

و بنشیند چنانکه کلام نود و نهی مثبت جدم لیاقت خلافت نیست بلکه با مورد و بنا برین قیاس از چنانکه خواند آن
 و بعد از خلافت جناب مدوح بود باشد پس از این یک کلام در دستگاه قوم از روی حدیث منقول فی الصواعق مذکور
 فی مقیم کلام بود است و آن بامام زید علیه ثابت شد و در حدیث موسوفت تخصیص که است بود و در بنامه
 و جلوه با جادوی که مقول است قایل که یک تنسوب است امیر المومنین علیه السلام است خصوصیت ظلمات و ظلمت
 مذکور است و اگر چه در کتب ائمه و در کتب ائمه که مراد حضرت ائمه بود پس اگر ظلمات و ظلمت مناسبت است بنحو چنان مثل امیر مومنان و اکثر
 اصحاب سر و کون و مکان این امر را مانع منصب خلافت و لائق مواخذة روز جزا میدانند و کیفیت لا فان ظلمات
 ای سکه الخلق فیه من هو محمود الخلق بل علی خلق عظیم اعنی البنی الکریم بامام علیه و ان کنتم فی ریب من فکک فاسموا
 بعضی بنامه فی البیاض لابرری منقول است عن نهیة اللغه لابن الاثیر فی الیم مع العین فی حدیث ابن عباس سینه لایله
 الجنة منهم ثم یصل فی الجبل قال انظروا انظروا ایضا اهل النار کل جحری هو اطا الجحری العطا العلیط و ایضا فی البیاض
 من کتاب الاعمال روی ابو موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اثنی الخلق لحسن بنیام من جنة و من فی افق
 مساجد الزام بیدی الملک سبیره الی الخیر و الخیر الی الخیر و ان خلق البنی زام فی افق مساجد الزام بیدی
 الملک سبیره الی الشر و الشر الی جهنم و او رد الشيخ شهاب الدین السهروردی فی کتابه اسمی هو ارون المعانی
 خلقان بهما الله تعالی و خلقان یخضعهما الله تعالی فاما اللذان بهما الله تعالی فالشقاء و السعادة یحملان المراد بامام
 حسن الخلق و فی روایة الدلیلی الشجاعة و هی اولی اذا استخار السادة و اما اللذان یخضعهما الله تعالی فسوء الخلق و یحمل
 و فیه من شیع الجامع الصغیر للسیوطی سوء الخلق یضمتین شوم ای سر و وبال علی مساجد فی باب الحاد و اللام و فی باب الیم
 سوء الخلق شوم و شرار کم اسوء کم خلقا و چون این همه بمعان ايمانی رسید و در باش ادب یا کجاست بیان مایلزم منه
 گوشتن نید و حاجت بیان هم نیست و محقق مباد که چنانکه خواص اصحاب نبوی را اگر است از خلافت فاروقی که گویا
 این نقطه مشتق از فرق بالتحریک معنی الخوف است بود عامه خلق هم که است و مخافت و شستند و بدل علیه باقی کتب
 السیر و آن اینکه هرگاه چند مصلح بمعکوسین خراسی شام حکمی و خبری از پیشگاه خلافت یعنی جناب عتیق نرسید مردم
 تشویش افتادند که اگر سادات حضرت خلیفه را رود ادویه و که جناب ابن خطاب و سادة آرای خلافت شوند که بسبب
 مواضع فیما بین شیعین بر هر کس ثابت بود که جنابانی چنین ثانی چنین خود را منصب خلافت شغقت میفرمایند که امرت
 الاشاره فیما سبق فتذکره علی هذا شخصی را برای اخبار و استخبار حال بدار الخلفاء فرستادند تا شخص بعد از حال
 جناب عتیق بدار البقا بدین منوره رسیده فائز ملازمست جناب روق گردید و خود دید دولت و اقبال مستقر حال ازو
 شدند او عرض داد که مردم تو هم رجوع خلافت به جناب خطاب و تشویش بود و در جواب استعلام ازو برترود عرض
 داد که از سوئی خلق ملازمان نجد نشان خائفان و محترمین است و این حال لایحل منصرف است که بگویند
 که عدم رضا از خلافت عتیقی و فاروقی اگر بود و در بدو امر بود بعد از جناب و عامه خلق همیشه رضایه می شدند
 و پیش از آنکه عدم رضا در صفوان امر برگاه مسلم طرفت باشد فنی ملک الزمان الی الوقت الذی حصل فیه الرضا و حال

حدیث نبوی مذکور فی صحیح البخاری است بوده باشد و این معنی بدارید با غث سلب استحقاق خلافت بر آن مبدء و خواهد بود
 علما و فضلا و انما و غیره است و اینها را در بعضی کتب و بعضی کتب دیگر از آثار قاطعه و گریز آبان علم نمیداشد و علم بعد از رضا و غیره
 شایسته و غیره است و اینها را در بعضی کتب و بعضی کتب دیگر از آثار قاطعه و گریز آبان علم نمیداشد و علم بعد از رضا و غیره
 ذلک لانتفاء و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و طیف که قرینه قوی بلکه بر آن قاطعی بفرمان قائم که این اطاعت و انقیاد
 کارمین بکسب رضا نبود و آن اینکه وجه کرامت بجز علم بقیض حقیقت خلافت و رضو می و عدم استحقاق این بزرگواران
 نبود و قضا و هازم زوال نمی پذیرد و کما ثبت فی موضع و در وجه دیگر هم بر رضای حامد خلق بعد از رضا خلافت بود که قاطعه
 با موردی نیست و هر دو وجه در جناب شریف شریک لکن فی الاول نهفت و فی الثاني اشد بکسی بعد از رضا و رضای خلق
 خاصه سرگردان قوم که رضای تبعه بیشتر تابع رضای مبدء می باشد و آن در عهد اولین که زمانه بسطیل بود شروع شد
 ماصنوا ابی سفیان کما مرّت الاشارة الیه و سیاقی بنزد من بعد فی مطاوعی الکلام و در عهد ثانی با مخصوص از تفاوت
 درجات در تقسیم قضا و خلاف عمل شارح علیه الصلوة و السلام تکمیل پذیرفت و دوم جعلی خلق است که بعد از اوست و شایسته است
 و سرعوت است میدهند که از ذوات پادشاه و شیعه رضایان باشد که از سلطنتش بر صاحبید باشند و ضیق حیش و افتار و عهد
 عرب بحدی که بود بیشتر نیست و ترکیب بعد ازین از فتح و یار شام و بلاد روم و ایران و بنایه که حاصل شد پنجم غیر مستور پس عهد
 سلطنت این بزرگواران را میمون و نه نه خورسند و رضایان شدند بلکه رفقه رفقه محبت شان و در دلهای رسوخ گفت
 و چون بسطیل حال اختلاف جمیع و سبب خلافت که مبتنی بر جماع و تعلق سبکسوت گزارش و پیرایه ثبوت و رضو می بر کرد
 که یعنی از قبیل تطبیق باطل است و راجعاً لا انصاف و ترک الاعتدال بنزد مستحضرات خفاطین عرضه میدهند که هر چه
 که در خانه درین پیدا شد و هر یک که بر طبیعت مصطفوی رفت بمقادیر هر خرابی که در تخته شد ایشان کردند و حاله شرف
 همین سبب یعنی تطبیق افتاد و خلافت با جماع اهل محل متحد بوده است و لا غیر اگر این سبب که حادثه خلقی باشد گفت حادث
 نمی شد خلافت بفرع شجره ملعونه فی القرآن کما احرقت به المفسرون چرا میرسد و ثمره الفواد و محمد مصطفی و قره العین علی
 مرتضیٰ امی حضرت سید الشهدا و چه بهتر اگر بلا عشتا تا طاعتی می شد و سر منور مطهر آن نهال چنستان نبوت مثل آفتاب
 قیامت بر سر نیزه طوان صحاری و قمار و کوه و یازار هر دیار میکرد و نبات سید کائنات را مثل سیایای رنگ و دلم
 بر محال غیر مستور غیر الوطاس و سوار کرده شهر شهر میگردد اینند و سیل و امی حام که زاینده ببارینید پدید می برود و ذالی خور
 من انکم و الجور و الاعتدال الذی لا یطیق سمع الیه و و انفسا که فاعجب کل العجب من انتم سید الانبیاء و الانبیا و الانبیاء
 ماوی علی غره خیالوری بل شمر و ان الذیل بتبریه الاعداء فاسل علی الحشک انک محل محاسبه نفسان
 استیحا است که مردان و عزاداران و خلافت سید الکونین زعامت کبریٰ امی نیابت سرور خاقین که کاف خلق خداست
 مکر آنها و تامل افراد عالم مثل عبید و اما و حکوم شان هستند و آنها را و افضل مال و منال مسلمانان بسطوط الیه
 و حال که خود اهل سنت هم از کار از قضا و مناقب مذکورین ندانند و این از بس استغاضه حاجت بزرگواران

اجمالی که از معتقدات اهل سنت است که حضرت امام زید مقررین طاعت مخصوص من الله و الرسول و غیره خلاف است
حق این است ظاهرین بودند و اجماع اهل اهل و عقد بر خلافت جناب مصوم واقع شده بخلاف زید که ستمش
شوری جمیع وجود افتاد خلافت در او تحقق یعنی سابق و اجماع اهل اهل و عقد و تسلط و شوری زیر علم و کتب
از نفع اجماع است و خصوصیت بایجاد فاروقی نه است که بعد از ان اتفاق نیفتاد پس خارج از بحث و باین ستم
زید را خرمی بر خلفای سابق تحقق که جامع وجود ملکه افتاد خلافت بود و اما انقض سابق بر تسلط خلافت امام
بقی الکلام فی اجماع اهل اهل و عقد حقیقتش اینکه دمشق از مدتها در خلافت بود پس معارف آنجا اهل اهل و عقد بودند
لا غیر اینها عن مصمم الغلب بیعت زید کردند و شهادت مثل یافعی جمله مسلمانان بر توبه پیش مراد بودند و عمارت فی مکه
مراته الجنان قال بعد ذکر سید الشهدا و کان الف من امرة زید بن معاوية فلم یأید و کان قد باعده سلیمان کلجم از
عبد الله بن عمر و عبد الله بن زید و عبد الرحمن بن ابی بکر و هو را بهم رضی الله عنه و بیعت نکردن این چهار کس باعث
بطلان خلافتش بعد مبايعت کافه مسلمانان بر رسول مقرر اهل سنت نیست و اندک امام حسین علیه السلام پس
خود طالب خلافت و استعیند با سدر بر وفق مقتدرشان خوانان تفریق حاکم بودند از تنوع شان ضروری بخلاف
زید بن زید رسید و تنوع عبد الله بن عمر از بیعت نامبرده خلافت واقع چه خودشان در مکه که عبد الله بن طلحه
بیعت زید فرموده اند کما سیاتی مفصلا پس قول خودشان بر وایت یحیی بن محمد اسماعیل بخاری و مسلم شریب
قابل قبول آن محضی بیعتشان و کما سیاتی مفصلا خارج از دایره بیعت زید است که امام حسین علیه السلام فرموده هم که عبد الله بن
ابی بکر و عبد الله بن زید که و هم خیال خام خلافت بتجمله اش می بخت و اگر بیعت نکردن این دو کس باعث عدم بنیان خلافت
زید باشد پس عدم متابعت مثل علی بن ابیطالب و تابعین با شتم من و نعمت خود را از خود جدا و آخر عمر خود را بقتل و
تخر خلافت حقیقی را ستمندم بسیار و اولیس فک یا طلائد لک عظیمین یا طلائد او هر گاه با کسی مسلمانان بیعت
خلافت کنند و اجماع اهل اهل و عقد واقع شود و تسلط هم صورت پذیرد زینهار خروج بر و جائز نیست بلکه خروج کننده
شوق حسامی هلام واجب القتل کائنات من کان و هذا ما اتفق علیه علماء اهل السنة اتفاقا من غیر خلافت و علی الله
الاختلاف جناب مستغنی عن الاوصاف شاه ولی الله صاحب راز الاله که ذکر مولف و مولف درین مجیزه گشت
میفرمایند باز آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای زمان شرور حکم و مصالح علی و عقیله تشریح نموده و در احادیث بسیار فرمود
که بعد من زمان کذا و کذا ظاهر شود و باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمائید اول غیر ستمی خلافت چون سلط شود و
است اطاعت او فها و اتفق انشرع لایضا خالفه و دوم خروج کرده نشود بروی و قتال نموده نشود با وی مگر اگر کفر
صریح از وی ظاهر گردد و این مضمون متواتر باشد و بعد عبارت فی سیکویند سوم چون بیعت برای شخصی منعقد شد
و تسلط مستقر گشت اگر دیگری بر خروج نماید و قتال کند او را بیاید گشت فضل باشد از وی یا مساوی یا فضول
روی البغوی من خرج علی منی و هم محبون بریدان غیر بنیم قلمه کائنات من کان و ایضا از ابویع بن یحیی بن قنبر
الاخیر منها و از یحیی بن شاه صاحب متواتر با الاحادیث که در حق خود از معنوی بان پسند که اجمالی البیضا ظاهر است

و فی حق زید بن علی
ما اتفق علیه علماء اهل السنة
و هو را بهم رضی الله عنه
و بیعت نکردن این چهار کس
باعث بطلان خلافتش
بعد مبايعت کافه مسلمانان
بر رسول مقرر اهل سنت
نیست و اندک امام حسین
علیه السلام پس خود طالب
خلافت و استعیند با سدر
بر وفق مقتدرشان خوانان
تفریق حاکم بودند از تنوع
شان ضروری بخلاف زید
بن زید رسید و تنوع عبد
الله بن عمر از بیعت نامبرده
خلافت واقع چه خودشان
در مکه که عبد الله بن طلحه
بیعت زید فرموده اند کما
سیاتی مفصلا پس قول خودشان
بر وایت یحیی بن محمد اسماعیل
بخاری و مسلم شریب قابل
قبول آن محضی بیعتشان و
کما سیاتی مفصلا خارج از
دایره بیعت زید است که امام
حسین علیه السلام فرموده هم
که عبد الله بن زید که و هم
خیال خام خلافت بتجمله اش
می بخت و اگر بیعت نکردن
این دو کس باعث عدم بنیان
خلافت زید باشد پس عدم
متابعت مثل علی بن ابیطالب
و تابعین با شتم من و نعمت
خود را از خود جدا و آخر
عمر خود را بقتل و تخر خلافت
حقیقی را ستمندم بسیار و
اولیس فک یا طلائد لک
عظیمین یا طلائد او هر گاه
با کسی مسلمانان بیعت
خلافت کنند و اجماع اهل
اهل و عقد واقع شود و
تسلط هم صورت پذیرد
زینهار خروج بر و جائز
نیست بلکه خروج کننده
شوق حسامی هلام واجب
القتل کائنات من کان و
هذا ما اتفق علیه علماء
اهل السنة اتفاقا من غیر
خلافت و علی الله الاختلاف
جناب مستغنی عن الاوصاف
شاه ولی الله صاحب راز
الاله که ذکر مولف و مولف
درین مجیزه گشت میفرمایند
باز آنحضرت صلی الله علیه
و سلم برای زمان شرور حکم
و مصالح علی و عقیله تشریح
نموده و در احادیث بسیار
فرمود که بعد من زمان
کذا و کذا ظاهر شود و باید
که شما چنین کار کنید و
چنان عمل نمائید اول غیر
ستمی خلافت چون سلط شود
و است اطاعت او فها و اتفق
انشرع لایضا خالفه و دوم
خروج کرده نشود بروی و
قتال نموده نشود با وی مگر
اگر کفر صریح از وی ظاهر
گردد و این مضمون متواتر
باشد و بعد عبارت فی
سیکویند سوم چون بیعت
برای شخصی منعقد شد و
تسلط مستقر گشت اگر
دیگری بر خروج نماید و
قتال کند او را بیاید گشت
فضل باشد از وی یا مساوی
یا فضول روی البغوی من
خرج علی منی و هم محبون
بریدان غیر بنیم قلمه
کائنات من کان و ایضا از
ابویع بن یحیی بن قنبر
الاخیر منها و از یحیی بن
شاه صاحب متواتر با
الاحادیث که در حق خود
از معنوی بان پسند که
اجمالی البیضا ظاهر است

و برای او را که تشعب فزونی است در امر تزیید پیدا می نماید که عبارت از شرح عقاید شیخ محمد باقر المحدث الکلباسی
 ایراد کرده شود و بی بده و علای سبب و جماعت گویند نهایت کار معاویه و مثال وی یعنی و خروج است بر امام حق
 و خلیفه مطلق که علی بن ابی طالب باشد چنانکه حدیث عمار بن یاسر که بسیر حدیث و تواتر رسیده است تفطک انفسا با نجه
 تدعوهم الی الجنة ویدعونک الی النار اثبات آن میکنند و آن موجب کفر و تنوید نیست مگر در و از پیچگی از علما
 مجتهدین و سلف صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در اصل عادت و شریعت اهل سنت ترک بیعت لعن است که الموال
 لعن بلغان و لعنت بر خصوص شخصی هر چند که فرزند یا نذرند چه را فی که عاقبت کار وی بایمان و سعادت بود مگر
 آنکه به یقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در تزیید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط
 و رشان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از آن که با اتفاق مسلمانان لعن شد اطاعت و بر امام حسین علیه
 السلام واجب شد نفوذ باسد من هذا القول نه الا اعتقاد حاشا که وی با وجود امام حسین علیه السلام امام و امیر شود
 و اتفاق مسلمانان کی بود و جمیع صحابه که در زمان او بودند و اولاد همه اصحاب همه منکر و خارج از اطاعت وی
 بودند نعم جامع از مدینه مطهره بشام گریا و جیرا رفتند و او بانه بایستی و مانده بایستی نزد ایشان نهاد و بعد از آنکه
 حال قیامت آل و زادین مدینه باز آمدند و خلع بیعت او کردند و گفته اند که وی عدو الله و شارب غمر و ناک
 الصلوة و زانی و فاسق و متحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی امر قتل نکرده و بدان نسیم نبوده و بعد از قتل
 وی اهل بیت وی سرور و ستایش شدند و این سخن مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت
 نبوی و ستایش روی قتل ایشان و امانت او ایشان را بدرجه تواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف
 و مکابره است و بعضی گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس مومنه با حق کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص
 بکافر است و لیت شعری این قائل با حدیث نبوی که ناطق اند بآن که بغض امانت فاطمه و اولاد او موجب بغض
 و ایذا و امانت رسول است چه میگوید و آن موجب کفر و لعن و غلو و نارجه نیست بلا شک لا ریب ان الله ینزل
 الیک الذکر و یخبرک بکلمه من فی الذیاء و الاخره و اعدا لهم عذابا عظیمنا بعضی دیگر گویند که خاتمه وی معلوم نیست شاید که
 بعد از کتاب این کفر و محصیت توبه کرده باشد و در نفس آخر توبه رفته و میل امام قرالی در احیاء العلوم باین بحالیت
 است و بعضی از علما سلف و اعلام است مثل امام حلیل و مثال او بروی لعنت کرده اند و این جوزی که کمال
 شدت در رحمت و حفظ سنت و شریعت دارد و در کتاب خود لعن وی از سلف نقل کرده و بعضی منع کرده و بعضی
 متوقف مانده باجماعی مغفوض ترین مردم است نزد ما کارهای که آن بی سعادت درین است کرده و بکس نکرده
 و بعد از قتل امام حسین علیه السلام و امانت اهل بیت لشکر تخریب مدینه مطهره و قتل اهل آن فرستاده و بقیه از صحابه
 و تابعین را مقتول کرده و بعد از تخریب مدینه امر بهیدم حرم کعبه مطهره قتل و تخریب آنرا کرده و بعد از آن بایست
 از دنیا رفته و بیک احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی دلها می مارا و تمامه مسلمانان از محبت و موالات و
 و احوان و نصارت و هر که با اهل بیت نبوت بد بودند و بداند شیعند و حق ایشان را پایال کردند و با ایشان

محبت صدق حقیقت نیستند و نبوده اند نگاه دارند و ما را و دوستان را در زمره مجان ایشان محصور گردانند و در دنیا
و آخرت بروین کوشش ایشان دارد و مینه و کرمه و هو قریب محبت آئین انبی ما را و نا ایراده و لایقی علی المناظر البصیر
مقالات بنده الفاضل الحلیل من حضرت و التزلزل بلاقال قریب چه چیز خود را از موالیان اهل بیت اهل بیت را و اعلی نوا
و غالب که در و لش هم صحبت مثل اکثر هم مشربان نیست و همین جرم چنانکه فاضل از فضلاء سینه با هم گفت که شیخ حنفی
چست و ننی شست منگو نیکو لکن از طعن ان بجا بشی و فعل شیا لکن لم یجی بشی و فاضل شیا زیر که جمله عرق و عرق
او را یک جمله خاتمه کلامش بنحاک برابر ساخت و بی بنده دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند چه ازین کلام
مقاله فرق ازین فرق عدیده صراحت ثابت که اگر توبه کرده مرده باشد قتل امام حسین علیه السلام با و ضرری ندارد
استیعذ بالله من مثل بنده مقاله و آنچه فرموده عاشاک و می با وجود امام حسین علیه السلام امام و امیر شود و مرجع
دالت بر آن دارد که با عقاید شیخ خلافت مفضول با وجود فاضل جو از ندارد و علی بن ابی طالب و شمس صحت خلافت
خلافتی مثلثه را خبر باد گفت که استیضاح و مثبت فی بنده الوجیه و آنچه دعوی کرده که اتفاق مسلمانان کی بودالی آخر
این انکار درایت است نه انکار روایت چه تمامه کتب میر و احادیث حتی صحیحین شاید که اهل مدینه نیز بیعت یزید کرده
بودند و بعد مدت کمابیش و سال از شهادت سید الشهدا اهل مدینه خلع بیعت یزید کرده و بران بنای معرکه حربه
شد و خلع بیعت فرع ثبوت بیعت است کما لا یشتبه علی عاقل و طروق اینکه خود هم بفایده و سهو
بقول خود که خلع بیعت کردند اثبات بیعت کرده و آنچه یافعی روایت کرد یاد احباب بوده باشد و استدلای
که بایه ان الذین یؤذون الله ورسوله الا یموتوه هم مذمیان شیم که مکرر تیره یزید پدید بسته اند و ایند گفت که هرگاه
ایذای اهل بیت با امری باشد که خلاف حکم شارع مرتکب آن شدند آن ایذای خدا و رسول نخواهد بود بلکه معاصیه
باعث رضای خدا و رسول من حیث اطاعه حکم الله و الرسول فنفوذ با الله ما یلزم من قول هذا القوم الجاهل
و انظر انک انیک عزم قتل عبد الله بن زبیر را هم در حداد معاصی یزید گرفته و لطفش در ذیل بیان حال جناب عبد الله
بن عمر و حسن عقادشان بنجد است یزید و نظراتش ظاهر میشود مکن منتظرا لتبخر نوحه و نکته بس دقیق است که با وجود
بیان قبلی حال بنیال یزید و در قوت و قبح صرف برین فتنه که وی منغوس ترین مردم است ترو با اکتفا کرد و فخر
میر و جو از معن کرده کاش مثل السعد الدین تغانزانی میبالات میگفت و چون کلام محقق تغانزان به بحث
آیه هم نفی دارد فلا یاس بذكره و هو بنده ان ما وقع بین الصحابة من الحاربات و المشاجرات علی الوجه المسطور فی کتاب
التواریخ و المذکور علی السنیة الثقات تبدل بظاہره علی ان بعضهم قد جاوز وجه طریق الحق و بلغ حد الظلم و الفسق
و کان الباعث له الحق و العاد و المحمد و اللاد و طلب الملك و الرياست و الميل الی اللذات و الشهوات و الذلیم
کا فخلی مصوما و لا کل من لقی البقی علی الله علیه وسلم بالحق موصوما الا ان العلماء الحسین ظنهم باصحاب رسول الله
سدر علیه وسلم و کبروا لها محامل تا ویلات باطریق و ذهبوا الی انهم محفوظون عما یوجب التصلیل و التفتیق صوما
من عن التبع و الضلاله فی حق کبار الصحابة سيما المهاجرین منهم و الانصار المیهن من بالثواب و الرقار

محبت صدق حقیقت نیستند و نبوده اند نگاه دارند و ما را و دوستان را در زمره مجان ایشان محصور گردانند و در دنیا و آخرت بروین کوشش ایشان دارد و مینه و کرمه و هو قریب محبت آئین انبی ما را و نا ایراده و لایقی علی المناظر البصیر

و اما ما جری بعد هم من العلم علی اهل بیت النبوی صلی الله علیه و آله فمن الظهور بحیث لا مجال للتخالف من الشناعه بحیث لا اشتبا
 علی بالارایکا و شهید بالجماد و البها و تبکی له الارض و السماء و تنهد منه الجبال فی منشق منه الصخور و یقی سوا علمهم علی
 کما الشهور و مرالدیور فلعنه الله علی من باشر و رخصی و سعی و لعذاب الآخرة اشد و البقی فان قبل فمن العلماء من لم
 یجهز اللعن علی یزید مع علمهم بالیهنق یزید بو علی ذلک و یزید قلنا تحامیا عن ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما شهید
 الروض علی ما یروی فی او حیمه و یجری فی اندیم فرامی المقتضین با مرالدین الحجام العوام بالکلیه طریقا الی الاقصا
 فی الاعتقاد بحیث لا نزل لاقدام عن السواء و لا فضل الا فهاهم بالاهواء و الا فمن الذی یخفی علیه الجواز و الاتحاق
 و کیف لا یقع علیه الاتفاق من شرح المقاصد فی البحث السادس الفصل الرابع فی الامامة و یرجو اطرا کیه ارباب
 کیاست حالی باو که حسب ظاهر کلام علامه قفنازان باین مقام ارتباط داشت مخالی از منافاتی نبود چه او معین لعن نیست
 و الزام در صدد اثبات انیم که بموجب ضوابط مقررہ اهل سنت و را سر سید الشهدا صلوات الله علیه الزامی بر آن
 نیست لکن و رای اعتداری که تقدیم ذکر عبارت مزبور و الزمان خامه شده مقالاش تحامیا من آن یرتقی الی
 الاعلی فالاعلی اجمالی است که ہزار تفصیل مفید مدعای اہل لاد فعلی اردچہ بالمفہوم بلکہ بالمنطوق از اعلامی و دل حجاب
 معاویہ از اعلامی ثانی من تقدم علیہا مراد است و از بیان صفاش بذکر نکته در بنیقام اکتفایا لازم کہ عقرا و اشتراک
 علت بکنایہ ابلغ من التفریح از تجملہ پدیدست و عمل تفصیلہا یا تی بعد ذل فی زوایا الکلام اکنون بانه بسر کوچه بیان زلال
 محلل مرغوبات ہر سہ فرقہ مصرحہ بجر المذاہب غیر مبال عن الاعادة و التکریر ان وقع میروم اما اللاعنوں پس کی از
 دو امر پراشہا لازم با انیکہ خلافت راجع حق عترت طاہرہ نبوی و سید الشہداء علیہ السلام را امام مقرر من الطاعة فیصر
 پدرو برادرشان دانند و شکر امامت شان را بمعنی کافر شمارند کما ہونذ سب الامامیۃ و یا لعن یزید را استعینہ یا سید یزید
 ذکر مرجع میگویم جامع شمارند زیرا کہ سبب استحقاق لعن بطریق مانوہ مخلو منحدرد و امر کی امر قتل سید الشہداء و
 فسق و فجور و ظلم و جور و من ذلک و قہا لمرہ بسبب اول کہ حسب ضوابط مقررہ اہل سنت او ہرگز مستحق لعن نیست
 کما ارفع فیما سبق و مجملہ باز میگویم کہ نفس سابق بحق یزید ثابت کہ تمام خلق قاصی و دانی با او معیت ہند پس خلافت منقدر
 و تسلطش متحقق جناب امام شہید خود با وی خلافت شدند و خلق خلافتش نخواستند او در دافعہ ہما گشت و قویکیم
 عبد الحق از بعض علمای سنیہ نقل کردہ اند اطاعتش بر امام ہمام واجب بود و گران اگر از زبان نگویند ازین میشود
 بموجب قواعد موضوعہ و حقیقت از زبان جمہ علمای سنت جماعت است و کاش اقدہ کر بلا جہد و اقدہ حرہ و ظہور
 ظلم و جور یزید شقی واقع میشد تا ہم حضرات سنیہ لا عین اعذری دست بہم میداد کہ امام حسین علیہ السلام برای دفع
 شرش از سر مسلمین خروج کردند آن ملعون ہنوز بعد جلوس بر سر خلافت مضموبہ نفس بہت مکررہ ترکیب ساکنی تترؤ
 فقط استدعای بیت از امام شہید و شرکت جماعت کرد و پس پس بجز حسب مقتضات امامیہ چنان خروج امام
 مقام جائز تواند گردید فضلا عن ان بحیا و یجوز لعن علی یزید و ازین بہت کہ لا عین نہید و رطوائت سنیہ پس
 و تاویل شان بر وفق قواعد مقررہ صحت این فرقہ پس حلیل متفہم ہست کہ وہم غلط کار اگر از کلام کسی ازین حضرت

هشتم راجحه و لا یکنند از جنس کلمات همان کلام در ویح منتنه بحسبیت بمشام اوراک مبرسد و ان لم یصرح
ولم یقل فیه فان لانا شرح بما فیه نظائر این معنی بسیار و چه عجیب بقاریب کشتی درین عجلاله هم مذکور گرد و اینجا
اکتفا بر نظیر میا نرم که صاحب مرآة الجنان امام یافعی ذکر شهادت جناب سید الشهدا بعباری فرموده که موهم
تو لاش یا عترت اطهار می افتد مکرور خاتمه عبارت سینگار و اما حکم قاتل الحسین و الامر بقتل من یستحل منها فذلک
فهو کافر و ان لم یستحل ففاسق فاجر برای تنبیه ملاحظه رود که اگر کسی قتل کسی از احاد سلیمین و اہم حلال داند
بے شبهه کافر خواهد بود و بر قتل منکر نیست هر گناه کبیره و صغیره که شخص اعلم تحریم شایع حاصل باشد و اعتقاد
استحلالش کند فضلا عن الارشاد بکفرش متفق علیہ است و همچنین قاتل سلمی یگناه من غیر استحلال گناه من
کان ولو کان المقتول فاسقا لا یجب علیه و علی قاتله القتل بالمعینین المصدرین فاسق و فاجر است پس
کدام مرتبت است که برای قلعه کید رسول کبریا و باره جگر بتول عذر ابرار و حدیث صدحیف که قتل فرزند سید
الانام مثل قتل عوام خلق و رعایا الناس باشد و ازین اطلاق فسق و فجور احتمال نوبه در ضایت ظهور کسی
نیتواند گفت که مادر بمقام استحلال را بوجه خروج میگویم زیرا که این اول بحسبیت است و قد فرماله و ما علیہ فتدبر و اگر
بجهت فسق و فجور نه بسبب قتل سید الشهدا مستحق لعن دانند صد هزار لعن از جانب ما هم ستزاد لکن آنچه با الزام
علی السنته در صد اثبات آن بوده ایم ثابت شد یعنی خروج سید الشهدا برا و عند هم جائز نبود و او
در آنچه کرد معذور بعد ازین او نیز افسق و فجور یا جور وستم لاکفی کرد آن خارج از محبت و سیاتی لک
مزید شرح لهذا تفادیل مفید بعد الیتا و التي میگویم که اگر این لاعین خصوصاً معاصرین در ولای سید
شهدا علیه السلام صادر قیظند بیاید که از ما حسین متوفیقین تبری کنند که بر قتل آنچه لازم می آید و از ما بعد
روشن بگیرد و نه چنانست که دل سلمانی بآن راضی شود و اگر این هر دو فرق را مصیبت میداند بلکه مقتدا
و پیشوا میگیرند پس ظاہر است که گریه های این مردم زبانیست و اما المتوقفون فی لعن ذلک الملعون
پس وجه توقف خالص ازین نیست که یا رضاشا قاتل احمسین علیه السلام بر آنها ثابت نگشته و یا در نظر
شان رضا قاتل جناب سید الشهدا چنانکه موجب استحقاق لعن نیست و یا فسق و فجور نیز بحثی که موجب جواز لعن
باشد بر معزیه الیهم شتبه اما الاول پس یاده ازین امری بدیهی البطلان نبوده باشد چنانکه شیخ عبدالحق
کار بانصاف کرده گفته عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی و استیثار و سی قتل ایشان و امانت او
ایشان را بدرجه تو اتر معنوی بر سیده است اتھی و فقیر بد و کلمه نبوی ابطال این احتمال میا نرم که بچکس را از
عقداری بی مانند و آن اینکه اگر این واقعه قیامت آسا و سانحه محشر زانی رضای یزید واقع شده و عبدالمعز زیاد
و عمر سعد بدون امر او قتل شدند پس آنچه آن ملعون بپاداش این عمل قطع بآن ملاعین و مباشرین قتل
فرزند سید المرسلین کرده باشد نشان دهنده و از راه ایت تسخیر و شایاش و عطایمی جو اتر و صلات
نقض بصیر کردیم گو فائز حد تو اتر است و انش قدیم گوارا نکرد که برای رفع سوئی هم حسب ظاهر جبهه قلندر

زیاد از حکومت عراق مغرول میکرد تا به تغری و قصاص به رسد و ابقاشن به حکومت و عدم تعرض با و و من تابعه
 ذلک و حقیقت درایت است و از باب تاریخ مینویسند که خدمتش در امر استیصال و دمان رسول به متعال
 چنان بجز رسید بود که نامبرده را مامور به تخریب مدینه طیبه هم کرده بود مگر او با همه بیدینی و قساوت قبول نداشت
 و گفت که در قتل فرزند خیر البریه و تخریب مدینه طیبه جمع نخواهم ساخت و فقیر رانست حریت بجز منجد که اگر غنا
 حب نیرد و ما تفرع علیه من تبریه حاجب بصیرت شان از دریافت امر بدیهی یعنی رضای آن مطرود
 بقتل پاره بکر سید خاقین صلی الله علیه و آله شده باری او جان بجال بنات سید مسلمان حیر چشم پوشیده
 آن مخدرات متق عصمت و نظهارت چه گناه داشتند که اینچنان ایزاد او خاصه طلب ربا عام بجال کذا می کرد
 مومن شش حش را نمی تابد و تند مع عیون المسلمین با علی ما قال و عمل بنات زیاد فی القصور مبنوئیه
 و بنات رسول الله فی القلوع بجان فخر شاعر مدوح بنات زید گفتن او سب بود و بگاه رضاش در نهایت
 انجلا باشد بر حسن لایه بعد از عقل که چنین محول علمای اعلام ظاهر نباش نیست مگر یکدیگر بموجب ضوابط
 مقرر و برهه یزید نمیدانند و صریح گفتن معینی موجب رسوائی نزد عامه متعلق میدانند لهذا باین
 حیل قائل توقف شد و اما اثباتی پس اینهمه توجیهی بیش نیست آن که امام سید و فقی و معضد فاضل است که
 لیاقت شهباه داشته باشد اگر خلافت زید تحقق خروج سید الشهدا بر او نمار و اکما به معتقد بعض علمای
 است و الجماعة و شرح شریح و اقیان و اگر خلافتش باطل و معینا باین سبب نبوی محض ظلم و عداوت کرد و بچ
 کرد تا در استحقاق لعنت چه ریب پس تندید یعنی چه بامر من لا امرین قائل شوند و غایه الامر اینکه اگر این
 فرقه قائل بتوقف در امر لعن زید پدید بوجه غریب هستند همچنان در جواز و عدم جواز خروج امام حسین
 علیه السلام متوقف خواهند بود و آنچه فرقه از علمای سنی از وجوب اطاعت زید به تحکم گفته اند نزد ایشان
 مع تفرع علیه و لایحرمی علی ذکره مومن بل مسلم محتمل خواهد بود و هرگاه چنین احتمال نزد ایشان بحق امام
 معصوم تحمل باشد ما را کلام باین فرقه نباید کرد جز اینکه گوئیم شنبه لایه اما اثبات پس درین بحث ما را بحثی از آنکه
 بجهت شهباه نسق و فحور او را ملعون داند یا دانند نیست کلام در جواز و عدم جواز اینچنان با امام مظلوم شهباه
 است می از نمی قول آنچه ما در پی اثبات آن الزاماً علیهم بودیم محقق شد یعنی هرگاه که بعد واقع گردا و قتل و ذبح
 عزت محمد مصطفی ص و اولاد علی رضی و سببی بنات سید الانبیاء و معر که حره که صد کس از صحابه و تابعین و علمای
 مومنین در آن واقعه کشته شدند و اقضاض قریب صد کس بکرا از بنات مومنین بجاقتی واقع شد و مدینه
 طیبه که ثانی الحرمین است بغارت رفت و مسجد نبوی بروت و بول اسپ و کستر آلود گشت کما به صریح کتب
 التاریخ بالاتفاق و با اینهمه حضرات متوفعین را در شان ائمه توقف است و همین اعتقاد مطابق احکام شریعت بضای
 بشهادت صاحب بحر المذاهب و غیره من العلماء باشد پس شین ازین واقع که لا محاله جازم برات او بود و شهباه
 و ذلک ظاهر لا ستره فیه و علی هذا پس خروج امام حسین علیه السلام بر ذر و آنها نبوی جواز داشت

و یزید علیه السلام و یوحیث لواجری علی اعاده ذکریف ان یحق القراس و الفلم و اما النجوى و المادون
یزید و هم ایضا من علمای السنیة کما لشهد منطوق کلام صاحب المذاهب و الشيخ عبد الحق بن النیر
العلی در ترجمه العلماء کما سیندر پس حق نیست که این فرقه بر جای نه صواب مقرر است نسبت بابر خلافت
قدم و فقیر اعاده لما اشیر الیه سابقا بر این چه گوید که مثل آنچه شاعری در باب متوکل علی امیر عباسی گفته که بنی عباس
چون مثل بنی امیه در قتل فرزندان رسول شریک نبودند با قبر هده که مصطفوی کردند آنچه کردند انحضرات ماصین نیز
چون بناخر زمانی از از مشروبات بشر که تمام کردید بپیکر دند بپادسانی و اثبات مدعیان یزید و اباحت قتل سید
الدشید از از مشروبات کردند و کرده این کرده بعد از بنی امیه که کما سیندرت تمام علوم ظاهر و باطن
حجة الاسلام جناب محمد غزالی مستند کما یوسطور فی کتبهم المقبرة کعبه النور و نقل علماء الاسلام منها
و العقیق ایضا فی بعض الموفات و هر چند چون اسد وادی اثبات این از امام شیع و احداث فطین بزمه است
کما یبغی پی سپر ختم مکرر بنویز کیران خامه نویسیها میکنند از اوراق عنان میسازیم یعنی تقریری آخر اثبات
این مرام میر و ازیم و بودید از ظاهر است که اهل سنت و جماعت حفظ حضرت سید الشهدا علیه السلام از نسبت
محسیت خروج بر یزید موجب قواعد مقرر خود نمی توانند ساخت الا با تکیه فسق و فجور شری از ارباب العیون
سایت کنند که تسلطش بر خلافت مخلوط با خروج امام معصوم بر و بجا نرساند چنانکه در فضلای صریح بر پیشین
که محبت است و این موسی است لا ینفع بل لا یکن چه اثر ما مشهور فی الدعا سید الشهدا علیه السلام است
بیزین شد که خلیفه گوئی مستحق خلافت یعنی فاسق باشد و تسلط اطاعت او واجب و عدول بر او نهی است
شیشی خلافت کلام است زیرا که آنچه نسبت داده شدی و شکری بر یزید و از سید الشهدا علیه السلام میگویند حضرت
سید الشهدا پیشتر حق بین دیده بودند و نه بحد شیاع رسیده بود و بعد از آن یقین یافتند و اگر بعد از این
و فجرش بحد تو اتر پیوسته باشد و لاکه خارج از بحث و ثانیاً قضا کلیه لایغفران الخلیفه باقی رالیوز قتال بجا
کافی است و اگر گفته انحضرات را بطریق تنزل تسلیم سازیم تا باید که جناب خلیفه پیشتر معافی این بنیان بمرتب
الانرا نیز پیشند چه یزید خود خلیفه بود و بیعت و خلافتش منعقد شده بود و حضرت سید الشهدا بدون اینکه اجماع
اهل حل و عقد بر امامتشان منعقد شده باشد بروی خروج کردند و او بذات خود مباشر قتال با فرزند رسول
رب تعالی شده بود بلکه از محل حرب و قتال بر اسلحه عیده یعنی فقط حکم مدافعت با بن زیاد کرد و بخلاف جناب
پور ابوسفیان که بنی و قتال با خلیفه بر حق کردند و بذات خاص خود در صفین معرکه آرا بودند و درجه امیر المؤمنین
علیه السلام با اتفاق سنی و شیعه کم از درجه انبای خودشان نبود بلکه حکم خدیش
متفق علیه و ابوها خیر منها افضل فاین نه از من ذاک و معاویه بعد معامله حکیم بیعت بخلافت گرفت و سید
بنخلفه شد و مستحق قتل حکم از ابویع خلفین قاتلوا آخرها گردید و لشکریان یزید اگر آب بر جناب سید الشهدا
نند کردند یزید آنجا حاضر نبود و معاویه بذات خود در او اهل معرکه صفین آب بر ساقی کوثر و تمامه اهل عکرنیدخت

بشد از سریم و دیگر هم میقتولون علی قتلایم ثم قدم معاوية المدينة فدخل على عائشة في مكان أول ليلة قتل الحسين
سلام طویل خبری بنیها تم قال قد صنبی وجرحتی لقتلایم عند بنا والموضع الذي قتل فيه جرحی وفتل من جرحی من
یبرح جرحی عندی فیه مضاعفان فاع کان ابن عمر فی السوق فنعی الیه جرحی فاطلق جرحی و قام وقد غلب علیه الحسب
ومضی عن محمد بن سیر بن ان معاویة لما اتی بجر قال السلام علیک یا امیر المؤمنین قال امیر المؤمنین انا اضر بوا
عند غلام قد تم للقتل قال دعونی اهل کتبتین فصلها خفیفتین ثم قال لا لولا ان لظنوا بلی غیر الذی بی لاطلتها واهل
لمن کانت صلاتی تم تنفعی فیما مضی ما بها بناضتی ثم قال لمن جرح من اهل لا تطلقوا عینی حدیدا ولا تفسلوا عینی رما فانی
لما ق معاویة حلی الحاراة واهضا مضاعفان محمد بن سیر بن ان کان اذ کتبت عن اهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
وجرحوها فاضل ان قال محمد بن سیر بن ان کان اذ کتبت عن اهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
بن الهیثم قال امبارک بن نعیم قال سمعت الحسن بن یقول قد ذکر معاویة وقله جرحوا واهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
واصحاب جرح قال محمد بن سیر بن ان کان اذ کتبت عن اهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
البنی صلی الله علیه وسلم ورونا عن سعید المقبری المخرج معاویة جاء بالمدينة زار افاستادون علی عائشة رضی الله
عنها فاذنت له فلما قد قالت له معاویة امست ان اخیاک من یقتلک باخی محمد بن ابی بکر فقال بیت الامان
دخلت قالت یا معاویة انا خشیت الله فی قتل جرحوا واهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
سمعت عائشة ام المؤمنین یقول ما واهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
من منیم حتی یقتلهم باثم ولكن ابن الکلباء علم انه قد ذهب الناس ما واهل کتبتین عند القتل قال صلاها حسیب
ومنعة وفتلها مد در لیبید حیث یقول ذهب لذبین یباش فی اکتافهم و یقیمت فی خلف کبد الا جرح
لا ینفعون ولا یرجی خیرهم و ییاب قائلهم وان لا یشعب و لما بلغ الربیع بن یزید الحارثی من بنی الحرث
بن کعب وکان فاضلا جلیلا وکان عامل معاویة علی خراسان وکان الحسن بن ابی الحسن کاتبه قتل معاویة جرح
بن عدی دعا الله عز وجل فقال اللهم انک انزل الربیع عندک خیر فاقبضه الیک و عجل فلم یرح من مجلسه حتی مات
وکان قتل معاویة جرح بن عدی بن الادبر سنة احدى و خمسين انتهى و چون میراث که غلامی صحابه و تابعین
مقرت جلالت قدر جرح بن عدی و تقرش الی الله و مقر قتل معاویة معرے الیه و صحابش اجر ابیکناه و تحسیر
و متاسف قتلش و اصحابش بوده اند حتی که ربیع بن زیاد بلوغة الاکتیاب هستند های مرگ خود من استماع
این سانه جاگرا کرده و دعایش ببارگاه رب الالباب استجاب شده پس میداید که در وفات عاقبت معاویة
شکی در پی نداشتند پسند لکن دای محضال تعصب رباب احدی ابن بیت اظهار علاجی ندارد و اعتقاد سوسه
خانم راجه ذکر جمهور اهل سنت مشار الیه را خلیفه برحق میداند چنانچه صواحی حرقه بخش گفته خلیفه حق و امام صلوات
الاعلیٰ علیه و آله و اطاعن فی مطعون و جمیعین جناب خورش اکمل که سنیان دیار باجناب شان را محبوب
سحانی و خورش انقلین میگویند و در خفیه اطالین معترف بجهت خلافت موسی الیه هستند مریدی دعای بنی

[illegible]

الحمد لله رب العالمین و اما بعد از این روایت ساخته و علامه سیوطی معوی الیه را عامل بهدی و دین حق گفته گماشتی و شکر
 نیست که مثل صاحب تمییز مسموم گردیدن بسط اول و امام ثانی ریحانه رسول خدا یعنی حضرت امام حسن
 مجتبی را بتقدیس روایت کرده است قال قال قتادة و ابو بکر بن حصن ثم الحسن بن علی بن حمزة امرأه
 جده بنت الاشعث بن قیس الکندی و قالت طائفة کان ذلک منها بنت سید من معاویة الیه و ابنا لها فی
 ذلک و کان لهما خیر و الله اعلم و لا و می این حکایت طائفة از اهل علم هستند و لهذا از خط مستقیم و رجلاً
 از پیش جوی نکاسته پس البته خون آن امام مسموم مغموم و مظلوم و در نظر این اصحاب مثل خون برادران
 جناب یعنی حضرت سید الشهدا را یگانست بالجمله اگر شخص مکاره را کار نکنند البته اقرار کنند که قبل از مرگ
 که بلا عشره قباخ فعال معاویة از خلف الصدق او صا و نکشته پس کدام علت خلافتش باطل بوده است
 که خروج امام حسین علیه السلام بر و نزد علمای اهل سنت جائز باشد و خایت جهد در جواب از جانب
 معاویة همان نمک و تشبیه بدیل چاره بیچارگی یعنی اجتهاد است سبحان ربی اجتهاد که قتل صحابی جلیل است
 زاهد و ورع و مستجاب الدعوات مثل حجر بن عدی بدون صد و رگناه مع اصحابش بآن مباح باشد و قید
 بکشتن پاره جگر حبیب رب العالمین جائز فلا مغیث الا الله و سبحی لک عزیز شرح الاجتهاد و المختصر بعد
 منزل فقیر نفس تحیل یعنی جو از اجتهاد و مغنی با پنهان شافع و فطاع میگویی که از یزید پدید کدام تقریظ واقع شده که
 او را چنانند نیدانند و این حرف بنده من تلقا النفس گفتند بلکه بعضی علمای ایشانست که کافی عجب المقتدر
 فی ذکر مکالمه امیر تیمور و علماء الشام ناقلاً من لسان بعض الفاضلین من ذلک النداء می و کان اخر ما سأل
 عنه ما نقولون فی علی و معاویة و یزید فاسترأسه الفاضل من الدین و کان الجاهل اناء و کین بنما و فانه شیعه
 فلم افرغ من سماع کلامه و تشبیه یزید با معاویة بر سبیل تزلزل گفته شد و الا رتبه علم و فهم یزید بر مرتبه زبانه
 از پدرش بود حتی که مفرغ و مناسب معاویة در کشف معضلات دقیقه بوده است و اگر اینی را مستبعد انگارند پس
 حکایتی که مشبهت دعوی فقیر بشتبیه منقبت جلیل برای جناب معاویة است این قبیه در کتاب الامانه و بسیمه
 آورده اصفا فرمایند قال و ذکر و ان یزید بن معاویة سهر لیه من اللیالی و عند خصی المعاویة لیه و فیفت قال
 یزید هتدیم اندر بقا امیر المؤمنین عافیه ایاه و ارغب الیه فی تولیه امره و کفایه همه و قد کنت اعرف من
 جمیل را می امیر المؤمنین فی حسن نظری جمیع الاشیاء ما الثقة فی ذلک و التوکل علیته من البوع بما
 محمد فی صدری و اطلب الیه فاضاع من امری و ترک النظر فی شانی و قد کان فی حله و نصابه و علمه و
 رضائه معرفه باحق المخله النظر فی غیر غافل عنه و لا تارک مع ما یعلم من یحیی له و شمس منه و الله المجازی له
 عنی جهانه و یقر له ما جرح من عمره و نیانه فقال النحیه و ما ذاک جعلت فداک الا کلم علی تفسیه ایاک
 فانت تعرف تفسیه لک و حرمه علیک و انما امره من جبک و ان لم یس شی من الدنيا احب الی منک و لا شک
 عند الله فی فادک و الله و انما حباه فانک لا تبلغ من شکره الا بكون الله فاطرق یزید بطرقا عرف النفس بایز علی

در بیان فضیلت
 حضرت سید الشهدا
 علیه السلام
 و در بیان
 فضیلت
 حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام

ما يرد عليه وبلغ به وعامه في شملها من عنده توجب نحو سدة معاوية ليلا وكان غير محبوب عنه ولا محبوب من ومنه فعمله انه انما جاء
 به ليلا اخر اراوا علمه ذلك فقال له معاوية اوراك ما جاء بك فقال صلح الامير المؤمنين كنت عند يزيد لنك
 فقال فيما استمر من الكلام كذا وكذا فوثب معاوية فقال يهاويك وما فعلت من رمة له وكرهية لما شجاء وضايف
 هو اه وكان لا يعدل بهما في شيئا فقال صلح الامير المؤمنين فقد استفتيت وارتدت ان اتيك به عن فلم يجر ال
 في شيئا فقدر ان يكتسبم على ما يدنس وهو محتشم وجل فقال علي به وكان معاوية اذا اتته الامور لم يشكك احد
 بعث الي يزيد ابنه فيستعين به على استيفاض شياهاتها وانسبال مضلاتها فلما جاره الرسول قال انا جبار بنو نعيم
 فحب يزيد انه دعاه لبعض تلك الامور التي يفرع اليه فيها ويستعين به عليه ما قبل حتى دخل عديف ثم جلس
 فقال معاوية يا يزيد ما الذي اضعننا من امرك او تركنا من الخطة عليك حسن النظر لك حيث قلت ما قلت
 وقد عرفت رعتي بك ونظري في الاشياء التي تصحك قبل ان يخطر على ويحك فكننت اظنك على تلك التواء
 شاكر انا فاصبحت بها كافرا اذ فرط من قولك ما الرستنه فيه اصناحتي اياك اوجب علي فيه التقصير لم يزد ترك من
 ذلك خوف بظلي ولم يحرك دون ذكره سالف نعمتي ولم ير عك عنه حق ابوتي فاتي ولد الحق منك واكيد
 قد علمت اني تخلفات لناس كلهم في تقديرتك وتركتهم لتوليكت ونصبتك اماما على اصحاب رسول الله
 ام عليه سلم وفيهم من عرفت ومحاولت منهم ما علمت ففكتم يزيد وقد سبقه من شدة الحياء الشرق وخجل من
 اليم الوجد العرق فقال لا ادر مني كثر نعمتك ولا تزلني عتاكبك وقد عرفت نعمتي مراضيك مخطوطي الى كل امر
 في شدة وجهي فليسكن بضحك فان الذي ارثي له من عيال حله وثقله اكبر مما ارثي لنفسه مما بها وشدة
 وسون انيك وحلك امري كنت قد عرفت من امير المؤمنين استطيع لمس بقاءه نظره في خيار الامور
 وحرصا على سياقها الى فضيل عسيت استفيد بعد اسلامي المرأة الصالحة وقد كان تحدث الناس به
 فضل جمال ارباب نيت اسحاق وكمال اوبها ما قد سطع وسحر في الناس فوقع مني موقع الهوى فيها ووقع
 في نكاحها فرجوت ان لا تدع حسن النظر في امرها بفضلها على نساء نساها في اوبها وكما لها فتركت
 ذلك حتى استنكحها بطلان وفات بعد قدرة عليها امرها فلم تزل با وقع في خلدي بنمو وعظم في صدره وعيا حتى
 عجل صبر فمحت بسيرة فلما ذكرت تقصيرك في امري فاسد بحركتك فضل من سوالي وذكرى فقال له معاوية
 يا يزيد قال علي ما امرني بالهل وقد انقطع منها الا ل قال معاوية فابن حجاج ومراكم منهاك وتفاك قال
 يزيد قد غلب على الصبر والحج ولو كان احد يتفجع فيما يتلى فيه من الهوى تبعاه او يدفع ما قصده منه بجها مكان
 الناس بالصبر عليه وابتلى داود وعدي السلام وقد اخبر الكتاب بامره قال فاستفك قبل الموت من رة
 الى قال الذي كنت اتق به من عسيل نظرك قال صدقت ولكن اكنتم يا سي بملك امرك واستعين بامره
 على خلبة هو اك اجبرك فان اليوح به غير نافع في الله بانع امره فيك ولا بد له هو مكانت ارنيب نيت
 اسحاق مثلي في اهل نساها في حالها وتقام كمالها وشرفها وكثرة مالها فترز وجها رجل من بني عجمي قال عدي

ابن سلام بن قيس كان من معاوية بالسرقة في بعض من موافاة معاوية وادرسه بها فاختار
 الحجة والنظر ان يصل اليها وكيف يجمع بينه وبينها حتى يبلغ رضا يزيد بن كاتب معاوية الى عبد الله بن سلام كان
 يستعمل على العراق ان قبل الى حين تنظر في كتابي لا حظك فيه انشاء الله تعالى واف كمال ولا تاتر عنه
 فاخذ السيرة لاجل اقبال وحسن معاوية بالشام يومئذ ابو هريرة وابو الدرداء وصاحبا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه سلم فلما قدم عبد الله بن سلام الشام امر معاوية ان يترل منزلا قديما له واحد فيه نزل ثم قال لا بأس
 بهريرة وصاحبه ان ادرهم بين عباده نعماء اوجب عليهم شكرًا وحق عليهم حفظها وامرهم برعاية حقها وسلكان
 طريقها واداء ما يجب عليهم في جميعها بحسب النظر وحسن التقدير من طوقهم اضرارهم كما فوض اليهم حتى يودوا
 الى الله الحق فيهم كما اوجب عليهم فحبا في منها عز وجل من الشرف ومن اسلف وفصل الذكر واخذق
 اليسر واوسع على في رزقه وجعلني راعي خلقه وامين في بلاده والحاكم في امر عباده ليلبوني الشكر الاله ام
 اكفر يا ناس اسلمهم اداء شكره وبلوغ ما ارجو بلونه من عظيم اجره واول ما ينبغي النظر فيه للمرا ان يتفقدوا نظر
 فيه فيمن استرحاه اضرارهم لاله ومن لا عا به عنه وقد بلغت الى امة اروت النكاحها ونظر في من يريد ان
 يبا عليها لعل من يكون بعدى يقتدى فيه بهيئة ويتبع فيه اثرى ما في قد تخوفت ان يدعو من يلى هذا الملك
 بعدى هو سلطان ويزفه الى بعض نياتهم والديرون لهم فيمن اضرارهم كفوا ولا نظرا وقد رضيت
 لها عبد الله بن سلام ليدنه وفصله ومروته وادبه فقال ابو هريرة وابو الدرداء ان اولي الناس بحياة
 انهم اسد وشكرا وطلب مرثاة فيما خضع منها انت صاحب رسول الله وكاتبه قال معاوية فاذا ذكر والى
 عني وقد كنت جعلت لها في نفسها شوري غير اني ارجو تخرج من رأي انشاء الله فلما خرجا من عنده فتوجهوا
 الى منزل عبد الله بن سلام بالدي قال لها دخل معاوية على ابنته فقال لها اذا دخل عليك ابو هريرة وابو
 الدرداء فعرضا عليك امر عبد الله بن سلام والنكاح اياك منه ودعواك الى مبايعته وحضاك على الملك
 راى فيه والمسايرة الى هواه فتول لها عبد الله بن سلام كفو كريم قريب جسيم غير انه تحت اريث بنت احمق
 وانا خائف ان يعرض لي من الغيرة ما يعرض للنساء منها فما تناول ومنه ما اسخط الله فيه فيغذي عليه
 ما تارق الرخا كوشع الاذى وتست بفاعله حتى يبارقها فذكره ذلك ابو هريرة وابو الدرداء لعبد الله
 بن سلام واحلما بالذي امر به معاوية فجدل به وفرح عبد الله عليه ثم قال لم يستمتع به المومنين لقد
 والى حتى من نعمه واسدى الى من منته ما اطول اقول فيه قصير وعظم الوصف لها في كثرتها يسير ثم اراد احلما
 بنفسه والحاقى باله اتما النعمة والكمال احسانه فاشترى تعين على شكره به اخوذ من كيد وكفره بعثها
 اليه غاطيين عليه فقال لها معاوية قد فعلان رضاسي به وتخلي اياه وحرصى عليه وكنت قد علمت ان الله
 جعلت لها في نفسها من الشوري فادخلها عليها وارضى الذي رايت لها عليها قد خلا عليها وعلما
 بالذي بارقناه لها ابو الدرداء من ثواب الله عليها فيها فحالت كالذئب لهما ابو الدرداء فاعلما ذلك فلما

ظن ان لا يمنعها منه الله ما فارق زوجته واشهد بها على طلاقها ومغبتها اليه خالطين ايضا فخطبا واعلى معاوية
 بالذي كان من فراق عبد الله امرأة طلبا لما يرخصها وخر وجا عاليا يستجيبا فاطمرا كراهته ففعلوا قال الحسن لطلاق
 امرأته ولا اجيئة ولو صبر ولم يعجل الصار امره الى مصيره فان كونه ما هو كائن لا بد منه ولا يحصى عنه ولا خيرة فيه لسه
 العباد والاقدر خالته وما سبق في علم الله لا بد جارا فانصرفا في عاقبة ثم تعودان فيها وتأخذان لنشأ الله رضاء
 ثم كتب لي يزيد بن عبد الله بن سلام لارنيب فلما عاد ابو هريرة والوالد در دار الى
 معاوية امرها بالدخول عليها وسوا الهاء عن ضاياتها من الامر ونظر في القول والعذر فيقول لم يكن لي ان
 اكرهها وقد جعلت لها الشورى في نفسها فدخل عليها واعلمها بالذي رخصه ان رخصت به وطلما علم
 امرأته طلبا لما شربا وذكر عن فضل وكال مروة وكريم محمد ما القول فيقصر عن ذكره فقالت لها جنت القلم باهو
 كائن والله في قرش لرفيع غير ان الله عز وجل يتولى تدبير الامور في خلقه ويقسمها بين عباد حتى يزلها فيهم
 منازلها ويصنعها على سبق في اقدارها وليست تجري لاحد على ما يهوى ولو كان يبلغ منها غاية ما شاء وقد تعرفنا
 ان الشريعة جد بزل وجسده جند دم النادم عليه يدوم والمعشور له فيه لا يكاد يقوم والاتقاء في الامور ووقر
 لا يخاف فيها من المخدور فان الامور اذ جارت خلاف الهوى بعد التاني فيها كان المرء بحسن الفهم خليفها
 بالصبر عليها حقيقا وعلمت ان الله ولي القدر فلم تلم النفس على تقصير والى باسرها تعين سائلك عنه حتى اعرفت بخل
 خيره وتصحح لي الذي اريد علمه من امره وسخيرة وان كنت اعلم ان لا خيرة لاحد فيها هو كائن ومعلمك بالذي
 يرينه الله في امره ولا قوة الا بالله قالوا ففك الله وخار لك ثم انصرفا عنها فلما علماه بقولها الشايقول
 فان يك صدر هذا اليوم ولقي فان خدنا نظره قريبا وتحدث الناس بالذي كان من طلاق عبد الله
 حتى يفرغ من طلبه يوجب الذي كان من بغية ولم يشكوا في عذريته معاوية تحت عبد الله بن سلام اباهريرة و
 ابالدرداء وسالها الفراخ من امره فاتيها بها لاقدا تيناك انت صانعة في امرك ان تستبين واستجري الله بغيرك
 فيما تخارين فانه يهدي من يستهداه ويضل من احتداه وهو قدر القادرين قالت الحمد لله ربنا ان يكون الله
 قد خارفانه لا يكل له غيره من توكل عليه يستبرأت امره وسالت عنه فوجدته غيلا ثم لي ولا موافق لما اريد
 نفسي مع اختلاف من استشرت فيه فمنهم الناهي عنه والامر به واختلافهم اول ما كرهت من الله فعلم عبد الله بن سلام
 انه حذر فبلغ ساعته ثم تبرع وشهد عليه التهم وانضو في الله ثم انبته محمد الله واشى عليه وقال متعزيا ليس الامر
 راد ولا لا بد ان يكون منه صاد في علم الله سبقت فحرت بها اسبابها حتى كانت فان المرء ان اتبلت
 حارة واجتمع له عقله وشهد رايه ليس بدافع عن نفسه وعمل ما سوا به واستجد لواله لا بدوم لهم سروره ولا يفرق
 عنهم مخدوره قال وذاع امره في الناس وشاع ونقلوه الى الامصار وتحدثوا به في انا البيل اطراف
 النهار وساء في ذلك قولهم عظم عليه لو جهتم قالوا اخذت معاوية حتى طلق امرأته وانما اراد بالقصة لا به من
 استمره الله امر عبادوه ولكنه في بلاد واستمر في سلطانه يطلب امر اخذت من جعل الله امره بخير

والله اعلم
 من خطبة وقالوا
 خلف

جاء علي بن ابي طالب الى مكة من قول الناس قال عمر بن الخطاب ما حدثت قال فلما انقضت اقراؤا وجه معاوية اباهما
الى العراق فاطلها علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
فخرجها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
ابن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
عليه السلام فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
من ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
الاسلام فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
احزابي عليه فاني لم ارمه فارقته صلى الله عليه وسلم احد اركان جليسا او اليه جليسا لما املت حينئذ
اخترت كبدى اسي عليه وصبا به عليه فهاضت حينئذ في الدرداء لذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم
وقال جبر الله لبيته اقد متنا عليك وجمعت ميتا وبينك خيرا قال الحسين والى الله فاني لذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليك ولقد كنت نيتا قال اليك فاما لبيته التي اقد متنا عليك قال ابو الدرداء وجهني معاوية فاطلب علي
ابن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب فخرج حتى قدمها وبها يومئذ بن علي بن ابي طالب
واشي عليه وقال كنت ذكرت لكها واروت الارسال اليها اذا انقضت اقراؤا فهاضت من ذلك التخيير
شكك فهاضت في ذلك فاطلب رحك الله علي وعليه فلتحترج من اخاره الله لها فهاضت في ذلك التخيير
توديه اليها وعطها من المهر مثل الذي بذل معاوية عن ابنه فقال فعل انشاء الله فهاضت في ذلك التخيير
المراة ان الله سبحانه خلق الامور بقدرته وكونها بغزاة فاجعل لكل امر قدرا ولكل قدر سببا فليس لاحد من
قدر الله شخاص ولا لغيره عن حله مستخاص فكان مما سبق لك وقد رحك الله الذي كان من فراق عبد الله
ايك ولعل فيك وان يجعل الله فيك خيرا كثيرا وقد رحك الله امير هذه الامة وابن الملك وولي حمده و
الحليفة بعده يزيد بن معاوية وابن بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وابن اول من آمن به من امتي وسيد
شباب اهل الجنة يوم القيامة وقد بلغك سناها وفضلها وجليتها فاطلبا عنها فاختار من ايتها شئت فقلت
لو لم اقم فقلت يا ابا الدرداء لو ان هذا الامر جاءني وانت غائب عني شخصت في الرسل اليك واتبعت في ذلك
ولم اقطع دونك علي بعد مكانك بزمانى دارك فاما اذا كنت المرسل فيه فقد فوضت امرى بعد الله اليك ونيت
وجلته في يدك فاخترت ارضا بها اليك والله شاهد عليك واقتض في هذا ذى القربى للتقوى ولا يصح
اتباع الهوى فليس امرها عليك خنيا ومانت حماطتك عيا قال ابو الدرداء ايتها المرأة انما على اهلك
وعليك الاختيار لنفسك فقلت عفا الله عنك انما انا بنت اخيك ومن لا غنا به عنك فلا ينبغي لك منها حظ
قول الحق فيما طوتك فقد وجب عليك اداء الامة فيما املتك والله خير مرجعى وخير ان تباخير لطيف فهاضت

وخطب بالدرود وقرأه احد عشر مرة في رديك طو قاسا رسول الله صلى الله عليه وسلم

یجد براسن القول في الاشارة عليها قال اي بنينا بن نبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ونبتا شقيقته علي شقيق
 الحسين ~~منه شقيقته~~ حيث وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم شقيقته قالت قد اخبرته ورؤية شقيقها
 حسين بن علي وساق اليها مبرأ عظيما قال الناس بلغ معاوية الذي كان من غسل ليل الدوا
 في ذكره حاجته احد مع حاجته ما يشه بهول وشكاح الحسين اياها فمطاطيه جدا ولا يوشد يد او قال من يرس
 زابلهته و... خلات ما يهون في اي كان من رايه اسدي وانته كنت بالملازمة منه والي حين بعثته
 واليما حتى... كان عبد الله بن سلام قد استودعها قبل فراقه اياها بدرات ملاء ورا كان ذلك الدر
 اعظم ماله اليها واجبه اليه وقد كان سعادته اطرحه وقطع جميع رافده عنه لسوء قوله فيه وتهمته اياه صلى الله عليه
 فلم يزل يحفوه ويقتصد ويكيد حتى حيل عليه وطأ امره وقل في يديه ولام نفسه على المقام لديه فخرج من
 عنده راجعا الى العراق وهو يذكر ماله الذي كان استودع امراته ولا يدري كيف يصنع فيه والي ينوصل اليه
 ويتوقع محمودا عليه سوء فعله بها وطلاقا اياها على نوحش انكره منها ولا تقته عليها فلما قد بها لقي حسينا
 مسلم عليه فقال قد عرفت جعلت فداك الذي كان من قضاء طلاق ارنيب نبت سحاق وكنت قبل
 فراق اياها قد استودعتهما مالا عظيما ورا كان الذي كان ولم تقبضه منها وما انكرت في طول محبتها فتيلا ولا اطمئن
 بها الا جيلافا فذكر لي امرى وخصها على الرد على فان الحسن عليه ذكرك ومجزل عميد اجر كفسكت عنه فلم انبهت
 الحسين اليه قال لها قدم عبد الله بن سلام وهو يحسن الشراء عليك وسهل انت يترك في حسن
 صحابك وماله قديما من امانتك فسرف ذلك واعجبتى وذكر انه كان استودعك مالا قبل فراقه اياك
 فاودي اليه امانته وروى عليه ماله فانه لم يقل الا صدقا ولم يطلب الا حقا قالت صدق قد استودعني مالا فاودع
 ما بوا ان لم يطبوع عليه بخاتمة ما حول شئ منه الى يومه هذا وما هو ذا فادفعه اليه بطابعه فاستننه عليها ايسر
 خيرا وقال بل دخل عليك حتى تبرى اليه منه كما دفعه اليك ثم لقي عبد الله فقال ما انكرت مالك وانه زعمت
 لكما دفعه اليها بطابعك فادخل يا هذا عليها يتوف مالك منها قال عبد الله واما ماله فانه اتى جعلت فداك
 قال لا حتى تقبضه منها كما دفعته اليها وتبرئها منه اذا اردت فلما دخل عليها قال طمأ الحسين بن عبد الله
 بن سلام وقد جاء يطلب وديته فاودي اليه امانته فاخرجت عليه تلك البدرات فوضعتها بين يديه قالت هذا
 مالك فشكر لها واشتري عليها وخرج الحسين عنهما وفض عبد الله خاتمة عن بدره فحشى لها من ذلك
 الدر وقال خذي فهذا قليل لك مني واستير جميعا حتى تقالت اصواتها باليك اسفا على ما تبليها به فدخل حسين
 عليها وقدرق لها الذي سمع منها فقال اشهد الله انها طالق ثلثا اللهم قد تعلم اني لم استنكها رجة
 في ماله ولا جالها ولكن اردت احلالها لعلها وثوبك على ما حاجت في امرها فاجب لي بذلك الاجر واجزل
 لي عليه الذخر انك على كل شئ قدير ولم ياخذ ماسا ولا يهاجر با قليلا ولا كثيرا وقد كان عبد الله سال ذلك انيب
 فاجابة الى رواله عليه شكر الما عنده فلم يقبله وقال الذي ارجو عليه من الثواب خير لي منه قنز وجهها عبد الله ماشا

الحسين بن علي رضي الله عنهما في رواية عبد الله بن سلام

اجرو و تہذیب و گراف و امت گوئیم چون قیاس منصوص العتدست و دلیل عقلی بر آن قائم کما فی علم التدریس و کما
تدبر غالباً مسلم ارباب و رایت باشد و تمیکد مضایات متضایین شرح پذیرفت اگر زید سطر و دجلت فسق
و فجور زمان قبل خلافت باطله عند اسنیه لائق خلافت نباشد عمر بن عبد العزیز که مرکب قتل نفس زکیه کیم
حصیان کبیره مہنگ آن نیست بلکه پاشگلش نمیرسد بطریق اولی لائق خلافت نباشد و حال آنکہ اجماع
اہلسنت قاطبہ بر محمد و حیت عمر بن عبد العزیز و لیاقت و صحت خلافتش منعقد شدہ حتی کہ بعض ثانی بقبشر
میسازند و امتی مدح عند ہم افضل من ہذا و ان ارتاب مراتب فیما قلت فلیستمع ما قال محمد بن احمد بن یزید
قائل المدینۃ المشرقة علی مشرفہا افضل الصلوۃ والسلام و التیجۃ کتابہ الموسوم بالروضۃ وقد فرغ الکتاب
من تالیفہ ضحوة یوم الثلاثاء الحادی عشر من جمادى القعدة من عام تسع عشر و سبع مائة بالمدينة الطیبة قال فی
ترجمۃ نجیب بن عبد اسد بن الزبیر انہ بن ابی اسد بن ابی بکر السلامی احد عباد الحرمین شریفین قال انہ
انحلب ابو احمد عبد الصمد بن عبد القادر الخلیلی قال ابنا ابو طاهر الخلیص قال حدثنا احمد بن سلیمان ابو داؤد
الطوسی قال حدثنا الزبیر بن بکر قال حدثنی عمی مصعب بن عبد اسد قال کان نجیب قد لقی کعب الاحبار
العلماء و قرأ الکتاب و کان من انساک و درکت صحابنا و غیر ہم تذکرون انہ کان یعلم علی اکثر الا یعرفون ہم
ولاندہ فیہ و کان طویل الصلوۃ قلیل الکلام و کتب الولید اسے عمر بن عبد العزیز و کان والیا علی المدینۃ
یا مرہ ان یجلدہ مائۃ سوط و لیبر دلہ ماؤ فی جبرۃ و یصیبا علی راسہ ففعلن لک ثم صبتا علی راسہ فی عداۃ
بارودہ و کان اوقفہ علی باب المسجید کیت یومافات فیدفیل کان عمر بن عبد العزیز اخرجه من المسجد
استند و وجہ و ندیم علی ماصنع و نقلہ اسے الزبیر الی دار من دورہم قال عمی مصعب فاخبرنی مصعب بن
عثمان انہم نقلوہ الی دار عثمان بن مصعب بن الزبیر حتی ہوا عندہ حتی مات و ندیم عمر بن عبد العزیز و استغفر
عن المدینۃ و امتنع من الولاية فکان یقال لہ انک قد فعلت کذا و کذا فانہ فیقول کیف نجیب حدثنی ہذا
بن ابی عبد اسد بن مصعب قال سمعت صحابنا یقولون قسم فینا عمر بن عبد العزیز قسا فی خلافتہ تحتنا منہ فقال انما
و یحبیب و کان سبب ذلک ان خبیبا حدث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ اذا بلغ ابن ابی العاص
ثلثین رجلا اتخذوا عبادا و مالاً ثم سبوا اگر بہت فسق و فجور از منہ ما قبل زمان خلافت زید لائق
خلافت نبود و عمر بن عبد العزیز بطریق اولی لائق خلافت نبود و چہ فسقی کہ زید را بان تسو ب عیبا زند از قبل
شرب خمر و لعب بالقردہ و شکار بہ پلنگ و ثبت بمراتب ادون از قتل چنین شخص گزیدہ عابد و زاہد
و نبیرہ پس عمر رسول کیم بودہ است بہ تخصیص گناہی کہ موجب قتلش شدہ روایت ہست صحیح نبوی کہ مختار از قوی
مخبر عنہ پیدہ است بودہ است و بس پس قتل مومن فرورد حقیقت من جہۃ الایمان بودہ و لا یجوز ما یقرع علیہ
علی مومن صحیح خلافت عمر بن عبد العزیز یا جماع اہلسنت ثابت فکذا لک خلافت زید تحقق لتحقق شروط
الخلافة و انتفاء الموانع پس نزد آنہا خروج امام حسین علیہ السلام و حقوق ان خلافتش جائز تہا بود و در تہم

که مذکور شد شکر و ترابیشیند که غیر یانگ بلند میگویم که زینهار اینست روی آن ندانند که یزید علیه السلام
 خلافت نشاندند آن طرود را در ذیل و کل حدیث مستفیض روی بطرق حدیده فی صحاح کتب احادیثهم
 حدود و خلفا و اثنا عشر و دخل خلفای اثنا عشر کرده اند چون باین تقریب ذکر حدیث مزبور بزیان خلافت
 اول نشتر فواج مدائح و نیداری و اضافت پیر و بی این قوم که را از چمن از محبت انارستان مصطفی
 بدایع شان مرسیده مشام اوراک اهل انصاف را معبر ساخته و بکشف زلات اقدام شان درین ادب
 پرداخته باز اثبات اصل مقصود فیا نحن فیه خواهیم گریه فلا یفنی علی اولی النصفه که هر چند علمای سینه جله
 ما و یلات امارت داله بر امانت مطلقه ابو الایمه النجاشی علی مرتضی علیه وعلیه الصلوٰۃ و التحیة و الثناء
 و دفع متالب خلفای پیروادی اعتنا شده اند که حسب ظاهر با کثر مقامات اهل و بخت را بتبویة نزول
 رنگی داده اند بجا تا اول این حدیث که حسب ظاهر هم سلسله کلام را انتظامی نتوانستند داد و برای ظهور صدق
 معروضه ابتدا و باریاد عبارت تاریخ الخلفای علامه سیوطی می پردازد قال عن النبی صلی الله علیه و سلم
 جئت الاستاذ قال لا یرال هذا الامر عزیر انی صرون علی من ناداهم علیه اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش
 اخرجه شیخان و غیرهم و بی طرق و الفاظ منها لا یرال هذا الامر صا لها و منها لا یرال هذا الامر ماضیا و اها
 احمد و منها فی سلم لا یرال امر الناس ماضیا ما ولیم اثنا عشر رجلا و منها هذا الامر لا ینقض حتی یمضی فیم اثنا
 عشر خلیفه و منها هذا الامر لا یرال امرتی قائما حتی یمضی اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش و منها هذا الامر لا یرال امرتی
 زیاده فلا رجع الی مترکه اته قریش فقالوا ثم کیون ما اذا قال کیون الهرب و منها لا یرال هذا الامر قائما
 کیون علیه اثنا عشر خلیفه کلهم یجتمع علیه الامه و عند احمد البزار بسند حسن عن ابن مسعود انه سئل کم یملک هذه
 الامه من خلیفه فقال سالت عنہا رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر کعد و نقبانی سہرا یل
 قال القاضی عیاض لعل المراد بالاثنا عشر فی هذه الاحادیث و ما شایبہا انهم کیونون فی مدة غرة الخلافة
 و قوة الاسلام و تقامه اموره و الاجتماع علی من یقوم بالخلافة و قد وجدہ فیمن اجتمع علیه الناس الی
 ان اضطرب امر بنی امیة و وقعت بینہم الفتنة زمن الولید بن یزید فانفلتت منہم الی ان اقامت الدولہ العباسیة
 فاستاصلوا امرهم قال شیخ الاسلام ابن حجر فی شرح البخاری کلام القاضی عیاض حسن ما قبل فی الحدیث
 و ارجح لتاییدہ بقوله فی بعض طرق الحدیث کلهم یجتمع علیه الناس و ایضاح ذلک ان المراد بالاجماع انقیادهم
 بیعت و الذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر الحکین صفین
 فی معاویة یومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس علی معاویة عند صلح الحسین ثم اجتمعوا علی ولده یزید و لم یتم للحسین
 امر قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل
 ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی اولاد الاربعه الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم هشام و تخلل بین سلیمان و یزید و یزید و یزید
 فهو لا یسبقہ بعد الخلفاء الراشدین و الثاني عشر هو الولید بن یزید بن الملک اجتمع الناس علیه لما مات

و در شام فوسه خوارج سنین ثم قاموا علیه فقتلوه و انتشرت الفتن و تفرقت الاحوال من يومئذ و لم يتفق من
 يجمع الناس على خليفة بعد ذلك لان يزيد بن الوليد الذي قام على ابن عمر الوليد بن يزيد لم تطل مدته بل غار
 عليه قبل ان يموت ابن عم ابيه مروان بن محمد بن مروان و لما مات يزيد ولى اخوه ابراهيم قنبل مروان ثم
 غار على مروان بنو العباس الى ان قتلهم كان اول خلفائى العباس السفاح و لم تطل مدته مع كثرة من ثار عليه
 ثم ولى اخوه المنصور فطالت مدته لكن خرج عنهم المغرب الاقصى بهتلاء المر و ائنين على المندلس
 و سمرت في ايدىهم تغلبين عليها الى ان قسموا بالخلافة بعد ذلك و انقضت الامم الا ان لم يبق من الخلافة
 الا الاسم في البلاد بعد ان كانوا في ايام بنى عبد الملك بن مروان يخطب للخليفة في جميع اقطار الارض شرقا و
 غربا مينا و شمالا ما غلب عليه مسلمون و لا يتولى احد في بلد من البلاد و كلها الامارة على شئ فيها الا بالامر خليفة
 من انقضت الامارة كان في المائة الخامسة بالاندلس و حد باستتة النفس كلهم يتسمى بالخلافة معهم حسب
 مصر العبيدي و العباسي بغداد و خارجا كما يدعى الخلافة في اقطار الارض من العلوية و الخوارج قال
 فعلى هذا تاويل يكون المراد بقوله يكون الهرج يعني لقتل الناشئ عن الفتن و قوعا فاشيا و يستمر و يزداد و
 كذا كان انتهى اكنون بين فقيد البصرة عرضة سيد بهر حيد هر كيه دلش را ياورد و ين اندك شناساي هميشه
 بعلم اليقين ميدانك اينحضرت اضااف دشمن در خرق اين تاويل حليل و استحاش چيستهما كه بر جان دين
 و ايمان نكرده اند و زنهار حاجت بيانى نيست لكن باوصفت اقامت دلائل يقينه و براين قطعيه اينحضرت
 كى قابل معقول ميشوند كه بدون تركيب خامه و زبان تر قب انصفت پشروهي باشد لهذا بالاجال المستنبط ما فصله
 علما و نا الاعلام و مشرحوا به هذا المرام عرضة ميدانك جمله نصوص على من نا و اهم عليه كه در طرق مخرج شيخنا
 و نيجديت زائدست بشهادت عقل مخلق محض زير كه خلاف اخبار خبر صادق عليه الصلوة و السلام ناممكن
 پس اگر اين جمله در واقع از زبان صدق الصادقين صلى الله عليه و آله الماظهار جمعين ميبود و زنهار حضرت
 عثمان بر دست رعاع و او باش هست على وفق زعمهم كشته نمى شدند و هرگز در معركه صفين نوبت به تكليم
 كه باعث تزلزل بنائى حكومت غالب كل غالب ليث بنى غالب عليه السلام گرديد نمى رسيد غالبا و حجة
 اين اضااف خبرين نباشد كه اين حديث بر بان مستين بر صحت معتقد اماميه اثنا عشر در باب مهت هست و شيخنا
 حتى الوسع بروايتى كه مثبت عوى شيعة باشد زبان بنى آل ابيهم و اشياء و اجزى على سائنها و بعد عدم
 درج مثل حديث غدیر و صحيحين شان حاجت مستحضر اين امر نيست پس فقره افزونند كه شيعة بيان خلفاى
 اثنا عشر را بر اين اثنا عشر حمل نتوانند كرد و بنذاصر از تحصيل اين اخلاق شيخنا ندارم محتمل كه كسى از سابقين
 بفرض مزبور متصدى الحاق شده باشد و جناب شيخنا آنرا برگزيده باشند و در طرق و ذكر كه لا يزال امر الناس
 ماضيا و لا يزال امره حتى قائما مندرج اندك محل تا مل هست كه آيا ماضى بودن امر ناس و قيام امر است همين
 بود كه از دست افواج معاوية و عمال امير المؤمنين عليه السلام و همراهيان شان مخدول و مقتول شوند و زنده

خفیه سر بگناه جناب عیسیٰ بن عباس هرگز شانه مذبح پوشیده نماند چون کردند بجز که طاعت عیسیٰ بن عباس
 اولاد و اقربا و اصحاب با وفا گشته شوند بواقع حرم صدایکس از صحابه و زباده و عباد و منین بقتل رسانند
 اقتضای مصلحت بکبر از بنات صحاب و تابعین بزیارتی قسری واقع شود و هزار یکس در معرکه عیسیٰ بن عباس بکبار
 آید و برای مقتولین مبارک شیب و غیره مجامع بن یوسف یک کلب و بست هزار کس را در زمان حکومت
 خودش نشانیده کردن زند و شخصت هزار مسلمانان از ذکور و اناث در محبس او که سفت نداشتند عقیدت
 که آفتاب بر سر آنهاست و برون و باران بر آنها میریزد و بختیشتون و یصفیون فی ذلک و اماکن بهم خلاص
 من ملک آنها لک حتی دخل ذلک الظالم الشفاک الی سقر قافلا این المفرو و بال انیمه جور و سفاکی حجاج
 ملعون برگردن عبد الملک است که یکی ازین خلفای اثناعشرش میگردد چنانکه علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء
 میگوید و لو لم یکن ساوی عبد الملک الا الحجاج و تولیته علی المسلمین و علی الصحابة یهینهم و یدلهم قلا و ضربا
 و شتا و حبسا و قتل من الصحابة و اکابر التابعین بالیخصی فضا عن غیرهم و ختم فی عنق انفس و غیر من الصحابة تخارید
 و لهم فلا رحمة الله و لا عفا عنه و به بیان مخاخر هر چهار پیشش خواب دیدن آن ملعون که چار بار در محراب کعبه بول
 کرد و تعبیر مجربین که هر چهار پیشش خایه تراهند شد با نفعی که شناخت هر دو امر مساوی است کافی و بسند مهذا
 ادعای مضی امر ناس و قیام امر است نهی تاویل و نهی انصاف بطرق اخری که غرت و مناعت دین تالیف
 خلفاء اثناعشر آمده و آن را این حضرات بمیالات منوط بخلافات این خلفاء جور میگردانند غرت دین همین بود که
 اتفاقا کور شد و مناعت و غرت دین همین میگویند که فسقه فخره ظلوم و جهول خود را با متسمی بخلیفه سازند و بر
 رقاب مسلمین بالاتر از عبید و امامان تسلط پند و لید مصحت مجید را بهر دست تیر باران کند حجاج حکم عبد الملک
 حرم خدا را محاصره سازد و خانه کعبه را بمخنیق سوزد و به تحلال بلد الحرام مجمع خیر را بکشد و یشال رؤس سید
 شباب اهل الجنة و اولاده و اقرباءه علی القناة و بطاوت بنات سید الکائنات فی البراری و انفلوات
 کما نقل بعض نقله الاخبار عن سهل بن سعد السهري و روی قال خرجت من سهرورد و اری بیت المقدس فصاد
 خروجی ایام قتل الحسین علیه السلام فدخلت دمشق فطرت الابواب و الدكاكين مغلقه و انخل سرجه و الاعلام
 منشورة و الناس فواجدا متلاصقا بهم السکک و الاسواق و هم فی آسن صوره یضحکون و یفرحون فقلت
 لبعضهم اظن حدثکم عید لا تعرفه قالوا لا قلت فما بال الناس فرحین مسرورین فقالوا غریب انت قلت نعم
 قالوا اخرج علی الامیر خارجی من اهل العراق فقتله قلت و من هذا خارجی قالوا الحسین بن علی قلت انسیر
 بن فاطمه نمت بیکم قالوا نعم قلت انا بدو انا الیه راجعون ان هذا الفرح و الزینة تقبل انیت بیکم و ما کفاکم قتل
 حتی سمعتموه خارجیا فقالوا یا هذا سکک عن هذا الكلام و احفظ نفسك فانه ما من احد یدکر الحسین بن علی الا و
 ضربت عقه فکنت عنهم باکیا حزینا فرأیت بابا خلیما قد دخلت فیہ الاعلام و الطبول و قائل یقول لا اسیر غل
 من هذا الباب فوقفت هناك و کنت اشد حزنا ففرحهم و اذ ابراس الحسین النور سیطع منه کنور رسول الله فطمت

و جی و علاجاتی و دینی و علمیه و اجزاء الاثران فی سبیل المذنبین المدفونین بکافان و احزان
 علی الخدیجه و شیب و خشیب و رسول بیت حینک تری راس حسین فی ریش طایف بدنی و اسرار
 و بناک مشهرات علی النیاق مشتقات الذیول و الانزاق یطر الیهن اثر الفیاق باین علی ابن ابی طالب
 یراکم علی نه الحاله ثم بکیت و بی لکامی من سمع صوتی منهم و اذا بنسوة علی اقباب الرجل غیر طار و لا ستر
 قائله منهن نقول و الحمد و اعلیاه و حسناه و اوراتیم اصل بنامن الاحدایار رسول اسد بناک سکر
 کانهن یخبر الساری الیهود و النصارى و هی تنوح بصوت حنین یقرح القلوب علی الرضیع الصغیر و الشیخ
 الکبیر و تارة تنوح علی المذبوح من الفقار و مهتوک الجوار العریان بلارداد و اکفان و احزان لمانا لثا اهل
 البیت فنداد یختبص صیتنا قال فتعلقت بقائمة الرجل و نادیت با علی صوتی السلام علیکم یا اهل بیت
 النبوة و معدن الرساله و رحمة الدور کانه فقد عرفت انها ام کلثوم بنت علی ابن ابی طالب علیه السلام
 قتالت من انت ایها الرجل لم یسلم علینا احد غیرک منذ قتل سیدنا حسین علیه السلام فقلت ایها سید
 اسی سهل بن سعد رایت جدک محمد بن المصطفی اصل اسد علیک و سلم فقلت یا سهل اما تری ما صنع بنا هذه الامة
 قتل و اسد انی و سیدی حسین علیه السلام سبنا کما یسبى العبد و الاماء و حملنا علی الاقباب بغیر طار و لا ستر
 کما تری فقلت یسیدی یعز و اسد علی جدک و اویک و امک و انیک مذکور شد از سبیل ظلمها که بگویند
 نبوت ریختند قطره از بحار و ریشه از سحاب بدارشاید گفت و از بس تو اتر و هست فباخته محتاج ذکر سید بنیت
 معنای این شتمکاران خلفای رسول الخافین و بنی امیه فبین شمرده شوند فلا میشت الا اسد و حیرتم خود میکشد
 که غشاوه حبسیت این علمای اعلام را بچه مثابه حاجب عین بصیرت شده که هنگام ادخال معاویه و یزید
 و عبد الملک و هر چهار پیشکش که ذکر اسامی آنهاست سترک برخاسته و قرطاس هست در خلفای اثنا عشر
 اصلا خیال میخون حدیث مروی از ابن مسعود که در ان شبیه خلفای اثنا عشر با نقبای بنی اسرائیل از زبان
 وحی ترجمان مطلقوی به وایت کرده مگردند کاش لفظ اثنا عشر در حدیث مصرح نمی بود فقط کعد و نقبای بنی اسرائیل
 میبود و انگیزاشی و شمت که مجرد تعدید مراد است مع از فیه مافیه و هر گاه تعداد لفظ اثنا عشر فرموده باشند
 یا تراضافه فقره نقبای بنی اسرائیل بجز جملات قدر محدودین کدام عمل دیگر دارد و توهم لغو در کلام من اولی
 فصل الخطاب بیچ مسلمانی نخواهد کرد و بس شگرت هست که یا حضرت رسالت پناه بنی امیه را بیزدن علی منسب
 کمتر و اقروا ب خواب دیده مدتی آنچنان طول کشید که کسی آن حضرت متنبس ندیده و یا همان مخذولین را
 در خلفای خود محدود و مردم را از حال آنها بطرز تبشیر اخبار فرمایند و همچنین محق بنی مروان تنقیص سازند
 که هر گاه کسی کس از آنها عزمه و جود را فی آلا یقصدون مال اسد و لا و جاد اسد و لا و بالدر حق آن عهود
 ابراشد شود که دین خدا در عهد آنها نسخ و خیز خواهد بود و برین فقره فرموده با مقبولان با گریه و بیهوشی نقبای
 بنی اسرائیل تشبیه و بنده فوا انهم علی حقیقت بنی القوم و حیث که این بزرگواران اندک تمیق فاسقند

بنی قریظ
 نه بر این زبان
 ۱۲۵

که در بعض طرق این حدیث کلمه عمل با بعد می و آرد است گمانی و الحدیث غیره الحدیث و اکدام ضایعین مصطلحین
مصدق این حدیث میگوید فلاح اول و لا قوة الا بالله و خصای نظر این حضرات حکایم من کلامهم صریحاً و بیان
دارد که خود بنای تاویل خود بر قضیه کلمه جمع صلیم الناس گمشته اند و باین ذریعه یزید و نظر شمس را از فسق و فساد
چهل خلفای اثنا عشر و مصداق حدیث نبوی ساخته اند و ذلک اول دلیل علی بطلان قول من قال انه
لم یجتمع الامة علی یزید و قد مر ذکره و باز برای تمییم عد و حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و راجع کرده اند
و مطابق قول شان زنهاری بایست که تمام امیر المومنین را با نامهای آن فاسق و من شار کهیم فی ذلک
الاسم منقسم سازند زیرا که از بد و خلافت خلیفه برحق یعنی وصی خیر المرسلین معاویه با لاصالة بر ملک شام متصرف
بود و او و تبعه شمس از اهل شام میروزم اطاعت امیر المومنین علیه السلام نکرده و جناب ولایت تاب را
خلیفه نهشته چنانچه در ازالہ الخفا میگوید حضرت عمر با وجود اجتماع اوصاف خلافت در وی و رسوخ قدم ایشان
در سوابق اسلام شگن نشد بر خلافت و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت و هر روز دایره سلطنت تنگتر میشد
تا آنکه در آخر ایام بجز کوفه و ماحول آن محل حکومت ننماید و من عجب و انتشار فتن را که بزبان ما بعد ولید بن
یزید بن عبد الملک منجر ساخته برواقیان میسر تر نیست که هیچ زمانه خلفای اثنا عشر خندیم سومی ایشان
از فساد و فتنه خالی نبود و تخصیص عهد خلافت مرتضوی که ابتدا و معرکه حرب حمل اتفاق افتاد و علی بار واه
نقد الاخبار چهل هزار کس کشته شدند و بعد معرکه صفین بآن قناعت که مقتولین آن معرکه بعد از کس
میرسند و از آن بعد تاخت و تالان معاویه بر اقطار مملکت و مقارن آن محاربه نهروان بکه فتنه غطی عذیم
ساخته قتل جناب عثمان است که اکثر فتن ما بعد بر آن متفرع شده پس تخصیص انتشار فتن بزبان مذکور الصد
یعنی چه و سلاطین بنی عباس ملقب بخلفا را که یکس از عدد دوزخ و ر خارج ساختند اگر شوکت و غلبه در
مقابل سلاطین کفر اراده کرده اند و عهد اکثری از آنها مثل سفاح و من بعده و معتصم با سزایاده از آنچه شایع
بود پس و خال ساء آنها لازم و از اثنا عشر بسیار می افزاید و اگر عدم خروج قطری از اقطار مملکت اسلام
مراد است نکاش شرح غتشاش مملکت زیاده از عهد معدلت عهد حضرت مرتضوی علیه الصلوة و السلام در کمتر
عهدی از عهد و خلافت بوده است فیجب علیهم اخراج اسم الشریف و علی نه الاضایع مثل التعدید غیر السدید و نیز
بس طریقت که ارشد تلامذه شاه عبدالعزیز دهلوی در کتاب ایضاح لطافة المقال از شناع تاویل فاضل
عباس و ابن حجر و من رضی نبک التاویل لعلیل جوابی بس نغز اتفاقاً با سلافة داده که از مناعت دین
نقطه انتقامت امور سلطنت و اجماع است بر یکس مراد است و بر نیغنی خود پیاپیستند لال آورده و در
انچه مایر آنها لازم میگردد انیم نموده که عزت دین به بد این جبار بر مثل انبای مطروده عبد الملک چنان
اراده توان کرد پس حیرتمی رباید که با وجود شهره طول باع و ر مناعت بدل اینقدر بهمنید شیدند که
در عین تعدد خلفای راشدین بزعم نزد چهل اند پس در شان معنی الیهم مناعت و عزت دین حقیقتاً

و در شان این پنج نفر فقط شوکت سلطنت چگونه مدلول حدیث توان گفت که نزد همام خلق بهم یکسان بود و در هر
 تار و او اگر گویند که بهر دو خلافتی اثنا عشر جمیع صرف شوکت سلطنت و اجماع بر یک کس مراد است پس
 و رای اینکه این معنی نهایت از را نشان خلفای راشدین است کما ذکر غیر مره امیر المومنین علیه السلام را
 شریک مدلول این حدیث نمی تواند ساخت که و رای بنی و طغیان معاویه و اضراب از ابتداء تا سروده بعد
 معاملت حکیم متسمه باسم خلیفه بم شده و تمامه اهل شام او را خلیفه برحق میدانستند پس اجماع بر یک کس نمائده
 و همچنین جناب عثمان که آنچه بر او شان گذشته متراسر منافات با شوکت سلطنت دشت و چون در بعض طرق
 حدیث لایزال هذا الدین قائما آمده و الحدیث مقتضی بحديث و علی هذا البته از نقطه هذا الامر هم هذا الدین مقصود
 است پس مایه فراوان حیرت است که از قیام و معنی امر دین که شوکت سلطنت اراده کرده اند از روست
 لغت یا عرف شرع و کلاهما صریحا البطلان این الدین من السلطنة علاوه در طرق حدیث که جمله لایزال
 امر الناس باضیا و امر امتی قائما آمده از معنی امر ناس و قیام امر است اراده شوکت سلطنت چه معنی دارد
 بیشتر از شان می باشند که شوکت و غلبه و دیدنه آنها هر چه تا آخر و خلق خدا بعد آنها پریشان و تباه
 و بتسلای انواع بلا چنانچه حال اکثر کجا بونی امیه بلکه بنی عباس بنمچنین بوده فاین هذا من ذاک و نشان
 هزار حیرت است که فقط بعلت اینکه بعضی قطار سلام در اقصای ثغور از تحت حکومت بنی عباس خارج
 باشد حضرت رسالت آنها را از تسبیح باین هم محروم دارند گو تسلط و غلبه و رونق سلام هر چه تمامتر باشد
 یعنی جز این بتغلبین بعد خلفای راشدین احدی تا قیام قیامت لائق اطلاق خلافت نباشد معنی کشاید که این
 امر معنی بیرون نبودن قطری از اقطار مملکت اسلام بچه باعث باعث اینهمه شرف و نظر انور مصطفوی بوده
 است انحصار عدم استیجای این حضرات از چنین نفوات موجب فراوان استیجاب است مگر حق بدست آنهاست
 که حسب اشیای عمومی و تقییم تا ویلی دیگر که علامه سیوطی در همان کتاب برای این حدیث ذکر کرده ناظر از حضرت زار
 می انگند فقط گفتیم بر اوصاف دشمنی های این قوم گریه های سرشار می باید حیث قال قیل ان المراد بوجود
 اثنی عشر خلیفه فی جمیع مدة الاسلام السیوم القیامه یعلمون بالحق وان لم یوال یا هم و یوید هذا ما اخرج
 مسدد فی مسنده البکیر عن ابی الجردانه قال لا تهلک هذه الامة حتی یکون فیها اثنا عشر خلیفه کلهم بعمل الیهم
 و دین الحق منهم رجلا من اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم فالمراد بقوله ثم یکون النهر اسی الفتن المودیه
 لقیام الساعه بخروج الدجال و ما بعده آتیه قلت و علی هذا فقد وجد من اثنی عشر الخلفاء الاربعه و الخمس و
 معاویه و ابن الزبیر و عمر بن عبد العزیز و مولانا الثانیة و کثیر ان یضم الیهم المهدی من العباسیین لانه
 فیهم کثیر من عبد العزیز فی بنی امیه و کذا لکسا نظایر لما اتاه من العزیز لاثان المنظران اجد با المهدی
 لانه من بیت آل محمد تهت عباده لسیوطی سبحان الله معاویه ابن ابی سفیان الطلیقی ابن الطلیقی ابنهم
 قبایح فضال قسطنطین اصحاب رسول ب متعال و در سیزدهم غلظه کبیر بنی ایزد و الجلال الی غیر ذلک که

خوش خلق باطنی و اسباب است حال بهدی و دین حق باشد و حال این نیز بگوشی و هم از مطلب بزمیم
و سیاقی همقاد این عمر فی حق و اینجه کیسوا این بزرگ با وجود ذکای فطنت و اینجه طبعی به پشت سر زید
که راوی از خلفای اثنا عشر فقط و کس را از اهل بیت محمد صلوٰۃ الله علیه و آله گفته و ایشان همه کس را
از اهل بیت یعنی حضرت امیر المومنین و جناب امام حسن و جناب صاحب الامر صلوٰۃ الله علیه و آله را در حقیقت
تعداد مذکور نمودند و ذلک عجب عجاب و چون اعتراف بودند بهدی منتظر از اهل محمد صلی الله علیه
آله و آند و امام حسن علیه السلام ابن البنت خاتم النبیین علیه و علیه الصلوٰۃ و السلام پس منتظر
جز این نیست که امیر المومنین علیه الصلوٰۃ را از عداد اهل محمد بیرون شمرند گو مخالف نصوص کتاب و سنت
باشد اینست ثمره انحراف از جاده منہاج ثمرات الفوائد مصطفوی که چنین علمای اعلام چنین پیش پا
نخورند و اگر از ما پرسند که معنی حدیث چیست و مصدرش کیست گویم که حال تا ویلات شما که بوجه جز
ظا هر شد و اگر چیزی دیگر در باره ارید معروض اظهار آرید تا در آنهم نظر سازیم لکن انی لکم ذلک و ما که بصوت
جمهوری جاری نمیم که جزایم اثنا عشر علیهم السلام ازین حدیث غیری هرگز مراد نتوان گرفت مصراع
مؤیدین را با آسمان و وزند و علی هذا البتة فقرات بعض طرق این حدیث که باراده ایمه اثنا عشر منافق
دار و مخلوق است مثل منہم رجلا من اهل بیت محمد و حدیث مزبور آنفا و بعد حذف این فقره حدیث
نقص است در خلافت ایما اثنا عشر که جز آن حضرات که امام کس از خلفا از عهد بنی امیه گرفته تا و آخر عهد
بنی عباس حال بحق و دین بهدی بوده است و بعد از نیکه نام خلافت هم از صفحہ ایام محو شده و تا پید دعوی
فقیر میسازد و کیفیت تایید حدیثی که در کتاب کثر الحال بجناب فضائل در باب رابع مذکور قریش منقول است
من یزال یهد الدین قاتل الی اثنا عشر من قریش فاذا ملکوا ما جت الارض با لهما چه معنی این حدیث هم
جز با حقا و شیعه که بعد انقراض زمان ایمه اثنا عشر قیامت قائم خواهد شد درست نمی نشیند کما یهبط اهر
و مؤید همین معنی است آنچه علماء دین رحمۃ الله علیهم جمیع از کتب مساویه سابقه نقل کرده اند و با فعل
بسبب عمل نصاری در مملکت هند ترجمه بصوت بفارسی و عربی دارد و بتداول یافته می شود
بعینه در آن مندرج یافته شد که هرگاه جناب جنیل الکی یعنی حضرت ابراهیم علی نبیا و علیه الصلوٰۃ و السلام
را از گزشتن حضرت اسمعیل علیه السلام تنها در سن صبی مع مادرشان فقط یوادی غیر ذی زرع اندو
بسیار شد و حی ربانی بطریق تسلیه عز و زول یافت که ما از نسل این طفل دو از ده خلیفم پیدا خواهم شد
که بالا دست از تمام عالم باشند و با اتفاق سائر مورخین از یہود و نصاری در سبب از زمان خاتم
رسالتی هرگز از اولاد حضرت اسمعیل ملوک و سلاطین نشده اند چنانچه یہود و نصاری هم در تاویل این
کلام انجری با مجر و دیونی دست بگیر بیان اند چه تاویل بدو اند و این حضرت اسمعیل ع که متنبای سے
است حاجت از تبار سافعی ندارد و نیز که بعد سلیم حد و مزبور آن نیز گوارا ان جمله خالی از ذکر بوده اند فضلا

عن ان یکتو تلوکا و فی حصر واحد پس آن دوازده کس هستند مگر ائمه عشر و اخبار سماویه از کلام ایزد
باشد یا از زبان رسول با هم متطابق پس نزد ارباب بصیرت بتطابق حدود و مناعت شان آن عظمای
اشنا عشر که از کلام زبانی بصراحت و از ارشاد مصطفوی بکنایه ابلاغ من التصریح مستفاد حدیث نبوی
مفسر کلام ایزد است و اگر متغیته بگوید که بدون قطع احتمالات آخر دعوت تمام نیست گوئیم سکنایه
اینک گوی و اینک میدان دوازده خلیفه و برای آنچه پذیر و باطل فرموده بودند و ابطال آن کما یفر
صورت پذیرفته دوازده عظمای بیان فرمایند که آنجا چه کسان اند تا بطلانش بهم بشنوند و عدم رجوع
خلافت ظاهری برای حلقای منصوص من بعد الرسول محل نیست انهم خلفاء الرسول و ائمه الا که کفای
کافوا چنانچه بیا و فقیر است که در حق امامین همامین ارشاد نبوی است هما امامان قائما و قعدا چون اینهم پذیروه
هستای اخوان ایمانی مرقی گردید باز بادی اصل مطلب می پویم و به هیچ فذلکه الکلام میگوئیم که برو فوق
مرعوم کان زید احد الخلفاء الاثنی عشر الذین اخبر عنهم النخیر الصادق صلی الله علیه و سلم و شبههم نقباء
بنی اسرائیل و قد اجمع علیه الائمة کلها و کان الدین فی عهده متینا عزیزا و امر الناس باضیاء و امر الائمة
قائما و لم ینظم للحسین امر بل قتل قبل ذلک پس خروج امام حسین علیه السلام بر طبق اعتقاد ایشان
جائز نباشد و علی بن ابی طالب نیزم لاند که مخافه تشکال القرباس و القلم علاوه در حسیج ترمذی که از جمله صحاح
سته معول علیه هاند بعلی السلام مروی است که جناب رسالت با حق معاویه دعا فرمودند که اللهم اجعله
یا مهدیا و حال استجاب دعا مصطفوی معلوم اهل اسلام و شهادت علامه سیوطی جناب معاویه عالم
بهدی و دین حق پس اجابت دعا هم ثابت و متفق علیه است که جناب ممدوح در حال حیات و هم
تاکید آور قرب حیات زید پدید را منصوب بخلافت فرموده بودند و بادی و مهدی مرکب ضلال و
ضلال نخواهد شد و عامل بدین حق و هدی هر چه خواهد کرد حق خواهد بود پس خلافت زید صواب بود
است که امر ابراهیم دینی بود و اگر کسی گوید که صحابه کبار بر معاویه در باب ولایت عهد زید انکار عظیم داشتند
جوابش با اولای پس همانست که آنفا ذکر کردیم عینی عمل بادی مهدی و عامل بهدی و دین حق غیر حق
خدا خواهد بود پس انکار اصحاب غیر مرضی خدا خواهد بود و اما ثانی پس حسب معتقد جمهور کدام اثر کیم
در باب احتمالات وجود او حد ما وارد نشده و یک طریق هم سلوک نبوده حضرت شایع صلوات الله
علیه و آله نیز هم شان کسی را منصوب بخلافت نفرمودند و جناب صدیق بخلافت عمل مصطفوی جناب
فاروق را منصوب بخلافت فرمودند و جناب فاروق میان شش کس بشوری انداختند پس چنین
مسئله مختلف فیها واجب الاجتهاد خواهد بود و اجتهاد جناب معاویه مفسی نصب زید پدید گشت پس
وجه اعتراض چیست و نیز معاویه بلا تشبیه هستندی در دست و شست که حضرت امیر المؤمنین علیه
الصلوة و السلام خلفت خود امام حسن علیه السلام را منصوب بخلافت فرموده بودند و باز ملاک

سخن همانست که اعتراض بر عل بادی مهدی عامل بهی می و دین حق یعنی چه تنبیه لذلک النسخه البتیه
 و اتقان اسباب کلام پوشیده نیست که از کلام امام سید قاضی عیاض اعنی و لم یتم لم یتم و امر و قد
 قتل قبل ذلک چه قدر با اسارت اوب می تراود و ازین مقاله صاف می بار و ذکر قاتل این
 قول خروج امام مظلوم با حق بود که زبانش گرفته بود که کلمه رضی الله عنه را با نام مبارک امام همام
 خرم کرد بجای لفظ قتل بالخصوص و درین مقام دفعا للتهمه کلمه تشبیه میگفت غلط گفت مشارالیه و هم
 مذیانش کی امام شهید را شهید میداند که این کلمه میگفت بلکه خروج امام همام را ناجایز می پندارند چنانچه
 عاقرب سندان معنی از زبان خود این کس مذکور می شود و در سبیل منوط با قلنا و قبل ازین متن
 جلیل ابن ابی سفیان بروایت ترمذی و عترف سیوطی که شرح آنفا و قول صاحب سواعی که مشار
 الیه را خلیفه حق و امام صدق گفته و تنصیف صاحب غنیة الطالبین که معرسته الیه هم خلافتش را حق دانسته
 و عموم قضیه الصحابة کلمه عدول پدیدست که یا حدیث الخلافه بعد ثلاثون سنة ثم کیون ملکاً عضو فاصوب
 و مخلوق حامیان حضرت خلفای ثلاثه برانی تمیز جناب مدو صین از جبار و فسطح بن امیه و بنی عباس
 به جهت اشتراک هم که نزد خصم از شرکت معنوی هم خالی نیست ساخته اند و یا بهیج غیر راقع معاویه که
 بهشتن جو مجتبات با اعدای اهل بیت اظهار نیست برداخته اند و بکلیها و انکنا اعلی طریق الشریطه العادیه
 تقرایعین و یقرع علیها الشین و امی شین و اینهمه که در اثبات این الزام ندمه اهل سنت بمعرض ضر
 رسید از مقدار کفایت متجاوز و وجه اطاب درین باب این بود که هرگاه اثبات کنیم که حسب معتقد غلطی
 اهل سنت و جماعت زید بن خلیفه واجب الاطاعه و خروج سید الشهدا و خاص اهل الکسا صلوات الله
 علیهم و سلامه مثل خروج خارجیان که جمهور اهل شام و اکثر ابلای کوفه امام شهید را بهین لقب میدهند
 بوده است باز ما را حاجت بهیج جرح و نقض برین فرقه نیست بلکه قطع مکالمه سزاوار چه دینی که تدین آن
 مغضبه با اعتقاد عصیان پار و جگر خاتم الانبیا سید البر سید شباب اهل الجنة و اصابت زید بن مطر و دشتدار باب
 ایمان را با آنها چه گرفت گوشت و معروضه فقر فقید الادراک چه در با ماناست بکلام رئیس الحکماء ابی علی
 سینا که در مفتوح طبعیات شفاء مذهب بر ایندس و مالیسوس در باب وحدت مبدا یعنی عناصر نفل کرده
 گفته که آنجا حکما بوده اند آنچه از ظاهراً کلام شان استفادست بهجت صراحت بطلان کی مرادشان بوده باشد
 بلکه کلام مزبور با قول است و اگر آنچه از ظاهراً مقال شان دریافت میگردد در واقع همین اراده داشته
 باشند که کتاب مناظره با آنهاست چه کدام قضیه بدیهی تر از بداهت بطلان مقوله شان استدلال
 ابطال مقاله شان توان پیدا کرد و فلک اگر این حضرات معتقد عصیان امام مظلوم در ازای زید بن شهید
 باز کدام الزام شیع و تکمال قطع است که تر قب استکاف شان از ان توانیم دشت المختصر بنده اند و آنچه
 که این الزام ندمه این زمره گماینه با ثبات بیوست گردل شوریده بنور زبان بکام نمیکشد و بجا آورد

تیل و قال می کشد فاطمه که از آنچه شنیدید گریه تر نشنوید و بعد ازین زبان را از عسی و عسل بکام در کشید
 زیرا که هرگاه مثل جناب پور سلیمان یعنی جبرائیل بن عمر یزید را بعد واقعه کربلا خلیفه واجب الطاعه دانستند
 مقتدایان ایشان را چه یارای آنست که خلاف رای شان را می زنند فی صحیح البخاری لما حلیع
 اهل المدینه یزید بن معاویه مع ابن عمر حشمت و ولده فقال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یقول ینصب بکمل غادر لو اذیوم القیامه و انا قد یافنا هذا الرجل علی بیع الله و رسول و انی لا اعلم
 خذرا اعظم من ان یباع رجل علی بیع الله و رسول ثم ینصب له القتل و انی لا اعلم احد منکم خلع و لا یأمر
 فی هذا الامر الا کانت الفیصل بنی و بنیه و در صحیح مسلم حدیثی دیگر مطابق مضمون این حدیث است محلی
 اینکه جناب ابن عمر نزد جبرائیل بن مطیع که سر کرده خاندان بیعت یزید بود تشریف بردند و او تعظیم
 پرداخته گفت که وساده برای ابی عبد الرحمن بنید از ایشان بجواب فرمودند که من برای ششتر
 پیش شما نیامده ام بلکه برای بیان حدیثی که از شارع صلوات الله علیه شنیده ام آمده ام و بعد
 مضمون حدیث مذکور آنقا فرمودند و ازین کلام جناب پور خلیفه کاشمیس فی کبد السماء منجلی است که
 حسب اعتقادشان میطر و بعد معرکه کربلا هم خلیفه مقرر الطاعه بود و خلع بیعتش بحکم خدا و رسول جائز
 نبود و هرگاه بعد قتل بن بنت رسول مختار این حال باشد تکلیف قبل از ان پس البته با اعتقاد جناب
 موصوف خروج امام حسین علیه السلام برو جائز بوده است و ذلک نص فیما ادعیناه و شرحناه و بعض
 متاخرین علمای سنی که از خلیفه واجب الطاعه گفتن یزید و عا یلزم علیه استیحا میکنند و از انجمله مولا
 رشید الدین خان از لزوم شتاعت بر عبد الله بن عمر چنین تاویل کرده اند که خلف خلیفه صرف
 بخون فتنه و ضرر مسلمین که آخر واقع شد موخر فرموده بودند و ذلک او من من فجع العکبوت و خنث
 من ورق التوت چه اگر چنین میبود بعد از ابن مطیع میفرمودند که یزید تسلط بر ممالک و افواج ظاهر
 دارد و اهل شام با اینجه کثرت از صمیم قلب مطیع و منتقادش شتاب مقابله ادنی حاکمی از حکام مملکتش
 ندید و دیر روز بر امام حسین علیه السلام چه گزشته جان و مال و عرض و بناموس خود بار با تلافی سپارد
 و این امر را پیشیت یزیدی و اگر از بد تا اراده شش بکدام امر متعلق می شود و حجم چنین تفهیم با ولاد
 و حشم خود میکردند و اعتذار به قیقه بنده سینه کی متمشی است و اگر بوجهی باشد تا با ولاد خویشین و حشم
 در خانه خود کدام محصل تقیه است در چنین مواقع انسان آنچه در سینه ضمیر مضمر باشد بزبان می آرد و یکی
 گفته شد بر سبیل تزلزل است و الا هرگاه ظلم و جور بر اهل بیت اظهار بان مشا که معلوم است ظاهر شده بود
 ترغیب و تحریص مسلمانان بر جهادش و جوب داشت لایکس با جلا جناب ابن عمر در منع خلع بیعتش
 استناد بحدیث نبوی کرده اند و از مفهوم و منطوق کلام شان ظاهر است که خلع کنندگان بیعت
 یزید خا بر بوده اند و برای شان نواصب جواب ندید و هیچ عذر از فسخ بیعت یزید زیاده نبود و اینکلام

را با کلام رشیدی چه مناسبت و اگر باب چنین تاویل که اصلا اساسی با قطا و سنی قول قابل نیست باشد
 مفتوح گردد و هر کس خواهد دین اسلام را طهر البطن متقلب گرداند و ذلک فی خایة الظهور بل کالتار
 حله شایق الطور و اگر معینا مکار بسته هنوز بهوس مکاره در سر باشد پس پند از گوش بهوش
 بر آورده بشود که این تاویل رشیدی و من ضایا به مثل سائر کتب بار و خون چسبان اگر چه گنده است
 اگر ایجا و بنده است محرق بعضی حضرات متاخرین است علمای اعلام شان راضی باین تاویل نیستند بلکه
 مطابق منطوق و مفهوم حدیث تفسیر حدیث کرده که استماعش سر به بکلوی متغیتین میریزد و اقام محرم
 بحجرتان می کنند قال العلامة ابن حجر فتح الباری شرح صحیح البخاری بعد ذکر هذا الحدیث و هذا الحدیث
 طاعة الله الذی افقدت له البیعة والمنع من المخرج علیه و لو جار فی حکم و انه لا یخلع بالفسق وقد
 وقع فی نسخة شعیب ابن ابی حمزة عن الزهری عن حمزة ابن عبد الله بن عمر عن ابیه فی قصة الرسل الذی
 سأل عن قول الله تعالی و ان طائفتان من المومنین اقلوا الایة ما وجدت فی نفسی انی لم اقاتل
 هذه الفیة الباغیة كما امر الله و یقوب بن سفیان فی تاریخ من وجه اخر عن الزهری قال حمزة قتلت
 له و من الفیة الباغیة قال ابن الزهری عن علی بن یزید و لا یقوم یعنی بنی امیه فاخرجهم من دیارهم و کثرت هجوم
 و ازین زیاده کدام نص و چه تصریح در باب و بموجب اطاعت یزید و عدم جواز خروج بر آن مطرود و ملوک
 بعد اینکه او ترکیب قتل بن بنی جریب رب العالمین شده بود و خواهد بود و اکنون هم مگر محبات و دل
 باقیست و ازین مقال عبد الله بن امیر عجمی برین شده که بعضی لائق گریه بی اختیار و بعضی سست
 قلمه سرشار اول جلالت شان یزید و ما ذکر من المتفرع علیه و را نگان بودن خون امام حسین علیه السلام
 و اصلا ضرری بحال یزید نکردن دوم صحت خلافت بنو الزرقار با وجود نزول رجائی و ما یجئنا
 الرؤیا الی ان یاک الالفیة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و نحو فهم ما یزید هم الاطقیان اکبر
 و متالم شدن حضرت رسالت بیدین و وای می مذکور یعنی رای بنی امیه نیز و علی المنبر نزول و القردة و
 ارشاد مصطفوی بحق آنها که در ذکر ضعیف گزشت تسویم باخی و واجب الجهاد بودن عبد الله بن زبیر
 که علامه سیوطی او را هم خلفاء عامل بهدی و دین حق نوشته و حضرات سنی با وجود بدی بودن و اقام
 باهل بیت اطهار شیفته و واله او هستند و بخار برین شخص نیست با جملة اعدای اهل بیت نبوی تفاوت
 و رجاء البقیة مگر شیفته عموم دارند مثل حم و عاص و پیش از ابی موسای اشعری که غالباً چیزی از حال ائمه
 بهم برین وجه صورت تبیان پذیرد نقل عجیبی حسب مناسبت مقام بیاد آید که ذی در کتاب العبر ذکر میکند
 که هرگاه شیعه کسی که محله از محلات بغداد است رسم ماتم غاسر آل عبا قلیل ادعیا بیوم عاشورا بنانها و
 داین را بر رسم جاهلیت تعبیر کرده سنیا ن بغداد و رازا می ر و قتل عبد الله بن زبیر را بیوم ماتم قرار
 دادند و مثل آنهارم عمل آوردند و گفتند که اگر حسین پسر ابن عم پیغمبر بود عبد الله هم پسر ابن عم پیغمبر

بوده است فرق چیست و بنده میگویم که مخفی گفتنی باقی مانده یعنی اگر کسی بگوید یا میگفت که حسین فرزند فخر
 پیغمبر است البته جای جواب است که عبدالمعز بن زبیر هم دختر زاده جناب صدیق است نیست حال تعصب
 اهل سنت که از خواص یحیو ام سرایت کرده بالجمله حال جناب عبدالمعز بن عمر که از اساطین دین سینه در
 سینه ضمیرشان در حجاب و لثنه مرعوب پس شکر است که از بیعت امام المتقین امیر المومنین علی سان
 خاتم المرسلین اجتناب ورزید و بر خلع بیعت یزید عبدالمعز بن مطیع و اولاد و چشم خود را سرفروش داد
 مانعت فرمایند و اقرار کنند که ما بر هیچ خدا و رسول باین شخص بیعت کرده ایم و هیچ قدری زیاده ازین
 نیست که با شخصی بیعت کرده با او قتال کرده شود و باز برین بسند کرده بدون استعدا و جبر و تسعیر و
 بعد الملک فاسق و فاجر متضمن بیعت بزرگوارند حتی اگر باب میر نقل کرده اند که حجاج ملعون هم این حرکت
 یزید خلیفه را پسند نکرده وقت استعدای بیعت به نیابت عبد الملک پارا حوض دست دراز کرد که
 باین صفت ید سازید و اگر درین روایت کلامی باشد جواب حدیث بخاری چه می توانند داد که اقصیه
 بیعت شان را با عبد الملک در بابی علی حده ذکر کرده و آنرا معنوی بجهت بیایع الامام ساخته و ازین
 بعد هم سه مرتبه داشته باشند که چرا از جانب عبد الملک با عبدالمعز بن زبیر جهاد نکردند و این تاسف شان بر
 فوات این جزا اول دلیل است بر اختلاف آنچه علمای سینه در دفع شناعة شان میگویند که حجت
 عدم اشتراک امیر المومنین در معرکه صفین و دشت چرچت امیر مومنان و آل مردان مثل سوار و پیاده
 جمع شدن نیست و کسیکه باز عان حقیقت خلافت عبد الملک تاسف بر جهاد نکردن با ابن زبیر کند و را
 میباید که بر شریک شدن با معاویه در قتال با امیر المومنین تاسف کند لایکس خصوص جناب عبدالمعز
 که برادرزبان برابر و کوچک ایدال فطری و معنوی شان بودند باین مشورت فائز شدند و جنابشان
 محروم ماندند و چه عجب که قائلی بگوید که ملازمه در هر دو قولت چیست چرا جائز نباشد که ابن عمر فوس
 بر عدم جهاد باین زبیر هم داشته باشد و هم بر عدم اشتراک با امیر المومنین بخواستش میگویم که اندک
 پنجم مال امان رخص نمود از عین بصیرت دور کنید با امیر المومنین بیعت نکردن و با معاویه و
 یزید و عبد الملک بیعت کردن و تا قرب زمان مرگ این عقا و ماندن بگردیل ملازمه بین القولین
 نیست بالجمله اگر بغرض محال عذر تاسف متمشی باشد از معانی مشهوره بمصدق شعر ملاحتشم خواهد بود +
 عذر خواهی کنم بعد از قتل + عذر بدتر ز گناهش نگرید + و سلاطین سینه طرفه جوابی
 ازین معامله قطع داده اند که جناب عبدالمعز بن عمر در حال فرقت دست به بیعت نمیدادند و در حال
 اجتماع دست از بیعت نمیکشیدند این چه عذر یکبار و بلکه هزار و باطل است اگر با خلیفه بر حق
 که مقبول خدا و رسول باشد برخی از امت بیعت نکرد و بپند از قدرش چه میکاهد و کسیکه چشم
 بصیرت دارد و او را قاعد چگونه روا باشد و با فاسقی فاجری که ز نه بار لائق خلافت نباشد جمله استحقاق

کسی بخوف و دفع ضرر و کسی بطریق ماشاء باقوم جهت تسلط و کسی بغرض جلب نفع و برخی از عدم بصیرت بیعت کنند در قدرش چه میفرایند که بیعتش برابر با ادراک و بیعت واجب باشد و منشاء از بیعت است که اگر این بزرگ من حیث الدین مبادرت بآن و اجتناب ازین نکرد باری محبت کجاست آخر پسر صحابی و خود صحابی بود پدرش منصب خلافت یعنی سلطنت بآن زور و شوهر دشت باز چهره بیعت این ظلمت فخره طلقا، ابنا، الطلقا، جان میداد و معذرا دعا دین و دعا همه سلام بود و فغزو و بارش درین شرف افتنا و سبکات اعلا و اذا اشبعنا الکلام فی امر البیعة و اجری فی السقیفة فها انا اشرع فی انجاز الوعد بذكر الدل الاخر علی خلافة امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بلا تاخیر و ابتدای بایه تطهیر بر صفحات خواطر زاکیه ارباب خبرت و انتباه منقطع باد که این آیه وافی الهدایه اول دلیل است بر استحقاق خلیفه علی الاطلاق بخلافت بلا فصل و عدم استحقاق خلفای عاری از فضل شرح این اجمال اینکه کتب صحاح حدیث اهل سنت ثبت است که حضرت رسالت پناه ۱۲ در خانه ام سلمه زوجه مکرمه خود رضی الله عنهما رونق افروز بودند و این عم و دختر نیک اختر سیده نساء العالمین و فرزندان خود حسنین علیهم الصلوٰة و السلام را در زیر عباسی مبارک گرفته دعای تطهیر این حضرات باین عبارت اللهم هؤلاء اهل بیتی و حاکم قادفع عنهم الریس و طهرهم تطهیرا فرمودند و دعای سید الانبیاء استجاب شده این آیه نازل شد و چند روز بعد و ایاتی چند ماه حضرت خاتم الرسل بدر خانه دختر بچان برابر خود شریف برده این آیه کریمه را با و از بلند میخواندند و نیز در کتب موصوفه مندرج که حضرت ام سلمه قصد شتر اک تجلل بعبا فرموده بودند مگر حضرت رسالت پناه بکنایه کلمه انک صلی خیر منعم و هم تسلیمشان نمودند و در بعض طرق حدیث کما رواه احمد بن حنبل تصریح بقطر تخی و جذب الثوب وارد شده پس مباحثاتی که در فیما بین علمای فریقین در استدلال بر عصمت حضرات ممدوح و رد آن از جانب خصم رفته این قاصر الا دراک ادراک آنرا محمول بکتب کلامیه ساخته بالا بجا گزارش میدهد که این آیه بوقوع مدح حضرات محمد و حسین بشهادت نص سید النبیین نازل شده پس البته مطلق اراده من غیر انتفاع که مراد نخواهد بود زیرا که باری تعالی اراده تطهیر جمیع عبا خود از ادناس دارد و مؤید آنست که فضل ابن روزبهان که مقبول طائفه سنت و جماعت است به قول ابطال این منقبت عظمی مستند بآیه برید امتد لیطهر و یدرب حکم رجز الشیطان بعد تصحیف فقط رجز بکلمه تبریر قائل تمیم شده مگر سعه نامشکورش غیر مشکور است چه اگر چنین باشد او که انزال این آیه از حضرت رب العزت بخصوص البیعت نبوت و ثانیاً ارتخاب و ارشاد نبوی آنچه بعمل آوردند و زبان و ترجمان را اندر جمله لغو باشد و با مدح من ان یحوم به احوم و خیال پس معین گشت که تطهیر از جنس حسرت یا ارجاس بالاستغراق برای این حضرات واقع شده و منسی عصمت بهمین است آیا معنی مینی که اکثر علمای اهل سنت جمله از مذهب اهل بیت عنهم الریس و طهرهم تطهیرا در مواقع مدح اهل بیت طهارت می آرند و مثلاً عینی بکثرت حاجت ایراد و ثناء

خاص نیست و منسی این جمله جز این که خدای تعالی از جمیع ارجاس حضرات مدوح را مطهر ساخته چیست مهم
از تقریر ما سبق میرسد که درین منقبت علمی احدی شریک این بزرگواران نیست حتی از وجع مطهرات کفایت
خلفا و هم که خود بصورت جهوری نداد و میدهند که آنها مصوم نبودند و اگر کدام معنی این آیه که هم دال بر
باشد و هم مرتبت رتبه اهل بیت اظهار بر شیلخ شان لازم نیاید در خیال گذشته باشند بیان فرمایند
لکن انی بهم ذلک و هرگاه طهارت حضرات طاهرین منصوص قرآن ثابت شده خواه آنرا بلفظ عصمت
معتبر سازند یا نه بطاریب این حضرات مصوم بودند و علی ابن ابیطالب علیه السلام فضل و اقدم و در
فضیلت مصوم بر غیر مصوم هرگز عاقلی شبهه نمیزد و هیچکس نمیتواند گفت که با وجود مصوم غیر مصوم
مصوم رعیت و محکوم باشد و از نیست که علامی سینه در صد و ابطال عصمت حضرات مصومین
اقاده اند تو نه گفت که گو حضرت موصوفین مصوم شدند مگر خلافت متعلق بفلان بهمان
گشت و الحمد لله علی ابلح الحق و الصلوة علی ابنی مطلق مدعی نافع یقنع الناظر و السامع بل
هو لا اعلام الحق رافع و شبهات الخصوم دافع بر خواطر زکیه اخوان ایمانی حالی باد که این فاقد الاذکار
در بیان مناقب مختصه امیر المومنین علیه السلام و ارباب کسایتیما تبرکات شروع بآیه تطهیر که نص بر عصمت
عزت اظهار و اول دلیل بر خلافت بلا فصل ابن عم رسول رب جلیل است نموده بود و چون علما
فریقین و او مباحثه و مطارحه در باب استدلال باین آیه و نقض و جرح آن داده اند بمقادیر
اکلام ناقل و دل با مجاز تقریر استدلال را بسکک تحریر در آورده بود که ما فاد السلف قد
الوطر علی وجوه و افا که تعرض بذکر ثبوتات شان کرده شود تا سخن ناتمام نباشد و چون معلوم آثم
بود که فاضل لوزی و تحریر لمی مولانا سید محمد ظهیران بهادر ارشد تلامذه سیدنا و مقتدا ما سجد
الحکمین سید المجتهدین آیه اسد فی الارضین مولانا سید دلدار علی صاحب اعلیٰ العدر درجات فی اعلیٰ
علتین بجواب تمام ابواب تحفه اثنا عشریه کاشفنا می ابوالی که جناب استطاب هتادشان و هم فاضل
فاقد النظر اعنی جر کامل مولانا میرزا محمد کامل مقصدی جواشش شده اند مجلدات تالیف نموده اند
کتاب را از جناب صوت شد و دو جلد جو این باب امامت شفقت فرمودند و بطلان آن خط و افرودشت
بی شائبه اطرا و تقریر چنین جواب دندان شکن و کاسر رک کردن اختصاص بجناب فاضل مدوح شد
و بار جهان عظیم شان برگردن مومنین است و علی هذا حاجت کلامی بتعقب کلام عزیز می زینهار نبود
بکده تفویض بافاضت مولای مدوح می بایست مگر خیل حسرت و هنوز کین بعض عوالتی هنوز مصنفات
جناب مدوح شهرت نکرده لهذا ناچار تعرض کلام عزیز را ضرور افا و علی هذا بهر مقام که از انوار
افادات جناب سلاله الاطیاب مدوح اقتباسی کرده خواهد شد اشعاری بآن خواهد رفت و ما انا
اشهر فی تعقیبات قال لفاضل الخیر ارضی العزیز الدلوی فی آیه التطهیر و اضعیف الی الخیر افاداته

کتابخانه علمیه و تحقیقاتی
موسسه تخصصی زبان و ادبیات فارسی
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰
تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸

مطلبه مایع به خاطری الکسیر تعینا بالمد الغزیزه بطریق نظر علی الایجاز والاقتصار مفوضا لتقصیر
 فی کتاب الفاضل المدوح الذی یولافاقته المارب الدقیقه کالسحاب المذاکیر پس مخب مباد که غلام
 بیان عزیزی در ابطال دلالت آیه موصوف بر عصمت ارباب کساء نیست که اجماع مفسرین بر نزول آیه
 بحق آل عبا ممنوع بلکه ابن ابی حاتم میگوید که بحق از واج مطهرات نازل شده و ابن جریر از عکرمه راوی
 که کان بناوی فی الاسواق انها ترلت فی نساء البنی و آیات سابق و لاحق قرینه بلکه دلیل قوی
 بر نزول در شان حضرات مدوحه و تذکیر ضمیمه حکم بر اعات لفظ اهل و مستند یعنی حکایت رت جل عز
 از زبان ملائکه مخاطب با حضرت ساره اعی و رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و تاویل گرفتن ارباب
 کساء تحت الکساء و ارشاد نبوی بحضرت ام سلمه آنکه علی خیر انیکم چون آیه بحق از واج مطهره نازل شده
 اشتراک شان در دعا تحصیل حاصل و مذنب محققین اهل سنت گویا بتبرع بحکم العبرة بعموم اللفظ لا
 بخصوص السبب اینکه آیه نازل بشان از واج نبوی و شامل آل عبا و وجه دعای مصطفوی بحق ارباب
 کساء آنکه حضرت بشیر و نذیر از نزول آیه بخصوص السبب بقرائن آیات سابق و لاحق ترسیدند که مباد
 مخصوص باز واج باشد و فرزندان آنحضرت محروم نشوند و تعلیم این منقبت بر وایت بهیجی بحق حضرت
 عباس و اولادشان که آنها را هم تحت الکساء گرفته ارشاد کردند که استریم عن النار کستری ملائکه
 نذا و تا این حواطط البیت و سکنه لیب استعمال علمای شیعه لفظ از واج مطهرات بحق از واج نبوی
 که ماخذش همین آیه است و باز بحث وجدال در نزول بلکه شمول آیه بحق از واج و کلام در معنی حریم
 و بتسلیم نزول آیه بحق ارباب کساء لا غیر عدم دلالت بر عصمت بلکه دلالت بر عدم عصمت و الا لزوم
 تحصیل حاصل و غایتی فی الباب حفظ این اشخاص از حریم و گناه بعد تعلق این اراده و انهم نه بر مذنب
 شیعه که اراده یافان را واجب الوقوع نمی انگارند و اگر افاده معنی عصمت منظور ایزدی میبود
 بصیغه ماضی یعنی از هب الله حکم الحریم الایه نازل میشد و از شدت ظهور این معنی احاطه علم
 انبیایان فضلا عن الفضلاء و اگر این جمله مفید عصمت بود بایستی که جمله صحابه با خصوص جفا و حرک بدر
 قاطبه معصوم بودند که بحق آنها بتفریق آمده و لکن یرید لیطهرکم و یتیم نعمته علیکم بلکه مزید عنایت بحق
 اصحاب باز یاد اراده اتمام نعمت بحق آنها و نتیجه اینهمه بیان بهاء و منشور آشدن تخصیصا آنکه از لفظ تطهیر
 از باب حریم بتجید شیعیان بود و باطل بودن مقدمه ضرورت عصمت با امامت از اصل و ان سلطان
 پس بوجه عصمت ثبوت امامت بلا فصل مرتضوی از کجایجو از امام بودن یکی از سبطین و تسک بقاعده
 لا فائز دلیل عجز از المعترض لا مذنب له انتهی مافاه به ذلک الفاضل الغزیز موجب انحصار و آنچه از
 کلام ملا عبد الله مولف کتاب التلخیص الحق ایراد کرده ایرادش تطویل لا طائل ویده از ان غیر
 گزیده تا امر و زجر از زبان شاه صاحب نام مولف و مولف گوشت شناس نیست و معلوم نیست که اصل

ندیش چیت چه محمل که مثل اتهام شیخ که شاہ صاحب بر بعض علمای سنیہ کرده اند شکس بهم نمی باشد
 و با قوال ضعف احتمال خود در باطن تصنیف مذہب شیعه اراده داشته باشد و بهم محمل که شیعی باشد مگر
 در مذہب خود شش تصنیف و با قریح اش متصف بالمعنی الاخر و ازین است که شاہ صاحب اقوالش را
 ضعیف دیده بر خود ایراد کلامش را در تحفه متهم ساخته اند در نظر مقتدین خود و انما یدک کلام فاضل شیخ
 را در و فرموده اند و بهم استناد بآن نموده اند بالجمله در استناد بکلام شاہ بر علمای فریقین کلامی نیست لیکن
 هر گاه استناد بقول شخص غیر مشہور بکار رود اول می باید که از کسب خصم و توثیق اثبات رسانیده شود
 انیک کتب متداوله از تالیفات مقتدین و متأخرین شیعه موجود در آن اثری و نشانی از ملا عبد
 و تالیفش یافته نمیشود پس استناد بکلامش با جرح و نقض بر کلام شخص مجهول احوال جز خائبانه است
 که خامه فرسائی بی سود و اخذ مداد قرطاس جائز میدارند در گری را نمیزید اکنون بر مصداق
 مطلب میروم که بر ناظرین کتب کلامیست تر نیست که مضمون کلام شاہ صاحب مشرق از صواب واقع که ما خود
 از کلام یوسف اعمور و فضل بن روزبهان است و اگر امری جدید آورده اند خیله رکیک کس
 سیطره کس بهمان چا ویده فضل بن روزبهان اعاده فرمودن و مطلق تعرض بجواب جواب علامه
 شوستر فرمودن معنی چه بالجمله آنچه منع اجماع مفسرین کرده ما را حاجت اجماع مفسرین نیست اگر
 بالفرض یک کس از ثقات مفسرین سینه روایت مطابق روایت اثنا عشری سازد دلیل ما
 بر خصم تمام است که چون احتمال خلق و خرق در آنچه موافق روایت شیعه باشد نیست خبر محقق باقی
 و مفید یقین کما شریحا و اشتبانی مفتوح العجالة علا و الهامه باخوذ بکلامه بلا قیل و قال و علماء
 ای لا کانوا کف من احدہ فی افعال فکیف کہ مثل علامه ابن حجر صاحب ضوابط محرقه با اینهمه
 و ثوق نزد اہلسنت و شدت تعصب نزد شیعه گفته اکثر مفسرین علی انہا عزلت فی علی و فاطمہ
 و الحسن و الحسین تذکر خیر عظم و ما بعدہ همچنین اقوال دیگر علمای مستندین بالا حدیث حتی از متقدمین
 سید جمال الدین محدث ہم قائل نزول آیه بشان ارباب کسا شده من رام درک تفصیل طبع
 الی کتاب سید الخلیل و ہستد لال لسیاق و سباق آیت وفقی تمام شد کہ جمع قرآن علی ترتیب
 النزول ثابت کنند و حال آنکہ صاحب مدارک و علامہ اعرج نیشاپوری و غیر ہا بنمای بہر
 میگویند کہ جمع علی ترتیب النزول نیست قافی ہم ذلک و چگونه ادعای انجمنی توان شد کہ در حال
 آنکہ خود علمای شان در سوراہات را ہستند ایسا زند از کتی مدنی و از مدنی کتی و این بون بعید
 در ترتیب نزول و ترتیب جمع دیدن دارد و جامع من حیث الامر و اہل ہر دو در اطر اسے
 نشان از و اج مطہرات و از راسی شان ارباب کسا متہم پس کجا کہ این آیه بعد ختم آیات شریفہ
 تا نیست نازل شد و این توسط بغرض ہمین مغلطہ افکنی کہ علمای اہل سنت مناص و ملاذ خود میسازند

افادات شاہ صاحب
 استناد بکلام فاضل شیخ
 منسج

باشد بلکه قیصر میگوید که اگر فرض کنیم آیه بحق از واج مطهرات بالا افراد صادر شده و مخاطب بضمیر مذکر باشد
 محدود و محدود شده است تا هم فصاحت و بلاغت کلام الهی مقتضی آن بود که بعد آیات شتبه ضمائر مؤنث این
 آیه شتبه ضمائر مذکر نازل میشد تا این حسن سلوب نقطه من حیث ترتیب الالفاظ نیست بلکه من حیث
 زیاده و تزیین است و این آیه اول متضمن حکام باز واج است و در بین بیان اراده تطهیر و اذباب حسی که
 بمنزله وعده است و بعد از این حکم پس اگر بعد اتمام احکام ایراد و عذر مینویسند تر میبود زیرا که برین تقدیر این
 اراده بمنزله تقرر بر آن حکام و حکام و توفیق این اراده که اگر از واج اطاعت حکم ایزد می باشد
 متعلق آن اراد ممکن نیست پس عینی قریه جلی است که توسط آیه تطهیر کار ارباب غرض است و اگر بسبیل
 تنزل همین ترتیب رسالتم داریم تا کدام مجذور لازم می آید که آیات اولی خطاب سوی از واج مطهرات
 باشد و درین آیه سوی ارباب کسارا تا ترون قوله نقاله یوسف اعرض عن هذا استغفری لفرجک
 که این خطاب بفرجی که حضرت رب العزت از زبان عزیز حکایت فرموده بعد جمله خطایه با حضرت یوسف
 علی نبینا وعلیه السلام متصلا بدون تصریح اشارت سوی مشار الیه با جزین و وجه صحیح نمیتواند شد که فرود
 کس شمس غریزه حاضر بود یکی آن گفت و دیگری این پس چنین چون از واج مطهرات و ارباب کسار
 ساکنین یک خانه و پدر ظاهر است که جمله افراد عالم در حضور حضرت آفریدگار حاضر پس خطاب باز واج
 امتحان شد و ارباب کسار و این چنین از نیم غصای نظر کرده میگویم که از انصاف و جنبه های این خیرات
 میباشد که گریبانها تا بدامن دستوش چاک گردد که در آیه کمال دین و انجام نعمت توسط جمله اجنبی فمن غیر
 غیر باغ آیه که صلا و مطلقا بمضمون آیات سابق و لاحق مناسبتی ندارد و منافای بلاغت کلام ربانی
 نباشد و برزی ربط آیات تاویل بر یکی که ضحکه بسیار است پیدا سازند و توسط این آیه ایشان ارباب
 کسار منافای بلاغت باشد و برای عینی تاوولی نباشد بلکه همین امر را دلیل عدم نزول ایشان ارباب
 کسار گردانند و آنچه از تذکیر ضمیر حکم ما بعد جواب دادند بر چند سخافت این تاویل در کاکت این سواد
 بدین این فقید الادراک بود و اگر حکم بطمن قلبی رجوع بقاسیر متداول اهل سنت اعمی کشف و
 بیضاوی و مدارک کرده شد و حیرت بر حیرت افزود که این بزرگ با وجود مشار الیه بالبنان بودن در
 حاکم تفسیر مطلق کلام هلاوت خود بخاطر ندیده یا قطعا از راه بیرون پیر و ان خود مطلع نظر ندارد و اما اول
 فبعد کل البعد فالتانی تحقق با جمله اول نقل عبارت تفسیرات فرموده بایم ساخت و بعد بکشف غرات
 خطاب شاه صاحب پرواخت قائل القاضی البیضاوی رحمه الله ویرکاته علیکم اهل البیت منکرین جلیها
 فان خوارق العادات باعتبار اهل بیت النبوة و محیط المعجزات و محییهم بزیار النعم و الکرامات
 لیس بدیع ولا حقیق بان مستغربه عاقل فخلد عن نشأت و شایب فی ملاحظه الآیات و اهل البیت
 نقیب علی المدح او الذم لقصد التخصیص و المدارک قالوا تعجبین من امر الله قدس و حکمه

و انما انكرت الملائكة تعجيبا لانها كانت في بيت الآيات ومهبط المبعوثات والامور الخارقة للعادة فكان عليهما
ان يتوقروا ولا يزدها ما يزدهي سائر النساء الناس شيئا في غير بيت النبوة وان تسبح الله وتمجده مكان تعجب
والي ذلك اشارت الملائكة حيث قالوا رحمة الله وبركاته عليكم اهل البيت ارادوا ان هذه ومثاله
ما يكرمكم رب العزة ونحسكم بالانعام يا اهل بيت النبوة فليست بمكان عجب وهو كلام مستأنف حلق
انكار التعجب كما قيل اياك وتعجب فان اغثال هذه الرحمة والبركة مستثناة من الله عليكم وقيل ان
النبوة والبركات الاسبابا من بني اسرائيل لان الانبياء منهم وكلهم من ولد ابراهيم وفي الكشاف
قالت يا وليي الله وانا محموز وبن علي شيئا ان هذا الشيء عجيبا لو ان تعجبين من امر الله رحمة الله وبركاته
عليكم اهل البيت انه حميد مجيد الالفت في يا وليي مبدله من يا والاضافة وكذلك في يا لهفاد
يا عجا وقر المحسن يا وليي يا ليا على الامل وشيئا نصب بادل عليه اسم الاشارة وقرى شيخ
على انه خبر بيت محمد وامي هذا علي هو شيخ او علي بدل من المبتدأ ووشيئا خبر او كون معان كون قيل
بشرت لها ثمان وتسعون سنة ولا ابراهيم مائة وعشرون ان هذا الشيء عجيب ان يولد ولد من همس
وهو يستبعد من حيث العادة التي اجراها الله تعالى وانما انكرت عليه الملائكة تعجيبا فها هو ان تعجبين
من امر الله لانها كانت في بيت الآيات ومهبط المبعوثات والامور الخارقة للعادة فكان عليهما يتوقروا
ولا يزدها ما يزدهي سائر النساء الناس شيئا في غير بيت النبوة وان تسبح الله وتمجده مكان تعجب
والي ذلك اشارت الملائكة فقلوات الله عليهم في قولهم رحمة الله وبركاته عليكم اهل البيت ارادوا
ان هذه ومثاله ما يكرمكم رب العزة ونحسكم بالانعام يا اهل بيت النبوة فليست بمكان عجب و
امر الله قدرته وحكمته وقوله رحمة الله وبركاته عليكم كلام مستأنف حلق به انكار التعجب كما قيل اياك
وتعجب فان مثال هذه الرحمة والبركة مستثناة من الله عليكم وقيل الرحمة النبوة والبركات الاسبابا
من بني اسرائيل لان الانبياء منهم وكلهم من ولد ابراهيم حميد فاعل يستوجب الحمد من عباده حميد كريم
مثير الاحسان عليهم واهل البيت نصب على النداء او على الاختصاص لان البيت مع لهم اذا المراد اهل
بيت خليل الرحمن كما في تفسير الكبر تفرقة في الالفاظ من غير تفرقة في المعنى اكنون عرض بهيچ زهير
هست که اگر خطاب ملائکه فقط بحضرت ساره می بود کلام شاه صاحب طریقی از صحت مبدئیت و کیفیت
بکن که خطاب با مرأة واحدة بنمیر سمع مذکور در محاوره عرب زنیهار نیامده و نیز اطلاق فقط اهل بیت
بر و احد و انیست و حیث این تفاسیر جمله دلالت صریح دارد که مراد ملائکه از ضمیر مخاطب و فقط اهل بیت
زنیهار فقط حضرت ساره نیستند بلکه تمامه اهل بیت حضرت خلیل را مدعی علی قیام علیه الصلوة و السلام و لا
اقل که حضرت ابراهیم که پیشه شریک اند چه تولد فرزندان بخلق بوالدین دارد و حضرت ساره خود فرزند
محمدند یا ولیی الله و انا محموز و بن علی شیخا پس در جواب ملائکه هم حضرت خلیل الله شریک است که خطاب

مردی را مستثنی کرده فقط حضرت گفته باشند آنچه گفته باشند و بذاتی ظهور ثبوت لایسک فیه من له ادنی
مسکاة لا ینافصل العزیز و مؤید یعنی است که ملائکه علیهم السلام خطابیکه مخصوص بحضرت ساره بود آنرا بصیغه
واحد مؤنث ابراد فرمودند و عدم تخصیص رحمت و برکات فقط بذات حضرت ساره مؤیدی آخر است
و همچنین تفسیر رحمت و برکات به نبوت و سبباً مکملاً بظهور باری تامل و هرگاه که شترک حضرت خلیل
اسد و منتبهاً بآن جناب نشان در مخاطبت ملائکه ثابت شد شکر حضرت ساره در خطاب بضمیر مذکر
تقیلاً بوده است نه بر حسب ادعای شامصاحب حسب محاوره عرب فقط الاستدلال و الاستناد
آنچه در تاویل مکرر متن حضرت ام سلمه تحت کساره فرموده اند که آیه نشان از واج مطهرات که جناب مدو حسیکی
از ایشان بودند پس شترک تجلیل کساره و تحصیل حاصل بود سبحان اسد زهی انصاف آباء غافل
ازین کلام که توازن مکان خود حرکت کن یا تو خبر است و بعضی طرق حدیث تنجی یعنی علیحدہ بخش و
بعضی طرق جذال کساره من بد یا میتوان فهمید که آیه بحق توازن ازل شده تحصیل حاصل یعنی باید اگر چنین بود
البته میفرمودند که تو چرا قصد بیج میکشی آیت که بحق تو و شرکامی توازن ازل شده من آنهارا شریک شما میگویم
و هرگاه چنین اشارت سدا پائشارت صادر شده بود واجب بود که جمیع از واج جمع فرموده باقراد
فرادی ارشاد میکردند که چنین عنایت ربانی شامل حال شما شده و تو عیبه تا عرصه دراز علی باروم
الثقات بر درواز هسید النساء شریف الزانی کشته سلام علیکم اهل البیت و اعاده آیه تطهیر
میفرمودند یکبار که باز واج مطهرات هم ارشاد میکردند و اولیس فلیس و اگر چنین واقع میشد لا محاله
حضرت ام سلمه خبر میبودند و البته اراده تحصیل حاصل نمیفرمودند علاوه بر آنکه احادیث حدیده متضمن قول
آیه بحق ارباب کساره و ایت ثقات اهل سنت داریم کما اشیر الیه قبیل بدایس قول مثل ابی حاتم
استناد بحديث نبوی در مقابل احادیث متظافره قابل هفان نیست و لکن روایت ابن جریر از عکره
پس نهایت احسان شامصاحب است که بزرگوارش باعث کثفت عوار این کس شدند قال
مولانا الجبر الاصلی السید محمد قلی فی الاستدلال بآیه اثما و لیکم اسد حیث ذکر العزیز الدلو سیان
عکره یقول ان ملک الایة ترلت فی حق ابی بکر و اما ذکره ملقطاً محذوف استناد قول و شمع از
مفسرین از عکره روایت کرده اند که ترلت فی شأن ابی بکر قولنا شترک فی در کتاب بل و نخل
تصریح نموده که عکره راس و شین خواج بود و همچنین جهت مسلم در صحیح خود حدیث عکره زانیا و رده
و در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال ترجمه عکره مذکور بحذف الاستناد عن عثمان بن جمیم سألنا
وعبد المذین سعید عن قول تعالی و لنخل باسفات قال بسوقها کبسوق النساء عذ و لا و تها فرجت
الی سعید بن جمیر فذکرت ذلک فقال کذب بسوقها طولها و عن عبد الکریم الجریر عن عکره انه ذکره
کرسی بالارض قال فذکرت ذلک سعید بن جمیر فقال کذب عکره سمعت ابن عباس ان مثل ما انتم

صالحون استجارة الارض البيضاء سنة وعن الصلت بن دينار في سمعت النجود سالت محمد بن سيرين عن عكرمة
قال يا سيدي اني اكون من اهل الجنة ولكنه كذاب وقال عامر بن الصلت قلت لعمرو بن سيرين ان عكرمة يوذنا
ويسمعا ما كرهه قال فقال كلاما فيه لسن اسال اسد ان يتيه ويرينا منه وقال وسب بن خالد سمعت شيعة
بن سعيد الانصاري وايوب ذكر عكرمة فقال يحيى كان كذابا ويقول ابن وسب رأيت عكرمة وكان
غير ثقة قال معن بن عيسى ومطرف بن عبد الله ومحمد بن فضال كان مالك لا يري عكرمة ثقة ويامر ان لا يؤخذ
منه وعن علي بن المدني قال سمعت بعض المدنيين يقول شفت جنازة و جنازة كثير باب المسجد في يوم
واحد ما قام اليها احد من اهل المسجد ومن هناك لم يرد عنه مالك قال لواقدي قال خالد بن القاسم
عجب الناس لاجتماعها في الموت واختلاف رايها عكرمة بن ظن انه يراي راي الخوارج يكفر بالنظرة وكثير
شيعة يهون بالرجة وابن خلكان وروفيات الاحيان ميگوید ابو عبد الله عكرمة بن عبد الله مولى
عبد الله بن عباس رضي الله عنهما وقد تكلم الناس فيه وكان يري راي الخوارج وروى عن جماعة
من الصحابة نعم ومات مولا ابن عباس وعكرمة على الرق لم يعقب فباعه ولده علي بن عبد الله بن
عباس عن خالد بن يزيد بن معاوية بارية الالف دينار فاتي عكرمة مولا عليا فقال له ما خير لك بعثت
علم ابيك بارية الالف دينار فاستقال فاقاله واعتمه وقال عبد الله بن الحرث دخلت على علي
بن عبد الله وعكرمة وثق علي باب كنيه فقلت اتفعلون هذا بولاكم فقال ان هذا كذب علي ابي
وتوفي عكرمة سنة سبع ومائة الى اخره في بيان اختلاف سنة وفاته وصاحب طبقات تابعين ترجمه
عكرمة ميگوید وی در جمله علوم يد بيضا دشت جز آنکه نهد سب خوارج متهم بود و آن راي باطل را بمولا
خود هم نسبت میکرد و آن کذبی بود که بر ابن عباس می بست بنابرین در معرض جمع تخریفات ائمه افتاده
امام مالک و يحيى بن سعيد الانصاري بروي انكار مبلغ دارند و از عبد الله بن عمر بن مقلوب است که بمولا
خود نافع میگفت که زینهار بر من دروغ نه نبدي مثل آنچه عكرمة بر ابن عباس دروغ بست و هم امام
احمد گفتند وی کذاب است وكثير الذبول واز طاووس يانی مرويت که وی میگفت که اگر نه مولا
ابن عباس بر ابن عباس دروغ می بست و برای باطل حروریه قائل میشد بر آئینه حدیث وی مالی
می بود و می بایست در طلب دیدار وی از دور رنج سفر کشید انتهى مافی الطبقات و ابن ابی الحدید معتزلی
در شرح نهج البلاغه گفته و من المشهورين برای الخوارج الذين تم فيهم صدق امير المؤمنين انهم نطف
في اصلااب الرجال وقرارات النساء عكرمة مولى ابن عباس و مالک بن انس لا يصحى الفقيه
يروى انه كان يذكر عليا وعثمان وطلحة والزبير فيقول هؤلاء ما قتلوا الا على الشريد الاعقر وهرگاه
اینهمه نشانه مرگشان سوز غرابت را بشنید تمعین رسید فقیر عرض میدهد که از جرح و تعدیل روایات
حدیث و فائز مملو و طوامیر مشحون مگر بنده ندیده ام که مثل عكرمة فضل کسی از روایات مشهور حدیث

خصوصاً تا بجه بر زبان علمای این فن رفته باشد یعنی عبد بریری خارجی کذاب طالع و کذب هم با این
 مشابه که خود معرفت حدیث را از مولای خود نقل میکند و باز میگوید که انا قلته برائی و سبتداد و
 اصرار بر کذب بآن حد که آقا زاده شش تبعزیر مقید و مکنون ساخته و پیر ظاهر است که او از ابتدا در
 نظر جناب عبدالمدین عباس هم قدر و وقتی ندانست و الا ساحت با شمیم و قدر شناسی علم و
 فضل زینهار مقتضی آن نبود که از او شننا کرده از جهان در میگردشتند و هم چنین فروختن علین
 عبدالمدین امبرده را بدست پسریزید که بعد از اقاله کرده باشند و حد خارجی همین است که مقرر فضل شخنین
 و منکر حضرت امیر المومنین و جناب عثمان و معاویه باشد و یاد می آید که شاه صاحب قائل کفر و کفر
 و روایت کافر کفایت ما کان قبول کردنی نیست و لوتزلنا عن ذلک و تسلیم کردیم که روایت از خارجیان
 مثل عمر بن حطان منکر شرف تالیف است باری عذر صدق بجز که مطلع نظر میباشند عکرمه خود
 کذاب مشهور و ازینهم نزل ساختیم باری روایت خارجی را بحق امیر المومنین و عترة اطهار نفیاد
 اثباتاً لا امر که نقل نمیکردند کفایت که بر وایاتش کافیا نحن فیه و روایت نزول انما و لکنم انشد بحق جناب
 حقیق بقابلہ خصم احتجاج کنند فوالله فاه و و الاسفاه طرفه اینکه با اینهمه که مذکور شد علمای متاخرین از توفیر
 و اجلال شان در میگذرند و بی چیزی از خدا ترسیده بلفظ احد الا اعلام در کتابش عبرت گرفته
 و کنایه بحال طمش بدین عبارت کرده و کان کثیر الثقل فی الاقالیم وصل الیمن و خراسان و المغرب و
 کانت الامم انکره و نقل و صحیح محمد بن یحیی بن عمار بر وایاتش مشحون و مع هذا این کتاب تطاب که غضبش
 مروی از کذاب اصح الکتاب بعد کتاب العزیز الوباب و اگر بای انصاف در میان باشد باعث بین
 امور جز حد و تشای علی بن ابی طالب علیه السلام امری دیگر نیست فان عدو العدو و صدیق و اگر
 کار با عتساف نروند و دشمن بکوچه و بازار که آیه تطهیرشان از واج نیوی نازل شده بموجب روایت
 ابن جریر در تفسیر منثور سیوطی مذکور است که میگفت هر کس که خواسته باشد و مسبب
 میازم اول دلیل بر ناصبیت شارالیه است چه بالفرض که آیه ایشان جناب ممدوحات نازل شده
 این شخص ازین جاززدن بکو و برزن و بر مباح که بستان جز اینکه شرف برای عترة اطهار و رزدهن
 مردم نباشد چه سود بود المرام با وصف فوز بالمرام نظر بجلالت قدر علمای اعلام و چنین کلام این ستهام بر استجا
 در میگیرد و اگر حضرات ممدوح استجاریا کار نفرمایند اختیارشان بدست شان و آنچه گفته اند که محققین اهل سنت
 بحکم العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب ارباب کسار گویند از راه لطف بآیه تطهیر داخل کردند و حضرت
 رسالتاب نظر بخصوص سبب ترسیده مبادرت با شتر اک آل عبا فرمودند کلامیست که اطفال
 و بستان را هم از نفقه مثل آن عدا آید غلط گفته با آنکه شاه صاحب پر تعلیم باشند چنین کلامی غلطانه و نور از
 ارباب بدستشان خط مراتب الملقن اما در حدیث آمده که آیا بر خیم این بزرگ حضرت خیر الانبیا از من است

باینج واقعت بودند و یا از حضرت روح الامین علیه السلام نمیتوانستند استفسار کرد که بقاعده اصولیه بزرگ
 بخصوص سبب فهمیدن آنچه فهمیدند مگر از خدای خود بی اعتماد بودند و نخواستند که بزرگوار
 فرزندان خود را تحت کسای برای دعا گرفتند و اگر مکر و زیدی آنچنان بود پس از عجلت پیغمبر خدا و
 گرفتن تحت کسای و دعا چه میشود و آنچه بدایار باب تذکیر که بر پایه منبر شسته فسانه سرائی میبازند
 و العاده طبیعیه ثانیة تشبیه و تمطیر با پادشاه و مقرب او کرده اند این تشبیهات بحق خدا و رسول زیبا
 نیست و جز عام فریبی از اینها چه میکشاید مگر حکم کما تدین تدان و الکیل بالکیل یا قفقای اثر شاه صاحب
 به مقتضیان اثر شان بدینند که این تمایعات با دهن تو جوی از هم میپاشد میگویم که هرگز هیچ پادشاه
 صاحب عقل و حق پژوه نخواهد بود که در حق از و اج مقرب خود عنایتها کند و فرزندان صلبی و فرزندان
 معنوی مقرب را که داماد و ابن عم و اولادش منحصر در صلب آن باشد و معین از یوم تولد در
 آغوش خودش پرورده باشد محروم خواهد شد و بدست بلکه اولاد کمتر است که عطیه عنایتی بجال از و اج
 بکار رود و اگر بشود و اتفاق افتاد زنی که صاحب اولاد میباشد در تیره شش و نظر پادشاه
 هم رفیع میباشد مگر اینکه آن زن خودش از خاندان عمده باشد پس اگر شاه صاحب فرمانید که این بطف
 ایزدی بحق از و اج نبوی بحیث جناب عتیق و یور جناب خطاب که دختران شان شریک از و اج بودند
 مبدول شدند بسبب از و اج پیغمبر و دیگر از و اج رطیفیل شان این نعمت دست داد و کو جناب
 محمد و حین خصوصاً حضرت عائشه هیچ نیکویی نسبت بدگر از و اج نمیتوانستند و بدو تشبیه و این معنی
 متطافرست تا آنکه عظمت سلطنت این بر دو بزرگ قبول توان کرد و اگر آن مقرب در واقع مقرب
 و مورد مرام سلطنت هرگز با قای خود چنین سویی ظن نخواهد داشت و از حرمان فرزندان خود از
 عطیه سلطانی نخواهد ترسید فلیک الملک الملوک و المقرب بسید الرسل و آنچه از تعمیر چنین عنایت
 بحق حضرت عباس و اولادشان از بیعتی فستل کرده اند لیست نه اول قار و رة کسرت فی الاسلام
 علمای اهل سنت به طلال اهل شاه جهان اباد بعد سلطنت تیموریه بنده گان بادشاهی هستند کارشان
 اطاعت سلاطین و مدح کسری و مناظر از سی آنها گویا قرای پیغمبر خدا باشد و بر آن متفرع شود و آنچه شود
 و در عهد بنی امیه ممکن از نشر مناقب مثل معاویه در بیخ نفرمودند و آنها از بسکه نهک بفسق و فجور
 بودند بحیث خود خود کمتر میخواستند مدح خلفای ماسبق و تنقیص رتبه اهل بیت را بمنزله مدح خود می فهمیدند
 بعد از اینکه زمان سلطنت بنی عباس متجاوز از پانصد سال استمرار گرفت چه احادیث که در مناقب و
 مناقبشان مخلوق گشت تا بعد که فرقه پیدا شد که با خلیفه باطل خلافت حضرت عباس و احادیث متضرب آنها
 خلافت و مدد و دامن شان تا تمام قیامت وضع کردند و اینک در تاریخ الخلفای سید محمد و والد
 صاحب صاحب و در آن طایفه مدعی نقل کرده اند که از این استغفار است که محمدی بود و او را پس

عباس خواهد بود پس وضع حدیث غیر عاقبت که سببیت بلکه ادنی امر است معین تسلیم میکنم که بشود
 بحال آنچه ضرر دارد و اکثر کسان را حضرت رسالت پناه تبشیر بجهنت فرموده اند این حضرات را که از عیش
 اقرین بودند یغیة تشبیه کسار از تار جهنم پناه دادند مگر کجا این تبشیر و کجا اذیاب ترس و تطهیر و آنچه
 فرموده اند که شیعیان فقط از واج مطهرات نشان از واج مطهرات استعمال میکنند و هرگاه اهل سنت میکنند
 که آیه نشان از واج مطهرات نازل شده رگ گردن بلند میکنند انتهی نمیدانم که این چه کلام است
 و چه قسم هستند لکن اگر معنی تطهیر فقط عصمت بود شیعیان چه که اهل سنت هم این لفظ بحق از واج
 استعمال میکردند و لا قائل عصمتی احد من اهل الاسلام و شیعیان معنی که از واج مصطفوی را مطهرات
 میگویند آن معنی از واج جمله انبیا را مطهر میبنداند حتی که زوجات حضرت نوح و حضرت لوط علیه
 السلام را با وجود کفر هم طاهر میدانند یعنی از واج انبیا از آنچه منافی عرض و ناموس
 میباشد بری میباشد و چه عجب که این اعتقاد مخصوص شیعه باشد از روی حدیثی که بخاری
 در صحیح خود آورده که کان علی مسلمانی امر بالعین عاتشه صریح مستفاد است که علی علیه السلام
 این امر را ممکن دانستند و هم شاه صاحب در جواب نواصب گفته اند که این تسلیم مقتضای قسبل از
 نزول آیات برات جناب عاتشه بوده باشد از نیکلام هم ثابت که از وجبت نبی مانع توهم این امر
 نبود بلکه از وحی ربانی کذب افک ظاهر شد بالجمله شاه صاحب استعمال فقط از واج مطهرات نزول
 آیه تطهیر نشان از واج اثبات میسازند و علمای ملت شان خود هم در مناقب ارباب کسار اذیاب اند
 عنهم الریس و طهرتم تطهیر می آرند و روایت از اصحاب هم میکنند و باز شاه صاحب میفرمایند که آیه تطهیر
 بسبب قید اراده صیغه مضارع دال بر وقوع نیست پس جز اینکه آیه الامر و الناس بالبر و تشوین
 نفکم مخاطب بر وح شاه صاحب خوانده شود چه گفته آید و المختصر اگر رضای شاه صاحب درست
 که اطلاق شیعیان فقط مطهرات بر از واج نبوی سندی از فرقان مجید داشته باشد تا این الزام لایزم
 را هم قبول داشته میگویم سنباط این اطلاق از آیه تطهیر چشم موتی میخواهد یعنی از صیغه مضارع صیغه
 مفعول ساختن و از تکریر تبا نیست بدون و آن را جمع نمودن و معنی بقول شاه صاحب که تصدیق
 اراده تحقق از کجا که موجب صحت اطلاق تواند بود پس حقیر بر اتب خوشتر از آن سند اطلاق از معنی
 مجید بر می آرم و آن اینکه در کلام الله با ما کن شتی فقط از واج مطهره و بعضی قرائات از واج مطهرات
 در وصف حوران جنت که از واج جنیان خواهد بود و او شده پس اگر شیعیان همین لفظ را بعینه بجا
 مشابهت طهارت از ادناس بحق از واج پیغمبر استعمال سازند مگر بعدی دارد یا نسبت بقول شاه
 صاحب ارجح و کیست ارجح که آن تمام لفظ را بعینه با خود از فرقان مجید و هدامن سوانح الوقت و این
 بی فصاحت فاقد الدرایت بخدمت علمای سینه که قائل آیه تطهیر فقط بحق از واج یا تبرعاً بشته اک

مجاور الاستعمال
 التبعی لاجتماع
 فی جمیع النسخ
 و لا یستلزم
 التبعی لاجتماع
 فی جمیع النسخ
 و لا یستلزم

ارباب کسا استند عرقه میدهند که نذر دین عکرمه بگویند و بازار و آمادگی بر میابند و نفس سوخته و عدا که آیه بحق از وایع نازل شده البته برای همین است که فضیلتی برای حضرات همه و ثباتیت سازند و تیردیه است که نزول آیه را فی حق امی کان بودند نه پس شری که برای از وایع نزول این آیه مترتب شد بیان فرمایند قائل عصمت که جز انبیا و انهم منزّل با اختلاف الاقوال کما ثبتت فی موضع بحق دیگر شد و بهمان فی حیران تواند گفت که بهین مقام ملک علام عا سیه فرموده و من یات منکم بقول یا نبی الله و این خطاب بهیچ مصوم بر طبق افادات شایع صاحب نامکن و اگر گویند که فقط از کسار مخفی باشد نمی تواند گفت با لاجمال متعلق باین مقام آنکه حسب عقاید سینه بعد از نبی کبریا عند انس فانه از تیر وایع نبوی حضرت عائشه بوده اند و جناب محمد و هم در معرکه جبل مرکب که گاه اندک از آنجا که حکم الحاکمین عینی قرن فی یوم کن الا یه از خانه بر آمدن چه که لکشرشی میداد واری فرمودند و در خلافت مانعت نبوی که نشان نیاج کلاب حواب داده لاکمونی انت یا حمیرا فرموده بودید و در دستم حکم من لا یعرف امام زمانه بعدم عرفان امام زمان خود یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام که در محبت امامت شان خصام را کلام نیست حتی مضمون این حدیث شدند پس از آنکه به غلظت و شدت حکم اطاعت خلفا بلکه امر او لو کان عبداً مبشیا از پیشگاه رسالت محذیر سینه نفس که اندک در و قال بالامام زمان یزید و لا اقل من عدم الاطاعة الواجبة المفروضة و در راه این و در کتاب کبیره تحقیق شد معنی از یزید هم نزول آیه بحق از وایع بهیچ مستحق نباشد و با حجاج مراب شد و نیست نزول بحق ارباب کسا تحقیق شد قد بر فانه لطیف و نیز از در بعض کتب معراج سعید از زید بن ارقم مرویست که از وایع را از اهل بیت توان شمر که یک روز در خانه و روز دیگر بیرون از خانه و سببش معنی از بیان و این روایت بنامی احتمال نزول آیه را بحق از وایع از سبب عدم حیدر و یا دیگر نیست و برابر باب خبرت و انتباه ستر نیست که لب کلام فاضل بلوسه و من یکنز و حیدر من اهل الباقین و الا حقین در ابطال دلالت این آیه وافی الهدایه بر عصمت ارباب عصمت نزول آیه مصدر بر مطلق اراده و صیغ مضارع که بمنزله وعده است نه دال بر ایقاع و جواب آن شبهه که مغایره پیش نیست ششید ثالث علامه شوستر علی صدر در جات فی فراویس الجحان در کتاب اسم بهیچ احقاق الحق بعنوانیکرسان کلام منقطع است واده اند چنانکه سابق اشاره بان رفته پس محجب که حاصل مدوح مطلق بان تعرض نساخه باز بهان امانه مکر گفته مردم را احاده ساختند و بر نظر امر که این داب محصلین نیست پس واجب افتاد که کلام علامه مدوح را نقل سازم قال العلامة المدوح و ما یبغی ان ینبغی علیه ان یخبر فی الارادة المدلول علیها بقوله تعالی انما یرید الله الایه انما هو خبر عن وقوع افضل خاصه و ان الارادة التي یمکن بها نفي الامر

اینجا که شایع است که آیه بحق از وایع بهیچ مستحق نباشد و این خطاب بهیچ مصوم بر طبق افادات شایع صاحب نامکن و اگر گویند که فقط از کسار مخفی باشد نمی تواند گفت با لاجمال متعلق باین مقام آنکه حسب عقاید سینه بعد از نبی کبریا عند انس فانه از تیر وایع نبوی حضرت عائشه بوده اند و جناب محمد و هم در معرکه جبل مرکب که گاه اندک از آنجا که حکم الحاکمین عینی قرن فی یوم کن الا یه از خانه بر آمدن چه که لکشرشی میداد واری فرمودند و در خلافت مانعت نبوی که نشان نیاج کلاب حواب داده لاکمونی انت یا حمیرا فرموده بودید و در دستم حکم من لا یعرف امام زمانه بعدم عرفان امام زمان خود یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام که در محبت امامت شان خصام را کلام نیست حتی مضمون این حدیث شدند پس از آنکه به غلظت و شدت حکم اطاعت خلفا بلکه امر او لو کان عبداً مبشیا از پیشگاه رسالت محذیر سینه نفس که اندک در و قال بالامام زمان یزید و لا اقل من عدم الاطاعة الواجبة المفروضة و در راه این و در کتاب کبیره تحقیق شد معنی از یزید هم نزول آیه بحق از وایع بهیچ مستحق نباشد و با حجاج مراب شد و نیست نزول بحق ارباب کسا تحقیق شد قد بر فانه لطیف و نیز از در بعض کتب معراج سعید از زید بن ارقم مرویست که از وایع را از اهل بیت توان شمر که یک روز در خانه و روز دیگر بیرون از خانه و سببش معنی از بیان و این روایت بنامی احتمال نزول آیه را بحق از وایع از سبب عدم حیدر و یا دیگر نیست و برابر باب خبرت و انتباه ستر نیست که لب کلام فاضل بلوسه و من یکنز و حیدر من اهل الباقین و الا حقین در ابطال دلالت این آیه وافی الهدایه بر عصمت ارباب عصمت نزول آیه مصدر بر مطلق اراده و صیغ مضارع که بمنزله وعده است نه دال بر ایقاع و جواب آن شبهه که مغایره پیش نیست ششید ثالث علامه شوستر علی صدر در جات فی فراویس الجحان در کتاب اسم بهیچ احقاق الحق بعنوانیکرسان کلام منقطع است واده اند چنانکه سابق اشاره بان رفته پس محجب که حاصل مدوح مطلق بان تعرض نساخه باز بهان امانه مکر گفته مردم را احاده ساختند و بر نظر امر که این داب محصلین نیست پس واجب افتاد که کلام علامه مدوح را نقل سازم قال العلامة المدوح و ما یبغی ان ینبغی علیه ان یخبر فی الارادة المدلول علیها بقوله تعالی انما یرید الله الایه انما هو خبر عن وقوع افضل خاصه و ان الارادة التي یمکن بها نفي الامر

امر الان قوله تطهیر الکلیین کلم وقوله تعالی یرید الله ان یرسل لکم الیسر لفظ عام فی الاینین فلو لم یکن بین الیین
 بین ینین الاینین فرق لما كانت التخصیصا باهل البیت علیهم السلام منی لانه جل جلاله اراد بها المدح
 لهم ولا یحصل المدح الا بوقوع الفعل ودر حاشیه منیه فرموده وبعبارة اخرى لا یخلو الارادة منی
 الا ان ین یكون ارادة محضة او ارادة وقع الفعل عندها والا ولی لیس لان ذلك لا یخص اهل البیت
 بل هو عام فی جمیع الکلیین ولا یدح فی الارادة المجرده وجمعت الاینة ان الایة فیها تفصیل لاهل البیت
 وایة لهم عن رسولهم فثبت الوجه الثانی وفی ثبوتها یقتضی عصمتهم من عنی بالایة وان شئنا من القباح
 لا یجوز ان یقع منهم علی ان یمیز بیننا وبنسب انهم غیر مقطوع علی عصمتهم والایة موجبة للعصمة فثبت انها
 فمن ذکرناهم لبطالان تعلقیها بغيرهم وچون تحریر کلمته این فاعلم الادرک بزبان فارسی است ملخص انعام
 را که بمنزله ترجمه اقادات علامه مدوح است بعبارة مذکور بیان میسازم که این قدر مسلم جمهور
 علمای فرقین است که این آیه بمعرض امنان ویدح اهل بیت نازل شد پس اراده که آیه بان
 منفتح است اراده تشریعیت با اراده کنونی شق اول صریح البطلان چه اراده تشریعی باری تعالی
 وتقدس بان ذیاب ترسیب تطهیر جمله افراد مسلمانان بلکه کافة مکلفین از اشخاص نوع انسانی متعلق
 فاین المدح والمنة وینج تعلیق الباطل بالباطل رونق افرا شدن علامه موجودات رفیع کائنات عین
 حضرت مادی سید الرسل صلوات الله علیه واکه بر دروازه سبب نساء العالمین وندافرمود
 باین آیه و اسلام وایرا بعض اهل بیت این آیه بجهل بیان فخر خود ووصفت علما اختلت مضمون
 این آیه جمل لغو ویا کرم منه الباطل فهو باطل پس لامحاله اراده اراده کنونی است ودر وقوع اراده
 کنونی بکون کائنات جلالت قدرت ربی نیست وعلی هذا در مفاد انما یرید الله ان یرسل لکم الیسر
 الایة مستفاد از سبب الله حکم الریس الایة صلا تفرقه نیست هو هو و الجائی قادر علی الاطلاق
 دیدن دارد که بمصدق یخربون بیوتم باید بیهم ایدری المومنین بناسی که شایع صاحب اقتفا بهل فهم
 ریخته بودند خود بهاء منشور ساختند یعنی فرموده اند که اگر مکرور این ذی عصمت میبود میفرمود
 از سبب الله حکم الریس و بعد از ثابت شد که مفاد انما یرید الله ان یرسل لکم الیسر و از سبب
 حکم الریس متحد پس خرافات شایع صاحب ثابت شد که مفاد آیه عصمت است و آنچه علامه شوشتری
 علیه الرحمة اقاده فرموده و رای انیکه فی حد ذاته بدرجه قصوای صحت و سداد است مطابق قرآن
 ابو منصور ماتریدی که رب النوع سینافش شاکیقت حتی که اکثر متأخرین سید از شهرت قرآن
 کرده بتعلیل ماتریدی خود را ماتریدی میگویند حسب تطابق مشهور است بلکه هو هو حیث نقل می صاحب حقا و
 عنه فی الحاشیه المتبریه قال و یقارن دفع بهذا ما ذکره ابو المنصور الماتریدی فی تفسیر هذه الایة حیث
 قال فی هذه الایة دلالة علی نقض ما یقول به المعتزلة من ان الله تعالى قدر اراد ان یطهر الحسنی کلهم الکافر

والمسلم واراوان یذهب الریس عنهم جمیعاً لکن الکافر حیث اراوان لا یطهر نفسه ولا یدسب عنه التور
لم یطهر قلوبهم کان علی ما یقولون لم یکن تخصیص هو لا عن التطهیر و دفع الریس فائدة ولا منته قدل علی
انه انما یطهر من علم منه اختیار الطهارة وترك الریس واما من علم منه اختیار الریس فلا یحتمل ان
یذهب عنه الریس او یرید منه غیر ما یعلم انه یتخار وان التطهیر بمن یکون انما یکون باسمه لا بما یقول
المقر له حیث قال و یطهرکم تطهیر اذ علی ثوبهم لا یمکنک هو تطهیر من ارا و تطهیر اذ لم یبق عنده ما یطهر
وذلك کما ینقض علیهم اقوالهم وندایهم انتهی ووجه الدفع ظاهر وایضاً فروع بان الارادة العامة
التي اثبتتها المقر له قدس تعالی فی تطهیر کل الخلق هو ارادة ذلك مقروناً باختيار الخلق لا الارادة
الاختیاریة المدلول علیها بقوله تعالی ولو شاء الله لهدکم جمیعاً ونحوها من الآیات فوجه التخصیص
ظاهر وفائدتها طهارة و المنته فیها و نفع و الحمد و المنة و اما ما ذکره من ان التطهیر انما یکون باسمه
لا بما یقول المقر له فیه انما ینسب عنه ما یرید ایها الماتریدیه بما یقول المقر له بهنا و لم یصح من احد منهم القول
بان التطهیر فصل العصر صادر من غیر السریل عندهم ذلك من الاطلاقات و تفسیرها بانها و لطف
یفعله الله تعالی بمکلف لا یمکن مع و اعالی ترک الطاعة ففصل المعصية مع امکان وجوده
صریح فی اعتقادهم انه فعل الله فطهر ان اتینا به هذه فتقو من المتقوضة علامة حرمانه عن الطاعات
الله تعالی و آتین کلام ابو منصور ماتریدیه کما شمس فی کید السماء و تجلی است که مفسر ایدهم
ثبت است که آیه تطهیر و ال بر وقوع تطهیر و اذ باب رجب است مقتدا می شا به صاحب برین
نشت که مفا و انما یرید الله لیدسب عنکم الریس و اذ سب الله حکم الریس که شا به صاحب تلاوی
را دال بر عصمت گفته اند متجد است فقد تم الدست و آنچه فاضل عزیز گفته اند که بعد تسلیم هم آیه دال
بر عصمت ارباب کسانیت بلکه بر عدم عصمت و الا تحیل حاصل لازم می آید جوایش علامه موسوی
در احقاق الحق و اوه اند و فاضل خیر قطعا ازان اخضامی نظر فرمودند و ذلك عجب عجاب و
هذا و لا یتوهم احد ان الاذباب و یکون الابد اثبوت فقوله تعالی یدسب عنکم الریس یکون
والآ علی انه کان ثابتاً قیهم لان هذا مد فوع بان مبنی هذا القول علی التحیل لذین فلا یکون ثابتاً
الاتر می انک تقول للمخاطب اذهب الله عنک کل مرض و ان کان ذلك خبر حاصل فیه فیهذه
الآیه تنزل الخيال الذی یتصوره الانسان فی ذنبه هذا و لدین نختب بیکانه از ادراک میگوید که
امامین بهائین اعنی اسیطین الشهدیین علیها الصلوة و السلام بیکام نزول این آیه پس صغیر است
بودند صلوح ارتکاب عصیان ندشستند و خاب سیده نساء العالمین باتفاق کافه سلیم
و حضرت امیر المومنین بهشتنامی خواج مرتکب گناهی نشده بودند پس میگویم که اراده از من
متعلق بعصمت اینحضرات و در علم ایند و بی معصوم بودند فقط ظهور عصمت وقت نزول این آیت

درست گشت رحمت فائده نزول این آیه و غالب که مستمعین نظر بر تفسیر این کجاست چندان حرف بدهد
 فائز در حقیقت قبول نفرماند مگر احقر قطعی که بر ما این چنین سیاهی میزند دارم معنی از عصمت انبیاء علیهم السلام
 و اسلام است و این آیه بود بلکه خود انبیاء و امامان علیهم السلام اصلاً خیر بود و مگر تلووت بگناهی نداشتند
 و در عصمت ربانی معصوم بوده اند نزول وحی و بعثت کاشف عصمت شان و اخبار حسی و خود دنیا
 گردید پس فرقی در میان اینها و باب یک اصلاً و مطلقاً نیست علاوه اقل نام میگویم که
 اگر بکنج و استقرا بکار رود و در فرقان مجید صیغ مضارع بسیار آمده است که بمعنی حقیقی است
 آیه است بلکه وقوع فعل مزبور در زمان غابر صورت پذیرفته از جمله آیه اثنا فحشا لک فحشا مبین گنا
 یعفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یمح نعمة خلقک و یهدیک صراطاً مستقیماً آیه اگر
 کسی و آن نجد و غیر آن به مقتضای آن ظاهر باشد و همچنین اتمام نعمت ابر حشر است و استقامت
 بتاویلی بدو بعد شمس حدیبیه که بعد از آن در یهدیک صراطاً مستقیماً که زینهار نمی تواند گفت که در آن
 با وحی حسی است بعد از مستقیم بعد شمس مزبور واقع شد که این کلام مقضی کفر است پس فرقی اگر
 تواند از حسی به مقبول یا کتب در آن استقامت و یهدیک عنکم الریس و یطهرکم تطهیر از زنا و
 ای واحد ذلک و یهدی تحت به القرطیة القرطیة و لا انکر التوارد قول غایه مانع از باب استمود
 بودن این شمس چند از شمس اراعه از حبس و گناه ثابت میشود اقول این کلام تحمل و بهم
 دلیل مجسرو علی کشف از مناظره است اولیای شایع صاحب تفصیل نفرماند که بعد تعلق این آیه حفظ
 از زین و گناه علی سبب اوجوب است یا نه اگر ایجاب کنند پس معنی عصمت دیگر چیست و حق
 آنچه از آن فرار میکردند مگر نیست و اگر انکار کنند پس خیلی غریب و عجیب که تعلق از آن آیه
 معرفت و وقوع ایراد و نزدی تر ملای اهل سنت واجب مع هذا امکان صدور حرر
 بگناه باقی آن نزد الانه فخریه و نیز میگویم که علی هذا آن کدام غرض است که بتعلق اراده ربانی
 و به اندی نفی یا نشاء و حکم مایه بدو لاراذل که متفرع شد چه از حضرات اهل بیت قبل از نزول
 آیه صدور عصیان عند پنجم من عند خصوص هم ممکن بود مگر محفوظ بودند و بعد نزول آیه هم محفوظ و امکان
 صدور باقی پس آن کدام تفرقه است که بین الحالین باشد و علی هذا نزول آیه در معرض منت
 و مدح لغو محض استعدیز با مد من التقوه مثل هذا الکلام و ان کان علی سبیل الالزام علاوه بر سبیل
 نزول پس هم که محفوظیت ارباب کسار بعد تعلق اراده ایزدی بعینها همان محفوظیت است که خلفا
 مثل و کل یا اکثر صحابه را بان متصف میگویند یا امری مغایر است علی الاول پس همان محذور و نفی
 نزول آیه لازم بلکه برای خلفا و نظر انهم مزیت که بی منت خدا بان محفوظیت موصوف و علی الثانی
 پس فضیلت برای این حضرات و ایانت بشان این حضرات عما سواهم ضروری اولی و علی هذا

اینحضرات فضل از ماورای خود من الاصحاب خواهند بود و کیفیت فقهائهم و به تیمم البسیان بحکم عدم انعقاد ولایت لمفقول مع وجود الفاضل کما اشتهر بانما لا یزید علیه فی فسخ العجا و هو المحدث الممان و من لم یفککات التي لا یطیق الا ان ضبط نفسه بعد درگهها نقل الفاضل الایلیه المقدم ذکره من حاشیه الفاضل عزیز علی تحت ما حاصل الاستدلال بقول خیر العباد لاهل بیت الامجاد الصلوة رکع علی عدم عصمتهم صلی الله علیه وعلیهم الی یوم التنازع چه متهم که مگر این بزرگ ارباب کما اتاک الصلوة قرار داده لا اقل که مزعوشن چنین باشد که اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله قرع عصا تمیز نمودند اهل عباد نماز را فوت می نمودند این فرقه ولای اهل بیت اطهار و تنظیم و توقیر بر زبان اطهار بسیارند و حال منویات باطن نیست این ارشاد برای اشعار برآمدند از ضبط و حی برای نماز و بالالتزام دال بر قسط اعتنا بحال ارباب کسا و و نور حافظت بود و اگر ای که نماز را ترک نساوند و اگر چنین باشد بعض احیان که اصحاب عرض کرده اند که الصلوة یا رسول الله کما هو مروی فی کتبهم دلیل عدم عصمت حضرت رسالت باشد اعاذ الملك العلام ما ده من التقویة مثل هذا الكلام و بتقریر آخر این بزرگ که ندای حضرت مصطفوی را منافی عصمت ارباب عصمت قرار داده اگر مزعوش نیست که در صورت ندانیدن آن حضرت حضرات اهل بیت عدا ترک نماز میکردند تا غالب که قائل این حرف را مسلمانان مسلمان ندانند مطابق شعر مشهور مزار محمد حسن قتیل مسلمانان مسلمانان گویید قتییل کافر ایمانی ندارد و هو صنیع صفت مشبهه در محبر یحسان و اگر مرادش آن باشد که در غفلت نماز فوت میشد تا بموجب معتقد سنیة یعنی سنیة عصمت نیست چه فوت نماز از آن حضرت بسبب نوم غیر مره و در کتب صحاح شان مرویست قوله انهم بر اصول اهل سنت انما اقول این کلام این فاضل متبر بر آن متبنی است که بدینش مذنب امامیه نیست که اراده ایزدی صلا بالضرورة واقع نمیشود یا برای تعلیل معتقدین چنین وانموده والا چون مذنب امامیه آنست که اراده حتمی باری تعالی و تبحر واجب الوقوع و باهر تبانیات ثابت شد که این اراده که آیه تطهیر بان مصدر است اراده گویندی و حتمی است شبهه محذایه از مضمحل قوله بالجله اگر افاده معنی عصمت منظور میشود و مفسر بود ان الله اذیب عنکم الرجز و طهرکم تطهیر و این بر خطا هرست اخبیا هم این را میفهمند چه جای اذکیا اقول چون به بیان کافی و وافی بر ثبوت که مفاد میرید الله اذیب عنکم الرجز و اذیب الله عنکم الرجز متحد است در حقیقت باعتراف فاضل عزیز ثابت گشت که آیه دال بر عصمت ارباب عصمت است و ذلک یدرک الا خبیا فضلا عن الاذکیا قوله و نیز اگر این کلمه مفید عصمت است بایستی که همه صحابه علی الخصوص حاضرین جنگ بدر قاطبه مصوم میشدند و قوله و تخیمانی که در قضا تطهیر اذیب

جس بطریق احتمال راه می یافت هباز منشور گشت آقول ای معاشر المسلمین بسم خدا و رسول
 برادرانصاف در رسند و یکسر راه احتساب پی سپر کرده قاطبه از حق در گذرند که این خبر
 مغظم را کافه اهل سنت از فاطمین و یار بندش را الیه به بیان و حاوی معقول و منقول میگیند
 و در فن شریف تفسیر و حدیث فاقد النظرش میگویند و بی شبهه در متاخرین باین اصقاع در
 جامعیت علوم و مهارت خاصه باین فنون از متذمبین بندهب اهل سنت و جماعت هم پایه شان
 کمتر بوده باشد و معیند احوال شان چه حال است مفصل این اجمال اینکه آیه امد فی اراضیه و مشتغل
 فی مراضیه اعنی علامه حلی اعلی اند در جات فی فراویس الجنان و تعذیه بالرحمة و التفسیر ان
 بکتاب کشف الحق و نهج الصدق بآیه تطهیر اثبات خلافت مطلقه و صی مطلق فرموده اند و فاضل
 جلیل فضل بن روزبهان بهین مقال که فاضل عزیز اعاده شش کرده اند بکتاب ابطال الباطل
 مجیشه و سید المتألهین و سند الشکلیین شهید ثالث علامه شوخی علیه الرحمه نقض کلام
 پرداخته و کشف قناع از خرق و اختلافی که در کلام حسن الخاقین بنیسی اضافه اراده و تبدیل
 نظر جز بکلام حبل ختم ساخته اند و جوابی که ممتنع الجواب است داده اند معیند فاضل عشری حضرت
 یفتل کلام منقوض فضل بن روزبهان بلا شاعر را خند پرداخته و اصلاً نیکر با قال العلامه
 انشوستری و نقضش پرداخته فقط تفرقه اینقدر فرمود که در ذکر نزول آیات ایشان صحاب
 فقط بفرقی افزوده گمانه علیه الفاضل الالمی السید محمد طیفان اطال الله افاضه و حال آنکه می بایست که ترتیب
 کلام علامه حلی علیه الرحمه و جوابی که فضل بن روزبهان داده و نقضی که محقق شوستری بران نموده
 نقل فرموده آنچه در کیسه خود داشتند معرض اظهار می آورند حالیا حال رشادات جناب
 مدوح باید دید و برای احقاق حق ضرورت است که اول تفسیر آیات مورد تبطیر آیه تطهیر از تفاسیر
 معتبره نقل سازم و بعد بقتل مقولات عزیزی پردازم فی البیضاوی فی تفسیر سورة المائده
 و ان کنتم جنثاً فاطهروا فاغتسلوا و ان کنتم مرضی و علی سفرا و جا احدکم من الفأط او لاستم
 النساء فطمئنا و اما فقیموا صعدا طیباً فامسحوا بوجوهکم و ابداکم منه سبق تفسیر و عمل تکریره لتفصیل
 الکلام فی بیان انواع الطهارة ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ای ما یرید الامر باطهارة للصلاة
 او الامر لیتیم تضا علیکم و لکن یرید لیطهرکم لیتطهروا و لیطهرکم عن الذنوب فان الوضوء مکفر للذنوب
 و لیطهرکم بالتراب اذا اعوزکم التطهیر بالماء فمفعول یرید فی الموضعین مخذوف اللام للعل و قبل
 مزیدة و المعنی ما یرید الله ان یجعل علیکم من حرج حتی لا یرضی لکم فی الیتیم و لکن یرید ان یطهرکم و
 یوصیف لان ان لا یقدر بعد المزیدة و لیتیم نعمته علیکم تیم ما هو مطهرة لا یدانکم و مکفرة لذنوبکم نعمته
 علیکم رخصة لغرائمه و فی المدارک فی تفسیر تک آیه و لکن یرید لیطهرکم بالتراب اذا اعوزکم التطهیر بالماء

ولیتم نعمت علیکم ولیتم بر خدایعامه علیکم بجزائرها لعلکم تشکرون نعمته فیشیکم و فی الکشاف ما یرید اسد یحیی علیکم
من حرج فی باب الطهارة حتی لا یرخص لکم فی الیتیم و لکن یرید لیطهرکم بالتراب اذا اغتسلتم و یطهرکم بالماء و یتیم
نعمته علیکم و لیتم بر خسته انعامه علیکم بجزائرها و یسل هذا التفسیر ما خذ تفاسیر المتأخرین و فی البیضاوی فی
تفسیر سورة الانفال و نزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم من الخبث و الجنابة و یدرب حکم رجز الشیطان
یعنی الجنابة لاد من تخیه و وسوسته تخوفه ایاہم من عطش و ی انہم نزلوا فی کسب اغفر تسوخ
فیہ اقدام علی غیر ماء و ناما فاحتمل اکثرہم و قد غلبہم شکون علی الماء فوسوس علیہم الشیطان و قال کسبت
تفرون و قد غلبکم الماء و انتم تصلون یحیی تزعمون انکم اولیاء اسد و فیکم رسولہ فاشفقوا فانزل
اسد المطر فمطر و الیلما حتی جری الوادی و اتخذوا الخیاض علی عذوبته و سقوا الרכاب و اغتسلوا و توضؤوا
و لم یدر الیل الذی بینہم و بین العدو حتی ثبت علیہ الاقدام و زالت و ستوا الشیطان لیربط علی قلوبکم بالثوق
عند طفت اسد تعالی لہم و یثبت بہ الاقدام ای بالمطر طے تسوخ علی الریل و بالربط علی القلوب حتی
تثبت فی المکرته و فی المدارک و نزل بالتحقیق کما و بصیرے بالتشدید غیرہم علیکم من السماء ماء مطرا
لیطهرکم بہ بالماء من الخبث و الجنابة و یدرب حکم رجز الشیطان و وسوستہ الیہم و تخوفہ ایاہم ان لانصرہ
مع الجنابة و لیربط علی قلوبکم بالصبر و یثبت بہ الاقدام ای بالماء اذا الاقدام تسوخ فی الریل و بالربط لان
القلب اذا تمکن فیہ الصبر فثبتت القدم فی موطن القتال و فی الکشاف بعد بیان القراءۃ و غیرہ و خبر
الشیطان و وسوستہ الیہم تخوفہ ایاہم من عطش و یسل الجنابة لاسہا تجتلبو قریۃ حسر الشیطان و ذلک
ان الیسئ شل لہم و کان یشرکون قد سبقوہم الی الماء و نزل المؤمنون کسب اغفر تسوخ فیہ الاقدام
علی غیر ماء و ناما فاحتمل اکثرہم فقال لہم انتم یا اصحاب محمد تزعمون انکم علی الحق و انتم تصلون علی غیر ماء
و علی الجنابة و قد عطشتم و لو کنتم علی حق ما علیکم ہولاء علی الماء و ما یسترون کلم الا ان جہدکم عطش فاذا قطع
عطش انما فکم مشوا الیکم فقتلوا من اجبوا و ساقوا بقیضکم الی مکة فخرنوا جزا شديدا و اشفقوا فانزل اسد
المطر فمطر و الیلما حتی جری الوادی و اتخذ رسول اسد علیہ وسلم واصحابہ الخیاض علی عذوبۃ
الوادی و سقوا الרכاب و اغتسلوا و توضؤوا و لم یدر الریل الذی کان بینہم و بین العدو حتی ثبت علیہ الاقدام
و زالت و وسوستہ الشیطان و طابت النفوس و الضمیر فی بہ الماء و یجوز ان یکون للربط لان القلب اذا
تمکن فیہ الجرأة ثبتت القدم فی موطن القتال انتہی و چون اینہم معروض فی سیدہم فادعیان راجع حجت
بیان بعد ادراک مضمون ما فی التفسیر احتسابا کما ذکر شرح خیرے نبو و مکرر ردول کہ نیست کہ از دست
اعتنا و ابن بزرگ و من ضاہاہ جامی آنست کہ گریبان با تار تار کسر بانگ و و چار شود و بکیر و سے
نمانہ پر خبار و عرصہ کیتی تیرہ و تار گیرد کہ بانگہ شارا الیہ و بعض متأخران متقدمین مثل علامہ اخرج
نیشابوری سبہ بر اثبات ربط بین الاقدام و القراءۃ فانیستحاجان میسند ہند و ہرجہ تا و ملات بار و ہ نیاد من خمنہ

و ربط لاحق را با بقایای استدلالات بر اکثر آثار بسیار تند و سریع نامشکور خود می نازند کما به خطا هر ماسبق
فی مطالوعی الکلام درین هر دو آیه با وصف اینکه با آنچه استدلالات کرده اند از ضابطه ای که اجزای آیات
سابق است مضمون آیات سابقه را نسبتاً بسیار تند و دوحوی ارتباط آیات را پس نشسته می اندازند
و خاک را احتساف بجز انصاف می بینند بلکه خون بصفهت میریزند و بر ابطال فضل ارباب کسا می میرند
حتی که این هر دو آیه را بآیه تطهیر متحد معنی می گیرند این اثری من الشریا و آیه اولی من یاتین الالبین
تطهیر باب مراد و در آیه تطهیر از جناب مقصود این امور را با ذهاب ترس مصدر کلمه تاکید یعنی انما و تطهیر مطلق
مؤکد مفعول مطلق چنانست که بیک پایه می سنجد و بجز تم که چنین حرف رکیک از زبان فضل بن روزبهان
و این سرآمد علمای زمان که معتقدان شان البته قائل فضل ایشان بر فضل بن روزبهان اند چنان
برآمده **قول** که سلمنا لکن ازین دلیل صحت امامت حضرت امیر ثابت شد اما اینکه امام بلا فضل او بود از
کجا جائز باشد که یک از سبطین ابا باشد و بقاعده لا قائل بتمسک کردن دلیل محتمل است اذ المتقرض لا یثبت
اقول ناظرین کلام اگر بخواهید با دراک شتاب است بچاره موجب حیرت می افتد که این بزرگ میگوید چه هرگاه عصمت
آل عبارت است از شش اعتراض بجز از امامت احد سبطین قهضمی عصمت میکند فوشش تمسک بقاعده لا قائل
الی آخره بطل محض چه باینهمه خود کلام با اهل اسلام میکنیم و آنچه با جماع مرکب جائز نباشد تمسک پس از اهل
اسلام تمسک به اعتراض نمیتواند کرد و کلام ما در ابطال خلافت خلفای ثلاثه بود و آن بعد تسلیم
عصمت ارباب عصمت به ثبوت رسید که با وجود معصوم غیر معصوم امام و واجب الاتباع نمیتواند شد
طلاوه ما را ازینهار حاجت تمسک بقاعده مزبور نیست و وجه تعیین امامت مرقنوسه بحکم حدیث مسلم
فریقین و ابوهمانیر منها و متعلق مشیت و حکمت یزدانی با اینکه هرگاه دو معصوم و ما فوق ذلک در یک
زمانه موجود باشند یکی از آنها که فضیله دارد بالضرر متبوع خواهد بود و کما کان اگر آنچه منسوخ شده اند که لم یختر
لاندریب له چون الف لام عهد خارجی است جویش جز آمتا و صدقنا نمی توانیم داد و لقد دره و علیه
اجره فان الصدق غی و الحمد لله الخ **کلام کافذ** که آنچه شاه صاحب در باب آیه تطهیر افاده
فرموده و محاشی بعد تمخیص من انزلت فیهم یکشد پس خواه بطریق مانده الجمع بحق از واج شمس
و این بیت باشد و یا بالاشترک مخاطبت یزدانی با خصوص باین حضرات باین آیه لغویت خواهد
بود و تمخیص علمای که در میان منقبت من انزل فی حقهم نازل شد جمله بطل محض و این محضال
حق ندارد و مگر اینکه بگویند که سخن معاشره اشاعره خصال این روی را معطل بغرض نمیدانیم و بید است
عقل مفاد معنی و بحث متحد و تنزیل آیه هم در اصل افعال است پس اگر محبت ان باشد بر ما چه مخدور
لازم می آید و هرگاه چنین جبارت در باره کبریا داریم علما میگویند و در چه حساب و هر چند این کتاب
بسیار مطالبه رفت مگر امر اولین موجب موهل مقرر اشاعره از قبیل نه نیست من لم یهدن فیه

سنة احوال الانبياء و الرسل الطيبين في شهر ربيع الثاني

اے الکتب الکلامیۃ المبسوۃ و بسبیل تزل میگویم کہ چون ہندوب مختار سہادت شاہ صاحب تبر خانیہ
 نشان ازواج بنوسے و اہلبیت مشترک کما حرت الاشارة الیہیں سو گند ذوات مقدسہ طہیت
 کہ درین مقام نمیتوانم داد مگر محرمات مہبات مومنین سو گند دادہ میپرسم کہ دستخضمیہ حضرات این آیت
 متضمن باینت نشان من انزل فیہم بہت یا نہ اگر شق انکار اختیار کنند نمیتواند کرد کہ شام و غالب
 کہ محرمات بخت ازواج گوارا سازند و در شق ایجاب باینت نشان البیت ازواج فضیلت نشان حسب تسلیم خصم من
 سواہم کافوا خلفاء او غیر ہم من الاصحاب ثابت و اینستندیم اقرار است بانچہ از ان قرار کردہ بودند
 این آیت نوعیکہ دلیل عصمت ارباب کما و مبطل خلافت غیر منصوص بہت کہ با وجود مصوم غیر مصوم امام نمیتواند شد چنان اتفاق
 منا و منہم مثبت فضیلت حضرات مدوح بہت و ازینہم بقاعدہ عدم انتقاد بخت مفضول مع وجود الفاضل کما ہو
 مختار تحقیقہم و بدلائل عقلیہ و نقلیہ متحقق مدعا حاصل است و اشتراک ازواج و چون بعون اسد و حسن توفیقہ بیان
 کافی و وافی ثبوت ما کن نحن بصدد اثباتہ و دفع شبهات طرف مقابل صورت پذیرفت اکنون او
 کلام رئیس الموحدین و سلطان العارقیین عندہم اعنی الشیخ محی الدین ابن عربی کہ علامہ شوہر
 در احقاق الحق از فتوحات کفیتل کردہ نقل میکنم و بعد از ان مولانا اللوذی سید محمد علیخان از کتاب
 جوابہ العقیدین سہودی در مجلد جواب باب امامت تحفہ اثنا عشریہ آورده اند ذکر میازم تا مبرہن
 گردد کہ عرفا علمای سنیہ این آیت را بچہ مبانیہ مثبت عصمت میدانند و بچہ مثالیہ متضمن منقبت امام الاول
 فقال العارف الموحد بایانہم فی الفتوحات المکیہ و لما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عبدا
 محصا بلہرہ اسد و اہل بیتہ تطہیر و اذہب عنہم الریس و ہو کل شینہم فان الریس ہو القذ عند
 العرب ہذا کل الفراء قال قائل انما یرید الدلیل ذہب عنکم الریس و یطہرکم تطہیر افلا یضات
 الیہم الا مطہر و لا یدان کیون کذلک فان المضاف الیہم ہو الذی شینہم فاما تصیفون لانفسہم الاہم
 حکم الطہارۃ و الخطا الالہی و العصۃ حیث قال فیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلمان مستا
 الالبیت و شہد اسد لہم بالتطہیر و اذہب الریس عنہم و اذ کان لا ینضاف الیہم الا مطہر مقدس
 و حد است ر العنایۃ الالہیۃ بحجہ الاضافۃ فاطنک بابل البیت فی نفوسہم فہم المطہرون بل ہم عین
 الطہارۃ ثم قال و ہم المطہرون بالنص فمدان منہم بانک و اجوان کیون عقب علی و سلمان
 یحقہم بذہ العنایۃ کما لحقت باولاد الحسن و حسین و عقبہم و موالی اہل البیت فان رحمۃ اللہ و رحمۃ
 ثم قال فاطنک بالمصومین المحفوظین منہم القائین بحد و درسم الواقفین عندہم اسمہ فشر فہم اعلی
 و اتم و ہولاء ہم اقطاب ہذا المقام و من ہولاء الاقطاب و ریح سلمان شرف مقام اہل البیت
 فکان ینبئ اسد عنہ من اعلم الناس بما مد علی عبادہ من الحقوق و ما لانفسہم و الخلق علیہم عن الحقوق
 واقوہم علی ادائہا و فیہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو کان الایمان بانثر باننازل علی

محمد بن ابی بکر
 و ابی بکر بن محمد
 و ابی بکر بن محمد
 و ابی بکر بن محمد

طہ القادریں فہو شہادۃ علی اسد علیہ السلام و سلمان

برای آن حضرت و راضی و آن غیر ما نیز از آل ابراهیم است چنانکه حلیمی بآن تصریح کرده پس این امور برای ایشان
 در راضی نیز ثابت است پس طلب نکرد در حال انعام چیزی را اگر از نعمات مافیه و گردانید عطای سابق و
 ماضی را سبب جلب عطا و رحال پس توسل کرد بر اسبب استجلاب انعام او بذر انعام او که تا بالغ شد
 در استعطاف و شاید که تشبیه هر دو قوله صلی الله علیه و سلم کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم
 چیز نیست که من اشاره بآن کردم اقل الا نام عرضه مید کرد و در ویتاسع سیم مدح گفته متعلق بفضل آل
 است و لفظ آل هر چند ما خود از لفظ اهل است مگر اطلاق لفظ آل البته در مجاوره عرب بر ازاواج
 نیامده پس نمغنی هم اعتراف بعدم شتر اک از و ارج است در حکم این آیه و کذا کما یاتی من ابواب
 العاشر و الحادی عشر و نیز ازین بیان سید سمهودی شبهه تحصیل حاصل رفع میگردد و هم آن امور
 آنست که دعای آنحضرت مستجاب است سیما در طلب صلوات بر خود از پروردگار و تحقیق که دعا
 کرد مولای خود را باینکه مخصوص گرداند او را آل او را بصلوات برو و برایشان پس دعای
 صلوات بر خود از پروردگار خود مستجاب شد و برای همین در کیفیت صلوات فرستادن بآن
 ماورست بقوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی البیاتی یا ایها الذین امنوا صلوا علیهم و سلموا
 تسلیما باین طریق مرفوع کرد که آل را نیز شریک خود کرده و منشا و این شریک گردانیدن چیزی
 است که مقدم شد از مشارکت ایشان با و در تطهیر ستفاد از آیه کریمه و برای همین دعا نکرد مگر
 بعد نزول آیه مذکوره کما یشهد الیه ما سبق یاز و هم آن امور آنکه بدستیکه جمع نمودن آنحضرت
 ایشان را با خود درین تطهیر کامل و آنچه ناشی شد از آن تطهیر از صلوات فرستادن برو و برایشان
 و مانند آن مقتضی الحاق ایشان است بپیش شریعت خود چنانچه اشاره میکند بآن قوله علیه السلام
 اللهم انهم منی و انهم و بوا می همین گفت در بعض طرق مقدمه انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن
 سلمهم و عدو لمن عاداهم و گفت در بعض طرق آینده در ذکر عاشر الا من از قرابتی فقدا و ا
 و من اذانی فقدا ذی الله تعالی پس قائم کرد ایشان را در معینی مقام نفس خود همچنین در
 محبت چنانچه خواهد آمد از قول او در بعض طرق و الذی نفسی بیده لایو من عبد حتی یحیی لکن
 حتی یحب ذوی و همچنین قوله انی تارک فیکم الثقلین الحدیث و همچنین الحاق کرده شدند ایشان
 بآن حضرت در قصه مبارکه مشارا یشا بقوله تعالی قل تعالوا نزع ابناؤنا و ابناؤکم الایه در حال
 گرفت دست حسن حسین علیهما السلام را و فاطمه زهرا و میرفت و علی علیه السلام پس همه بود
 و بولاهم اهل الکساء فهم المراد من الایتم با وجود آنکه داعی بر مبارکه اظهار کاذب درین خصوصیت
 بود و این امری بود که اختصاص داشت بآن حضرت و کسی که تکذیب آن حضرت میکرد پس
 الحاق کرد اهل کساء را بنحو و محبت آنچه سابق بآن اشاره نموده شد برای اینکه موکد است در

در بعض طرق و الذی نفسی بیده لایو من عبد حتی یحیی لکن حتی یحب ذوی و همچنین قوله انی تارک فیکم الثقلین الحدیث و همچنین الحاق کرده شدند ایشان بآن حضرت در قصه مبارکه مشارا یشا بقوله تعالی قل تعالوا نزع ابناؤنا و ابناؤکم الایه در حال گرفت دست حسن حسین علیهما السلام را و فاطمه زهرا و میرفت و علی علیه السلام پس همه بود و بولاهم اهل الکساء فهم المراد من الایتم با وجود آنکه داعی بر مبارکه اظهار کاذب درین خصوصیت بود و این امری بود که اختصاص داشت بآن حضرت و کسی که تکذیب آن حضرت میکرد پس الحاق کرد اهل کساء را بنحو و محبت آنچه سابق بآن اشاره نموده شد برای اینکه موکد است در

بسمون الذین یحبون عاقل الکلمات و لا یزالون فی سبیلها فیفضل الله علیهم و یجعلهم من الذین یشاءون

میکند بر آنکه ایشان بهترین خلایق اند و قریب است که بیاید دلالت بر همین در آخرین ذکر و تحقیق که عطا کرده
 شد بر ابراهیم علیه الصلوة والسلام نعمت بودن انبیا از اهل بیت او اگر ام پیغمبر با سبب بودن خاتم النبیین مقتضی
 انتقامی این معنی یعنی بودن انبیا از اهل بیت او گردید پس عوض داده شد پیغمبر خدا ازین معنی کمال
 طهارت اهل بیت خود پس رسیدند از ایشان درجه و راشت و ولایت را خلقی کثیر و بیشتر در افعال
 شد من قدری صفوة و صفوة الخلق بوششم بصفوة الصفوة من بینهم محمد النور ابو القاسم
 و بیت اکر م سبت سیالکم عامل فیه و کم عالم و ناطق فی کلمه سندات عن تاثر منهم و عن ناظم تا آخر
 آنچه در بیان این امر گفته مترجم گوید تعصب این نوصب را باید دید که مقدمات امر حق را ترتیب میدهند
 و در بر آوردن نتیجه آن چشم پوشی میکنند چنانچه درین مقام نتیجه حق نیست که چنین گفته شود که
 چون اگر ام پیغمبر با سبب بودن او خاتم النبیین مقتضی انتقامی این معنی یعنی بودن انبیا از اهل بیت
 او گردید پس مقتضای مقابله باید که اوصیای انبیا که عبارت از ائمه معصومین است از اهل بیت او
 باشند و رسیدن خلقی کثیر بر رجه و راشت و ولایت امریست که اصلی ندارد و غیر از ائمه اثنا عشر
 را مرتبه و راشت انبیا و ولایت خلق حاصل نیست و این پیچیده و پیرایه میگوید که هرگاه این کمال قابل
 آنست که کمال طهارت اهل بیت نبوی عوض فقدان نبوت از نسل خاتم الانبیا است پس لا محاله
 این طهارت در اعلی درجه طهارت خواهد بود که عوض نبوت تواند شد پس بابت شان بلیت
 عا سو ا هم از اجلاسی بر هیات و مطلوب بنا کما مر مراراً بهند حاصل و آنچه بر معینی رسیدن اکثری
 از اهل بیت بدرجه ولایت و راشت متفرع ساخته از سیاق کلام ظاهر است که ارباب کساد
 مراد نباشند که از ان اربعه متناسبه بعضی فائز درجه ولایت و راشت باشند و بعضی نباشند کما مراد
 لفظ اکثر غالباً معتقد مسلمانان نباشد پس لا محاله اولاد ارباب کساد مراد باشند و علی هذا خصوصاً
 و اگر برای ارباب کساد میباید و نیز در صورتی میبود که بر عیش غیر انبیا فائز مرتبه ولایت و راشت
 مینبود و انکان عقاده کک ففیه ایضاً المقصود لکن لیس لک چه اینها مرتبه و راشت و ولایت
 برای اکثر علمای متصوفه ثابت میسازند و اگر تصفح کرده شود افراد معتقد فیه از غیر قوم ساریت
 زیاده بر می آیند که همین اصناف شتی و السادات صنف واحد پس امر عام و شامل اکثر اخبار
 عوض فقدان نبوت از نسل خاتم الانبیا نمیتواند شد و بنوی غایه انظهور پیا نتر و هم آن بود
 نیست که بدستیکه هرگاه که آیه کریمه افاده کرد که طهارت ایشان در ذروه علیاست و مساوات
 ایشان با پیغمبر خدا در اصل نیست این معنی منشاء الحاق ایشان با آنحضرت در تحریم صدقات که
 و یاخ یاس است گردید و عوض آن برای ایشان خمس فی و غنیمت که اطیب الاموال است و بموجب
 عزت گردیده شده قال الله تعالی و اعلموا انما غنیمت من شئ فان یصل غنمکم و للرسول و للذین یقاتلون

و این پیغمبر با سبب بودن او خاتم النبیین مقتضی انتقامی این معنی یعنی بودن انبیا از اهل بیت او گردید پس مقتضای مقابله باید که اوصیای انبیا که عبارت از ائمه معصومین است از اهل بیت او باشند و رسیدن خلقی کثیر بر رجه و راشت و ولایت امریست که اصلی ندارد و غیر از ائمه اثنا عشر را مرتبه و راشت انبیا و ولایت خلق حاصل نیست و این پیچیده و پیرایه میگوید که هرگاه این کمال قابل آنست که کمال طهارت اهل بیت نبوی عوض فقدان نبوت از نسل خاتم الانبیا است پس لا محاله این طهارت در اعلی درجه طهارت خواهد بود که عوض نبوت تواند شد پس بابت شان بلیت عا سو ا هم از اجلاسی بر هیات و مطلوب بنا کما مر مراراً بهند حاصل و آنچه بر معینی رسیدن اکثری از اهل بیت بدرجه ولایت و راشت متفرع ساخته از سیاق کلام ظاهر است که ارباب کساد مراد نباشند که از ان اربعه متناسبه بعضی فائز درجه ولایت و راشت باشند و بعضی نباشند کما مراد لفظ اکثر غالباً معتقد مسلمانان نباشد پس لا محاله اولاد ارباب کساد مراد باشند و علی هذا خصوصاً و اگر برای ارباب کساد میباید و نیز در صورتی میبود که بر عیش غیر انبیا فائز مرتبه ولایت و راشت مینبود و انکان عقاده کک ففیه ایضاً المقصود لکن لیس لک چه اینها مرتبه و راشت و ولایت برای اکثر علمای متصوفه ثابت میسازند و اگر تصفح کرده شود افراد معتقد فیه از غیر قوم ساریت زیاده بر می آیند که همین اصناف شتی و السادات صنف واحد پس امر عام و شامل اکثر اخبار عوض فقدان نبوت از نسل خاتم الانبیا نمیتواند شد و بنوی غایه انظهور پیا نتر و هم آن بود نیست که بدستیکه هرگاه که آیه کریمه افاده کرد که طهارت ایشان در ذروه علیاست و مساوات ایشان با پیغمبر خدا در اصل نیست این معنی منشاء الحاق ایشان با آنحضرت در تحریم صدقات که و یاخ یاس است گردید و عوض آن برای ایشان خمس فی و غنیمت که اطیب الاموال است و بموجب عزت گردیده شده قال الله تعالی و اعلموا انما غنیمت من شئ فان یصل غنمکم و للرسول و للذین یقاتلون

اعتقادش در زمان حیات مولاش بوده است و اگر بوده است کار بتوریه نموده تا نزدن جناب
 ابن عباس این شر الناس را مستبعد نمید و عجیب بر حکایت رفتش نزد بنجره حروری هم که در کتب
 سیر مصرح است نظر نکردند چه بعید است که حکم للصحة تاثیر کما ادعی هذا الفاضل ایضا فی هذا المقام
 شیطان را همین معنی ذریعه اضلالش گردیده باشد علاوه آنچه از کتب سیر معلوم میشود وفات
 جناب بن عباس در سنه ثمان و ستین هجریه و بمقر اصلی رفتن حکمرانه در سنه مائ و خمسین یا سبعین پس بعد
 انتقال جناب مدوح قریب چهل سال حلال زندگانی را طی ساخت و از نقیبات زمانیه بانبیت
 در آنچه بعید که تبدل اعتقاد واقع شود و اعتقاد امر اختیار می نیست که غلام خلافت مقتدا آقا
 اعتقاد نکند بخاطر هر که هر چه آمد و ناصر و محب مرتضوی بودن آقا ش را که دلیل عدم خروج حکمرانه
 ساخته اند خود حروری یا تمام محب و ناصر مولای مومنان علیه السلام بودند بشبهات و انحراف
 شیطانیه هر گاه برگشتند برگشتند پس برگشتن غلام ناصر و محب چه بتعداد دارد و از غلامان
 گاهی کسی مخالفت و معاند آقا نبوده است که میباید با اجابای آقا بدیع و غریب باشد با جمله
 استلزام علاقه عبدیت و مولانیت ملازمه تو احد اعتقاد عبد و مولی را اصلا معقول نیست
 و اگر چنین باشد ابولو لوم هم غلام غیره بن شبهه بود و لا اسلام یا و ردش کما هو من عوم اهل الهیة
 بعید بود و ثانیاً چون مغیره از صمیم قلب غلام جناب ابن خطاب بود لا اقل که ابولو لوم مرکب
 قتل جناب مدوح که نمیشد و اگر گویند که با خود آقا ش خلافت و شست و پست فائده اش آمده بود
 تاسیس کلام با کرده باشند و کل ذلک بمعزل من البیان چه این قصه حکایت مان ماضی است
 درین باب اعتماد بر روایات صحیح میباید یا بر تخیلات و فهمیه و کیفیت بر روایات متظافره ماست
 ذکره مبرهن شد و ذی هم در کتاب میزان الاعتدال فصاح و مثالب عکرم نقل کرده چنانچه گفته حکمرانه
 مولی ابن عباس احد اوعیه العلم تکلم فیهم لرایه الا لحظه فاتهم برای الخوارج و قد وثقه جماعه و عهده
 البخاری و اما سلم فتنه روی له قلیلاً مقروناً بغیره و اعرض عنه مالک و یحایده الا فی حدیث
 اوصد ثین ایوب عن عمرو بن دینار قال وقع الی جابر بن زید صحیفه فیها مسائل فجعل جابر یسأل
 یقول هذا مولی ابن عباس هذا البحر فاسأله سفیان عن عمرو قال اعطانی جابر بن زید صحیفه
 فیها مسائل فقال سل عنها عکرمه فجعلت کانی اتبطأ قتر عباس من یدی فقال هذا عکرمه مولی
 ابن عباس هذا علم الناس و عن شهر بن حوشب قال عکرمه خیر هذه الامه بعیم بن حماد بن جریر
 عن مغیره قیل سعید بن جبیر یقول لعلم احد اعلم منك قال نعم حکمرانه حماد بن زید قیل لایوب
 اکان حکمرانه فکنت ساعه ثم قال اما انا فلم اکن اتهمه عفان بن ابی وهب قال شہرت
 یحیی بن سعید الانصاری و ایوب فذکر عکرمه فقال یحیی کذا قال ایوب لم ینذک عکرمه

بن يزيد عن انس بن مالك عن عبد الله بن الحارث قال دخلت على علي بن عبد الله فاذا عكرمة في وثاق
عند باب الحش فقلت له الا تتقي الله فقال ان هذا يكذب الحديث على ابي و يروى عن ابن مسعود
انه كذب عكرمة بن حصيب بن ناصح بن خالد بن خديش شهدت حماد بن زيد في اخر يوم مات فيه فقال
احدكم بحديث لم احدث به قط لاني اكره ان اتقي الله ولم احدث به سمعت ايوب عن عكرمة قال
انما انزل الله تشابه القرآن ليعلم به فقلت ما سواد يا حبارة واخبرته بل انزل ليعلم به وليس به
الفاستقين قط بن خليفة فقلت لعلنا ان عكرمة يقول قال ابن عباس سبق الكتاب الحنين فقال
كذب عكرمة سمعت ابن عباس يقول لا باس من مبيع الحنين وان دخلت الغائط قال عطاء و الله
ان كان بعضهم لم يري ان الحسح على القديين تجزي ابراهيم بن مسيرة عن طاوس قال لو ان مولا عبد
ابن عباس اتقى الله وكف عن حديثه نزلت اليه المطايا سلم بن ابراهيم الصلت ابو سعيد
قال سألت محمد بن سيرين عن عكرمة فقال لا يسوؤني ان يكون من اهل الجنة ولكنه كذاب ابن
عتبة عن ايوب آتينا عكرمة فتحدث فقال حسن حكيك مثل هذا ابراهيم بن المنذر ثنا هشام بن
عبد الله النخعي سمعت ابن ابي ذئب رايت عكرمة وكان غير ثقة قال محمد بن سعد كان عكرمة
كثير العلم والحديث بحرا من البحر وليس يحجج بحديثه وتكلم الناس فيه حماد بن زيد عن الزبير بن
الحارث عن عكرمة قال كان ابن عباس يضع في رحل الكليل على تعليم القرآن والفقه وعمر
عكرمة طلبت العلم اربعين سنة وكنت افتي بالباب وابن عباس في الدار وقال محمد بن
سعد بن الواقدي من ابي بكر بن ابي شبل قال باع علي بن عبد الله بن عباس عكرمة لخالد بن زيد
بن معاوية باربعة آلاف دينار فقال له عكرمة ما خير لك بعت علم ابيك فاستقاله فامتنع
واعتقه اسمعيل بن خالد سمعت الشعبي يقول باقى احد علم بكتاب الله عن عكرمة وقال قنوة
عكرمة احلم الناس بالتفسير قال مطرف بن عبد الله سمعت ما لكايكره ان يذكر عكرمة ولا يرس
ان يروى عنه قال احمد بن حنبل ما علمت ان ما لكاحداث بشئ لعكرمة الا في الرجل يطاء امراته قبل
الزيارة رواه عن ايوب عن عكرمة احمد بن ابي خيثمة قال رايت في كتاب علي بن المديني سمعت
يحيى بن سعيد يقول حدثوني عن ايوب انه ذكر له عكرمة لا يحسن الصلوة فقال ايوب وكان
يصل الفضل شيباني عن حبل قال رايت عكرمة قد اقيم قاسنا في لعب الزبير بن بارون ثم
عكرمة البصرة فاته ايوب ويونس وسليمان بن ابي ليث فسمع صوت غناء فقال هكتوا ثم قال قاتل
الله قاتلا ايونس وسليمان بن ابي ليث فاحاد اليه عمرو بن خالد بن سليمان بن الحضر
عن خالد بن ابي عمران قال كنا بالمغرب وحدثنا عكرمة في وقت الموسم فقال وددت بيدي
حرقة فاعرض بها من شهد الموسم بمينا وشمالا ابن المديني عن يعقوب بن الحضر عن جده

فقال قفت عکرمه صلی بابا سجد فقال ما فیه الا کافر قال وکان یری راسی الالباضیة یحیی بن حکیم قال قف
عکرمه مصر و هو یرید المغرب قال فالحوارج الذین هم بالمغرب عنده اخذوا قال ابن المدینی کان
یری راسی نجدة الحواری و قال مصعب الزبیری کان عکرمه یری راسی الحوارج و ادعی علی
ابن عباس ان کان یری راسی الحوارج خالدين بن زرار بن عمر بن قیس عن عطاء بن رباح ان عکرمه
کان الباضیة ابوطالب سمعت احمد بن حنبل یقول کان عکرمه من اعلم الناس و لکنه کان یری
راسی الصفیة و لم یدع موضعا الا خرج الیه خرسان و الشام و الیمین و مصر و افریقیة کان یأتی
الامرء فیطالب جو انزیم و اتی الجندالی طاوس فاعطاه ناقة قال مصعب الزبیری کان عکرمه
یری راسی الحوارج فطلبه متولی المدینة فقبضت عنده داود بن الحسین ستمت مات عنده بالمدينة روى
سليمان بن سعيد السجی قال مات عکرمه و کثیر عزه فی یوم فشهد الناس جنازة کثیر و ترکوا جنازة
عکرمه عبد العزيز الدراو روى مات عکرمه و کثیر عزه فی یوم فشهد بها الاسود ان المدینة بها عیال
ابن ابی اویس عن مالک عن ابيه قال اتی بجنازة عکرمه مولى ابن عباس و کثیر عزه بعصر فما
علمت ان احدا من اهل المسجد حل حیوة الیهما قال جماعة مات سنة خمس و نایة و قال البیہقی غیر
سنة هتة قال جماعة سنة سبع و مائة و عن ابن لهيئ قال لمولاه برء لا تکذب علی کما کذب
عکرمه علی ابن عباس و یری عن ابن عمر انه قاله لنافع و لم یصح حسید بن داود فی تفسیر بن عباد
بن عباد عن عاصم الاحول عن عکرمه فی رجل قال نعلامه ان لم اجدک مائة سوط قامر انة
طالق قال لا یجد نعلامه ولا یطلق امرأته ہذا من خطوات الشیطان ذکره فی تفسیر لا تتبعوا شیوۃ
الشیطان انتہی و متی سمعتم یا اولی الالباب ما قال و روى العلماء الموثوق بهم فی حق عکرمه حاجة
الذہبی فانه قل من یساویہ من العلماء عند علماء اہل السنة فی تقید الرجال فانصوا العجب کل العجب ما قال
ذلک لفاضل الغزالی الذی کان یشد الیه الرجال چه با و جوہر شیاع خروج عکرمه باین مثابہ کہ معاشر شیخ
اورا کا فرہستہ اقدام بر جنازه او کفر پیشند این بزرگ میفرمایند بعضنا و اتفاقا نہت نصب و خروج
بروی کرده اند اگر این علمای اعلام از متقدمین و متاخرین بلکه عند ہم اساطین دین مثل امام مالک
و امام احمد حنبل و محمد بن سیرین تا واقف ہستند انواقف کدام کس خواہد بود مگر انیکہ انحصار و نفیست
در ذات بابرکات شاہ صاحب باشد و لطف نیست کہ کاش با وجود حروریت صادق اللہیہ و متورع مہیو
ضغت علی ابالہ کہ اکثر علماء تفصیص بر کذا بیت او کرده اند بعضی قائل بفسق از غنا و لعب نرد و عدم تحمیل
صلوة بکذا بکتابہ ترک مہلوة و دنیا طلبی کا مستحق علیہ و شش اکا ذیش انیکہ مولای خود مثل جناب
ابن عباس رضی اللہ عنہ را منسوب بخروج می ساخت پس بس عجیب است کہ چون جناب شاہ صاحب
در ہند صدق روایت نیستند و طبع معنی آفرین در اختلاق دست رسا و اردیہ تصریح بتوثیق

او هم فرمودند مگر اینکه اکتفا بر کنایه ابلغ من التصریح فرمودند المختصر این ارشاد غرابت بنیاد جناب ممدوح
از و شوق خالی نیست یا از اقوال اسلاف و مقتدایان خود بالمره ناواقف نشند پس عومی طول باع
در علم حدیث و شهرت در علوم خاصه درین فن منیف همه بی مهل و یادیده و دسته کتمان حق را کار
فرموده از راه بردن مردم نصب العین و شوق اخیر بقرینه ذکر نسبت خروج و نصب از سو
ما و اققان سومی مشارالیه اقوی بکشف معین فوالهفاء و و اسفاه که در امور دینی و عبادتین تبلیغ
کار فرمایند و بعد چنین جبارت و عدم مبالغات جناب موصوف در اختلاق و تفوه بخلاف واقع
آیا ارشادات جناب شان مناط اعتماد میماند لا و اسد شتم لا و اسد و علی هذا اثم متحرم که اگر جناب
فضائل آب بوجه بیض و جسد منور خود خاک لحد را نور آگین فرموده بود و خودشان و اکنون
بتبع و معتقدین را راه گریز چیست چه تبصریح از کلام شان که تقریب آن ذکر حکمه فرموده اند
نابت که حروریه و نواصب لیاقت آن ندارند که مخدّین از انبهار وایت کنند و لهذا بتریه حکمه
ازین نسبت و انکار روایت از ابن عجم و ذکر عمران بن حطان را که بخاری از روایت دارد
و او وادح ابن عجم و باجمی امیر عرب و عجم است عدا ترک فرموده اند و حال آنکه نصب و خروج حکمه
علاوه بر کذا پیش کالیدر فی اللیلۃ القمر از منجلی و مع هذا صحیح محمد بن سحیل بخاری که عندهم اصح کتب
بعد کتاب اسد است از مرویات حکمه شحون و کما قیل فیما سبق کاش از روایتش در حق این است
لما فیما نحن فیه و نظائر کآیه انما و لیکم السحیت قال مخالفاً للجمهور انما نزلت فی حق ابی بکر کما سیج
اجتناب می ورزیدند و پرده از نرم نمیدریدند و باز خارجیت دامن دل میکشد که شاخص صاحب
یکسو مثل امام الاشاعره و شباهش را چگونه دل داد که نام حکمه بر زبان آورند فضلا عن استعجال
بروایت فی حق اهل البیت الذین کان یعادیهم فیا اهل النصفه و الاختبار انظر و حال هؤلاء العلماء
الاشیاء و اعتبروا یا اولی الابصار و در همین پایه و ناظر بهمین مرام است آیه موده و پیش ازینکه
به استدلال پردازم اولی که انچه ثعلبی و جبار القدر منشی سی تبفاسیر خود در تفسیر این آیه بیان کرده
اند بعینها نقل سازم قال ثعلبی قل لا استعجلکم علیه اجرا الا الموده فی القرنی ثم اختلفوا فی قرآبه رسول
اسد صلی الله علیه وسلم الذین اجرا اسد و بهم فاجری حسین بن محمد ثقیفی العدل حدیثا برهان
بن علی یهوفی حدیثا محمد بن عبد الله سلیمان الحضرمی حدیثا محمد الطحان حدیثا حسین الاشقر عن قیس
عن لا عیش عن سعید بن جری عن ابن عباس قال لما نزلت قل لا استعجلکم علیه اجرا الا الموده فی القرنی
قالوا یا رسول الله من قرأتک هؤلاء الذین و ثبت علینا مودتهم قال علی و فاطمه و ابناهما و دلیل
هذا التأویل ما حدیثا ابن منصور راجعاً فی حدیثی ابو عبد الله الحافظ انجری عن ابی بکر بن مالک حدیثا
محمد بن یونس حدیثا عبد الله عن اسمعیل بن عمر بن موسی عن زید بن علی بن حسین عن ابی عن جده علی

ابن ابی طالب قال شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم حسد الناس لی فقال اما ترضی ان یتکون
 رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن والحسین وازواجنا عن ایاتنا وشمائلنا وذریتنا خلف
 ازواجنا وشیعتنا من ورأئنا وحدثنا ابو منصور النخشی عن النخشی عن ابی جعفر محمد بن الحسن بن ابی حمزة
 ابی العباس محمد بن همام حدثنا اسحق بن عبد الله بن محمد بن زید بن حدثنی حسان بن عینی ابی حسان حدثنا حماد
 بن سلمة و ابن اخی حمید الطویل عن علی بن زید بن جبر عن ابن جبر عن شهر بن حوشب عن اسم سلمة عن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم انه قال نفاطة ائینی بزواجک وائیک فجاءت بهم فالتقی علیهم فکیا ثم رفع یدیه علیهم
 فقال اللهم هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک وبرکاتک علی آل محمد فانک حمید مجید قالت فوفعت الکساء
 لا وجد معهم فاجتدیه وقال انک علی خیر وروی ابو حاتم عن ابی هريرة قال نظر رسول الله صلی الله علیه
 وسلم الی علی وفاطمة والحسن والحسین فقال انا حرب لمن جارتهم وسلم لمن سالتهم وانا فی عقیل بن محمد
 اخبرنا المعافا بن المبتلی حدثنا محمد بن جریر حدثنی محمد بن عمار حدثنا اسمعیل بن ابان حدثنا صباع بن
 یحیی المزنی عن السدی عن ابی الدلم قال لما حی بن اعلی بن الحسین سیر فاقیم علی ورجع وشق قام جلا
 من اهل الشام فقال الحمد لله الذی قتلکم وهتاکم و قطع قرن الفتنة فقال له علی بن الحسین قراءت
 القرآن قال نعم قال قراءت ال حم قال قراءت القرآن ولم اقر ال حم قال باقراءت قل لا اسلمکم
 علیه اجر الا المودة فی القرنی قال انکم لانتهم هم قال نعم اخبرنا ابو الحسن العلوی الرضی حدثنا احمد بن علی
 بن مہدی حدثنا علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسی بن جعفر حدثنی ابی جعفر الصادق قال کان یفتر
 خاتم ابی محمد بن علی ظنی بالله حسن وبالنبی الموتی وبالصوی ذی المنن وبالحسین وبالحسن وبالحسین
 محمد بن القاسم المازونی قال انشدنی محمد بن عبد الرحمن الرضی فی انشدنی احمد بن ابراهیم الجرجانی
 قال قال انشدنی منصور الفقیه لنفسه انکان جی خیرة زکات بهم فراضی به ونقض من عاذاکم
 رضنا فانی راضی به وقیل بهم ولد عبد المطلب یدل علیه ما حدثنا ابو العباس سهل بن محمد بن سعید
 المروزی حدثنا جدی ابو الحسن المحمومی حدثنا ابو جعفر محمد بن عمران الارسانی حدثنا جدی عبد الوهاب
 حدثنا سعد بن عبد الحمید بن جعفر حدثنا عبد بن زیا وایما می حدثنا عکرمه بن عمار الیمانی عن اسحاق
 بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن ولد عبد المطلب
 سادات اهل الجنة انا وحمزة وجعفر وعلی والحسن والحسین والمهدی و اخیرنا یعقوب بن البری اخبرنا
 محمد بن عبد الله الخفید حدثنا عبد بن احمد بن عامر حدثنی ابی حدثنی علی بن موسی الرضا حدثنی انه
 موسی بن جعفر حدثنی ابی جعفر بن محمد حدثنی ابی محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن الحسین حدثنی انه
 الحسن بن علی حدثنی ابی علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حرمت الجنة علی من
 ظلم اهل یتیمی واذانی فی عرقی ومن اصطنع صنعة الی احد من ولد عبد المطلب ولم یجازه علیها قال

اجازيه خدا اذا لقيني يوم القيمة وقيل هم الذين تحرم عليهم الصدقة ولقسم فيهم خمس وهم بنو هاشم وبنو المطلب
الذين لم يغير قواني الجاهلية ولا الاسلام يدل عليه قوله عز وجل واعلموا اننا نختم من شئ فان من
خمس وللرسول ولذي القربى وقوله ما اقام الله على رسوله من اهل القرية وللرسول ولذي القربى
وقوله وآت ذا القربى حقه واخبرني عتيق بن محمد اجازة اخبرنا ابو الفرج البغدادي حدثنا محمد بن حبيب
حدثنا ابو كريب حدثنا مالك بن سميع حدثنا عبد السلام حدثني يزيد بن زيار عن يقسم عن ابن عباس
قال قالت الانصار فعلنا وفعلنا وكانهم فخر وافقال ابن عباس والعباس شك عبد السلام
انا افضل عليكم فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فأتاهم في نجاسهم فقال يا معشر الانصار
الم تكونوا اذلة فاعزكم الله قالوا بلى يا رسول الله قال افلا تهابوني قالوا اما تقول يا رسول الله قال
الا تقولون الم يخرجكم قومك فاونياك الم يكذبوك فصدفناك الم يخذلوك فنضناك قال فما
زال يقول حتى جثوا على الركب وقالوا امواتنا وما في ايدينا لله ولرسوله قال قرئت قل لا تسلكم
عليه اجرا الا المودة في القربى واخبرني الحسين بن محمد بن فضال حدثنا محمد بن عبد الله بن برز
حدثنا جبير بن شريك البزار حدثنا سليمان بن عبد الرحمن ان بنت شريك حدثنا مروان بن معاوية
القرظي حدثنا يحيى بن كثير الاسدي عن صالح بن حيان القرظي عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن
العباس بن عبد المطلب انه قال يا رسول الله اباي قرشين يلقي بعضها بعضا بوجه تكاد ان يابل
من الود ويلقونا بوجه قاطبة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم او يفعلون ذلك قال نعم والله
بعث بالحق فقال ما والذي بعثني بالحق لا يؤمنوا حتى يحبوكم بي وقال قوم هذه الآية منسوخة وانما
نزلت بكم وكان المشركون يؤذون رسول الله صلى الله عليه وسلم فانزل الله عز وجل قل
ما تسلككم من اجر فهو لكم ان اجرى الا على الله في منسوخة هذه الآية ولقوله قل ما تسلككم من اجر
واما من يشكك فيهم وقوله تسلمهم عليه من اجر ان هو الا ذكر للعالمين وقوله ام تسالهم اجر انهم من
مغرم مثقلون والى هذا القول ذهب بعضناك بن مزاحم والحسين بن الفضل وهذا قول غير قوي
ولامرضى لان ما حكينا من اقاويل اهل التاويل في هذه الآية لا يجوز ان يكون واحدا منها منسوخا
وكفى قبحا يقول من رحمته ان التقرب الى الله بطاعة ومودة بنية واهل بيته منسوخ والدليل على صحة
مذهبنا فيه ما اخبرنا ابو محمد عبد الله بن حامد الاصفهاني اخبرنا ابو عبد الله محمد بن علي بن الحسين البجلي حدثنا
يعقوب بن يوسف بن اسحق حدثنا محمد بن اسلم الطوسي حدثنا يعقوب بن جبير عن اسحق بن عمار عن
قيس بن ابي حازم عن جبير بن عبد الله الجلي قال سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اهل بيته
ما من شهادتهم الا من مات على حب آل محمد مات مغفورا الا من مات على حب آل محمد مات تائبا الا من مات
على حب آل محمد مات مؤمنا مشكلا الايمان الا من مات على حب آل محمد مشكلا الموت بالجنة

شتم منکر و کبر الا و من مات علی حب آل محمد زیفت الی الجنة کما تشریف العروس الی بیت زوجها الا و من
 مات علی حب آل محمد فتح فی قبره بابان من الجنة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی هتة و الجملة
 الا و من مات علی بغض آل محمد صلی الله علیه و سلم جاء یوم القيمة مکتوب بین عینیہ اکس من رحمة الله الا و
 من مات علی بغض آل محمد لم یسهم رائحة الجنة و فی الکشاف و روى انها لما نزلت قیل یارسول الله من
 قرابتک هؤلاء الذین و حبت علینا مودتهم قال صلی الله علیه و سلم علی و فاطمة و ابناهما و یدل علیه
 ما روى عن علی رضی الله عنه شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم حسد الناس فی فقال صلی
 الله علیه و سلم اما ترضی ان یكون رابع اربعة اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و حسین و
 ازواجنا عن ایامنا و شأملنا و ذریتنا خلف ازواجنا و عن ابنی صلی الله علیه و سلم حرمت الجنة
 علی من ظلم اهل بیتی و اذانی فی عترتی و من صطت مع منینة ^{صلی الله علیه و سلم} و ولد عبد المطلب و لم یجازه علیها تا اجازیه علیه
 خدا اذ القینی یوم القيمة و روى ان الاضار قالوا فقلنا کانهم افتخروا فقال عباس او ابن
 عباس لنا الفضل علیکم فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه و سلم فأتاهم فی محاسنهم فقال معشر الفضل
 الم تکنوا اذلة فاعزکم الله قالوا بلی یا رسول الله قال الم تکنوا اضلالا فهدکم الله بلی یا رسول
 الله قال فلم تحبونی قالوا ما نقول یا رسول الله قال الا نقول انکم لم یخرج حبک قومک فاوناک اولکم یکبر
 قومک فصدت فاک اولکم یخزلوک فصدت فاک قال فما زال یقول حتی جثوا علی الرکب و قالوا اموالنا
 و ما فی ایدینا ^{صلی الله علیه و سلم} و لرسوله فزلت الایة و قال صلی الله علیه و سلم من مات علی حب آل محمد مات
 شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد صلی الله علیه و سلم مات مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات
 تابا الا و من مات علی حب آل محمد مات مومنا شکلا الا و من مات علی حب آل محمد شربه ملک الموت
 بالجنة شتم منکر و کبر الا و من مات علی حب آل محمد زیفت الی الجنة کما تشریف العروس الی بیت زوجها الا و من
 مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة
 الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی هتة و الجملة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القيمة
 مکتوب بین عینیہ اکس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض
 آل محمد لم یسهم رائحة الجنة انتهى ما اردنا ایراده اکتون حسبته تقد حضرت سینه غشاوه عصبیت را از و
 دیده بصیرت بروشته اندک همان نظر را کار فرمایند که آیا کدام عظمت رتبه بالاتر از نیمرتبه تصور میکنند
 محراب جل و علی فائق الحب و النوی حبیب خود را ما موریا سنهای امت فرماید که اجر رسالت بهم
 سودت این بزرگواران است و بس و برین اکتفا نظر موده حکم سوال این معنی کند و تا که قرب این
 بزرگواران و نگاه کبریا جلالت سر و ق عظمت رفیع تر از مدارج تمامه عباد الله نبود این امر صاف نشود
 و هرگاه باد شلخی مثلا کافه رحمت خود را ما موریا محبت کسی از اقارب قریب و اولاد خود میازد

محبت مأمور به از محبت هر گداز و خلق مستثنی میباشد تکلیف با محن فیه که شاهنشاه علی الاطلاق
 عز و جمه سلطان مبرر و لاک لما خلقت الافلاک را برای سوال محبت مقربان بارگاه عظمت و
 جلال حکم کند و حبیب العالمین حسب حق ربانی محبت کسی که بحق او بارها علی منی و امانه و
 من احب علیا فقد احب الله و من اسبغنی فرموده باشد و دیگر فلذات کبد خود مأمور فرماید پس لا محاله
 این محبت مأمور به با محبتی خواهد بود که ملوک را با مالک باید بلکه در نظر حق بین مالکان عرس فر
 با این مالکان حقیقی چه نسبت پس این محبت از محبت ملوک و مالک بوفور اطاعت و انقیاد متمیز
 خواهد بود و محبوبین باین محبت البته از محبتین مأمورین محبتهم افضل خواهند بود و ذلک بدین لایزال فیه
 حافل و اگر مستوی تو هم کند که سوال مودت بجهت قرابت و خبریت است میگوئیم اما اولاً پس و حق
 که قرابت و خبریت باعث آن میباشد که شخص خوابان دوستی مردم با آنها میباشد لکن بمنی متفرع
 بر قسوی درجه فضیلت آنها نزد شخص است فیما یلیق بهم بر غیر آنها و ظهور آثار این فضیلت در قرابت
 و خبریت رؤسای دین و دنیا زیاده تر میباشد و بماخر فیه قرابت و خبریت تا جایی چه فرزند بپایان پیوند
 فان الختن ایضا کالابن خصوصاً متی لم یکن للصهر ولد سوی زوجة ذلک الختن و کان الختن من اشرار
 شجرة الصهر و فیه من مقصودنا ما تعلم و اما ثانیاً پس قابل انحراف بغفلت یا تفاضل بمفطه صریح اقتاده اگر
 سوال مودت از جانب رسول خدا من تلقا نفسه الشریفین میبود این کلام قابل اصفا و لائق التفات
 جواب میبود و بما نحن فیه حکم رب العزیز که سوال کن مودت اینها را که همین است اجر رسالت اینجا پاس
 قرابت و خبریت را چه دخل و اگر مسلم داریم که خداوند جلجلین پاس قرابت و خبریت نبوی چنین حکم
 کرده حضرات سینه هم از خدا ترسیده پاس ندای تعالی را کار کرده آنحضرات را از فلان و بهمان
 ادون بگزند اما ثانیاً پس قرابت و خبریت برای حضرت جعفر طیار و جناب عقیل و بوجه ما بزرگ علم است
 برای حضرت عباس زیاده بود و جناب رسالت ابی بزرگ کافه اهل سنت و گریبات هم داشتند پس می آید
 که مودت اینها هم اجر رسالت می بود و در باب دگر بنات سید کائنات شبهه قضا کردن قبل از نزول آیه
 قابل التفات نیست زیرا که اولاً حکم مودت تا قیام قیامت باقیست موقوف زمان حیات مودودین است
 ثانیاً بنات سیده نساء العالمین بلا ریب در وقت نزول آیه فوت نموده بودند مگر بالاتفاق جینا و
 بین من شارکنما من اهل آیه فی القول نزول الایة فی الاربعه شریک این حکم ربانی نبوده اند پس
 بنا بر این قول که منصوص بنص تنفی حلیه است مودت آنها خبریت رسول خدا و دیگر نصوص نبوی البته
 باعث حسنات خواهد بود و آیا که بریه میجوشت عنها و برای حضرات محدوده همین منقبت است پس که فرزند منصوص
 باین نفس پسند مختصر این منقبت حکمی مختصر این چار بزرگواران که لا خاسر لهم الا فضله و منشاء
 فضله یعنی فضل الانبیاء و المرسلین بوده است چه مودت علی الاطلاق واجب نمیتواند شد مگر نسبت

که بموقع آن مفسران خواهد شد **فائز جزیلی** علی سینه خصوصاً متاخرین عادت گرفته اند که هرگاه
 کلامی در باب مناقب عترت طاهره که منافی با تقرر عذیم می باشد بر زبان کسی از روایات طریقه شان
 میگزید و زاده او را می بینند او می راقع می کنند و ازین مقوله است که در تعلیمی هم حروف برترند
 و در موثوق به نوشتن گنجایش را می نیست و انتم صدق می فاستمع ما قال علماء السیر فی ترجمه قائل ابن
 خلکان و هو عذیم معتد موثوق به ابو اسحاق احمد بن ابی سیم الثعلبی النیسابوری المفسر المشهور
 کان اوجزبانہ فی علم التفسیر و صنف التفسیر الکبیر الذی فاق غیره من التفاسیر و کتاب العرسل
 فی قصص الانبیاء علیہم السلام و غیر ذلک ذکره اسمعانی و قال یقال له الثعلبی و الثعلبی و هو لقب
 یسبب قاله بعض العلماء و قال ابو القاسم العسیری رایت رب العزة عرجل فی المنام و هو
 یخاطبونی و مخاطبه و کان فی اثنا و ذلک ان قال رب العزة تعالی اسمہ اقبل الرجل الصالح فقلت
 فاذا احسن الثعلبی مقبل ذکره عبد الغافر بن اسمعیل الفارسی فی کتاب سیاق تاریخ نیاپور و آشی
 علیه و قال یوحسب النقل موثوق به حدث عن ابی طاهر بن حریم و الامام ابی بکر بن مهران المعروف
 و کان کثیر الحدیث کثیر الشیوخ توفی سنه سبع و عشرين و اربع مائت و قال غیره توفی فی الحرم سنه
 سبع و عشرين و اربع مائت رحمه الله تعالی اتهمی و چون روایت رب العزة در منام بدار و نیا نزد این
 حضرات ممنوع نیست قاضی مدینه الثعلبی فوق شهادة عالم الغیب و الشهادة انه رجل صالح و ذمبی
 که کمتر کسی را از محدثین بمپایه او در تنقید حدیث در حال حدیث مگیرند و کتابش موسوم کتاب
 العبر فی اخبار من خبر و هو عذیم موجود با عطاء من اعطی الدرایة للبشر در بیان واقعات سنه سبع
 و عشرين و اربع مائت گفته و فیها توفی ابو اسحاق الثعلبی احمد بن محمد بن ابی سیم النیسابوری را که
 عن ابی محمد المحدثی و طبقه من اصحاب السراج و کان حافظا و اعطاه الله فی التفسیر و العریة و تبت
 الدیة توفی فی الحرم و برگاه حال و توشش باین مشابه باشد است رفض و شیخ بمعرفه الیه
 خرق بخت است و محال چون و چرا در روایاتش نیست مگر اینکه اعتراف باین کلیه نازند که بیان
 مناقب نفس الامر علی حدیث منصف است و هر که باین منقبت متصف باشد را غرضی است
 مختص به او که داعی ایست بعد تحریر بشرحیکه در ذیل بیان آیه تطهیر کرده شد تعرض باینچه در کتاب تحفه
 اثنا عشریه باین مقام مندرج است ضرورتا قاصد حاصل نفس سوره مؤلف کتاب مزبور و تشریح ذیل
 ما لمطال این منقبت غلطی است امر ائمه میشود و کما تضعیف روایت نزول آیت بحق آل عبا بحدیث صحیح
 روایت بطرلسی و احمد نسبی و انکار جمهور محدثین بسبب یکی بودن سوره و عدم وجود امامین
 امامین در آنجا بلکه عدم ازدواج سیده النساء با علی مرتضی و بودن شیعه در سلسله روایت که بشام
 برویه مگر صاحب صواعق نام حسین اشقر گفته دویم متبعاد سوال اجر نبوت با وجود آیات داله

بر امتحانی طلب اجر بر بروت و نامناسب بودن این منشی نشان رسالت تقوم علم ولالت حکم مروت
براست و خلافت و چون فاضل تهر مولانا سید محمد سلیمان چنانکه شرح داده شد بجواب اکثر ابواب
کتاب شان کما یفتی پرواخته اند و این سید محمدان خود را بمقادیر انسان علی نفسه بصیرة و برادر جناب
شان محمی می نمجد نقد می جواب تحصیل حاصل و شمر انکشاف فقدان استعداد خود میدیدم مگر بطریق
بانیکه ناظرین حل بر عیال جواب بودن افادات شاه صاحب و دشوارش برین ضعیف سازند و بنابر
کتب و الامای ممدوح صورت تداول گرفته پس جواب تفصیلی را حواله بر کتاب موصوف نموده
اشاره اعمالی بجواب رشادات شاه صاحب مینماید بقول و من بالمد التوفیق ایا الما بول پس
پنطایست که هرگاه جرح مطلق بر روایت در حد قدرت ندیدند به بیان کثرت اقوال مناسب
نزول آیه در حق ال عباد و سمت آن به جمهور مصر خاطر خاطر را باریز سپردند و ادعای انحصار زود
در طبرانی و احمدزان قبیل است که جواب ممدوح در ان گفتات بید قول خود بتفوه خلاف واقع بهم درین
نیفرانید چنانکه سندش آید اگر مندر آن و کس هم بود و تمام سعی جناب ممدوح بی سود و غیر شکور بود
است چه هرگاه ماروایتی از ثقات علمای سنیة موبد مذموب خود یا فتم محبت ما بر خصم تمام است زیرا که
چنین روایات از وصمت اخلاق بری است و بمعارضت بر روایات شیعه محنون بالقریه و مفید
یقین کما مر التاشارة الیه فی مفتاح الرساله و اکنون که شاه صاحب هم مقتضای مولف الصواعق و
طلبه و علمای سنیة متضمن شاه صاحب استناد بر روایت شیعه می سازند پس اگر کدام حدیث بطریق
شیعه متضمن بدیع خلفا ماروایت شان از تفسیر نهضت و جو را آورد پس انجا هم میتوان گفت
که آنچه روایات متظافره و متواتره دال بر ثالب شان مرویست بایا هم اعتقاد دارند اما لجله
اگر چنین باشد باب استناد در روایات مخالف و طریق دلیل الزامی کلمه سد و دیگر و جناب
شاه صاحب را ازین محسوس غفلت واقع شده یا عمدتاً تقل زدند که در کتاب مربوط بموضع حدید
گفته اند که اگر بر روایت ما سنیة تفسیر خلفا می ما از آنچه مفاخر و مناقب شان بر روایات متظافره
ما آره است بآنهم اعتقاد دارید و در نیمقام هم بدکر احادیث و خوب محسوس شیوخ مثله مرواخته همچنان
کلمات هو و فرموده و ذلک من نذر الکلام چه این حرف وقتی گفتن بر و ابو که شیعه بعلمت صدر
روایت سنیة روایت را صادق انکارند نیست مگر انیکه اعتراف المراعی نفسیه کیف امکان کافی میباشد
و هم ان روایت مساصدت روایات شیعه محقق بالقریه و انتفاء احتمال تشویش و وضع علاوه
پس محبت بر خصم تمام است و الاستناد بکلام الخصم من الجانبین لکن الاعتذار بالقیه و عدم مقتضای
وضع الاحادیث فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام من محدثی پس نه مختص باشیعہ المختصر خود
علیه عجیب منکرین برول این آیت نشان آمل عیا شده است فلینذکر العبارة المنقولة من تفسیر

از آن بنی فرمود و ستمدهای محبت اولاد زینهار از آن قبیل نیست که استهجانی داشته باشند کیفیت که
 اینجاستی در حقیقت هیچ فوز و فلاح برای سئولین بوده شد زیرا که محبت قرنی ثمره محبت رسول و مقهور
 یکجمله محبت با رسول و آن موجب تکمیل ایمان و مورث دخول فی الجنان فیه لقیعة و استهجان ام
 من من افند المنان و کلام آثم فی رشد نیست فاضل مرزور اثر سید مبهودی نقل کرده قلت شیهة
 ذلک اجراً مجازیة اذا النفع فیہ لیس راجعاً الیه بل یرجع الی من سلک طریق مودة اقرار صلی الله
 علیه و آله من الخاطبین و آنچه متنبی بزملاطم بودن طلب اجر سقر غسانه که هشتنا منقطع است و آ
 معنی را پسندیده متاخرین گفته یعنی و لکنکم اذکرکم المودة فی القری و چه پسند حسب ظاهر اینکه اج
 نشان رسالت زیان بود و از قول هشتنا منقطع آن محذور لازم نمی آید و مرکز خاطر بعضان
 ویرینه اینکه در بود و متقابل کس و اجر رسالت شرف عظیم و منقبت جسیم برای این بیت لازم می آید
 این را هشتنا منقطع قطع باید کرد و هرگاه ما با ثبات رسانیدیم که این اجر محذور نیست و بر ظاهر
 که هشتنا منقطع هم معنی صرف عن الظاهر است و برای آن ضرورتی قرنی می باید ولیست هتاک
 پس هشتنا منقطع متعین و اگر ادب مانع نمی بود و آنچه طلبه بند در مثال هشتنا منقطع میگویند عا
 میگردم و بر سبیل تنزل میگویم که گاهی هشتنا را منقطع گفته اند عرض نشان هم ابطال نسخ آیه است
 که بعضی از سنیان قائل اند چنانکه سید مبهودی از تفسیر بغوی نقل کرده و برای رفع تضاد بین اهل
 یعنی هشتنا منقطع و منقطع دلائل بسیار ذکر کرده که نقلش اطناً بی میخاید شخص که در صورت گرفتار
 هشتنا منقطع هم مودت ارباب کسا را خاسته خدا تعالی واجب ساخته و فیه ایضاً المقصود و اما
 یعنی عدم ملازمت در مودت و امامت پس منشا کلام شاه صاحب غفلت یا تغافل و اغفال از
 منشا هتدلال است و آن اینکه گاهی بجهت جلیل مودت آنها را اجبر رسالت گردانیده مرتبه آنها
 بر مرتبه جلیل است که او را که از درک آن قاصر پس البته آنها از جمیع امت احابیت فضل شریف و بیک
 لا ینفقد امامته المفضول مع وجود الفاضل با عترت مؤلف کتاب ریاض النضر و بحیث منقول از جامع
 صغیر و اعرار و الدایم صاحب تند اندیک الحشین المرویین من عبد الدین عباس من
 الصدیق نقیة تلك الغلظة و الشدة خصوصاً فی الخلافة الرشدة عنده کما مر فی مفتح الکتاب خلافت
 مفضولین غیر جائز و هم والد شاه صاحب در اثبات خلافت شیخین جلیت را عند الرسول لیل فضیلت
 و نه استند ازین زیاد که در چه اصحبت عند الرسول بلکه عند خدا خواهد بود که حجتان اجر است
 باشد و لا شک ان علی بن ابی طالب افضل آل العباس پس میرسد که خلافت مطلقه جناب
 امامت مآب متحقق خواهد بود و الحمد لله الودود و الصلوة علی غیر مبعوث دعا السلیع معبود و عزیز
 الکریم و الجود باز بر اصل طلب میروم که از هیچ قاهره و دلائل با بره اختصه اص خلافت مطلقه عاتم

الان يا ابيد الا وحياء آية وافر الهداية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل
 فما بلغت رسالته والله يعجزك هين الناس وقبل ان تشرع تبين دلالت ذكر تفسير اين آية از روى تعالى
 اهل سنت ضرور قال صاحب التفسير المسمى الثانية نقائل ان يقول ان قوله وان لم تفعل فما بلغت
 رسالته معناه فان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته فاسى فائدة في هذا الكلام ايجاب جمهور لمفسرين
 عن بيان المراد انك ان لم تبلغ واحد منها كنت كمن لم تبلغ شيئا منها وهذا الجواب عندي ضعيف
 لان من اتى ببعض ترك البعض فلو قيل ان ترك الكل كان كذا ولو قيل ايضا ان مقدار الجرم في
 ترك البعض مثل مقدار الجرم في ترك الكل فهو ايضا محال ممتنع فسطع هذا الجواب والاصح عنده
 ان يقال هذا خرج على قانون قوله انا ابو النجم وشعري شعري ومعناه ان شعري قد بلغ الكمال و
 انقصاته والماتة الى حيث متى قيل فيه انه شعري فقد انتهى به الى الغاية التي لا يمكن ان يراد عليها
 فهذا الكلام يفيد المبالغة التامة ان هذا الوجه كذا ايضا قال فان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته
 انه لا يمكن ان يوصف ترك التبليغ وكان ذلك تيمها على غاية التهديد والعدا علم المسئلة الثانية
 ذكر المفسرون في سبب نزول الآية وهو بالاولى انها نزلت في قصة الرجم والعصا من على تقدم في
 قصة اليهود والثاني نزلت في سبب اليهود واستنهم بالدين والبنى صلى الله عليه وسلم
 سكت عنهم فزلت هذه الآية انما نزلت آية التحريم هي قوله يا ايها البنى قل لا زواج
 فلم يعرض عليهم فقاموا من اختياره يا ايها الذين آمنوا فزكوا أنفسكم فزكوا أنفسكم فزكوا أنفسكم
 عائشة من زعم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتم شيئا من الوحي فقد اعظم القرب على الله ولله
 نقاسه يقول يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته
 مبدية ونخشي الناس انهم نزلت في الجهاد فان المناقذين كانوا يكرهونه فكان يمسك احبانا
 من حشم على الجهاد واسارس لما نزل قوله تعالى ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله سبوا
 عداؤا بغير علم سكت البنى صلى الله عليه وسلم عن حبيب اكلتهم فزلت هذه الآية وقال بلغ يعني معائب
 اكلتهم ولا تحقها منهم وامر يصحك من الناس اي منهم السابع نزلت في حقوق المسلمين ذلك
 لانه قال في حجة الوداع فابين الشرائع والمناسك بل بلغت قالوا نعم قال اللهم فاشهد ان لا اله الا
 انت محمد بن عبد الله صلى الله عليه وسلم نزل تحت شجرة في بعض اسفاره وعلق سيفه عليها فاتاه اعراب
 وهو صلى الله عليه وسلم تاسم وحده وقال يا محمد من يمنعك مني فقال الله فرعدت يد الاعراب
 وسقط السيف من يده وضرب برأسه الشجرة حتى استبر وساعة فانزل الله تعالى هذه الآية وبين ان
 يصعد من الناس لتاسع كان يهاب قريشا واليهود والنصارى فانزال الله عن علي بن ابي طالب
 هذه الآية العاشرة نزلت هذه الآية في فضل علي رضي الله عنه ولما نزلت اخذ سبده وقال من كنت

مولانا فعلى مولانا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فليقله عمره فقال نبيك يا ابن بيضاء
 ابنت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس وأبي رافع بن عازب ومحمد بن علي
 وأعلم ان هذه الروايات وإن كثرت إلا ان الأوسمة على انه تعالى آمنه من مكر اليهود والنصارى
 وأمره بأطهار تسليخ من غير مبالاة منه بهم وذلك لان قبيل هذه الآية وما بعد لما كان كلاما
 مع اليهود والنصارى امتنع ان تقار الآية الواحدة في البين على وجه يكون اجنبية عما قبلها وبعدها
 اعلم انتهى كلام الرازي وقال صاحب الدر المنثور في تفسير هذه الآية اخرج ابو الشيخ عن الحسن
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله بعثني برسالة فضقت بها ذراعا وعرفت ان الناس
 يكذبون في فؤاده في لا يلقون اولى بغيري ما نزلت يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك اخرج
 محمد بن حميد وابن حبان وابن أبي حاتم وابو الشيخ عن مجاهد قال ما نزلت بلغ ما انزل اليك من
 ربك قال يا ربنا انا واحد كيف اصنع بجمع على الناس فنزلت وان لم تفعل فما بلغت رسالته
 يعني ان كتمت آية ما انزل اليك لم تبلغ رسالته واخرج ابن أبي حاتم وابن مردويه وابن عساكر عن
 أبي سعيد الخدري قال نزلت هذه الآية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك صلى الله عليه
 وسلم اخرج ابن أبي طالب واخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال كنا نقرأ على
 محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك ان علينا
 المؤمنين وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعجزك من الناس انتهى وچون صاحب مجمع البيان از
 مفسرين اماميه روايت از مفسرين بنيان خصوصا ثعلبي کرده عبارتش بم ايراد نموده شد قال
 وروى الحاكم ابو القاسم الحسكاني في كتاب شواهد قوا حدائق سنده عن ابن أبي عمير عن ابن
 اذينة عن ابي بصير عن عبد الله بن عباس وجابر بن عبد الله قال لا امر الله محمد صلى الله عليه
 وآله وسلم ان ينصب عليا حيا للناس فخيرهم بولاية فتخوف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ان يقولوا حيا بن عمر وان يطعنوا في ذلك عليه فاحمى الله اليه هذه الآية فقام عليه السلام
 بولاية يوم غدیر خم وايضا في الاستاذ المرفوع الى حبان بن علي الحموي عن ابي صالح عن ابي بن
 قال نزلت هذه الآية في علي فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيده فقال من كنت مولاه فعلي مولاه
 اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى وقد ورد هذا الخبر ابو اسحاق الثعلبي في تفسيره بسنده
 مرفوعا الى ابن عباس قال نزلت هذه الآية في علي عليه السلام امر النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان يبلغ
 فاخذ رسول الله صلى الله عليه وآله بيده فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
 وقد شتهرت الروايات عن ابي جعفر واسن في حديثها السلام ان الله تعالى اقبل بيده ان
 يستخلف عليا فكان يخاف ان يثيق ذلك على جماعته من اصحابه فانزل الله هذه الآية تشجيلا على

علی القیام یا امره با وائمه و لم یضی ان ترک تبلیغ ما انزل الیک و کتمته کنت کاکمل تبلیغ شیئ من
 رسالات ربک فی اتحاق الحق و انتهی اکنون آنچه فقیر ناظر الیه کلام امام الاشاعره ابتداء عرض
 میدهد راجحی صحابه مع انصاف است و آن اینکه در بلاغت فرقان مجید مخالفت و موافق متفق کلام
 اند و کسی مجال انکار ندارد و علی تحریر نیست که کلام و خطاب حسب مقتضای حال خواهد بود پس
 درین آیه که تهدید بر عدم تبلیغ و تشجیع بر ارتکاب این امر نازل شده واجب است که آن امر گستر
 و قابل انجنان اتهام باشد که عدم تبلیغش بهتر از عدم تبلیغ رسالت کلیه معدود و توان شده امور
 سهله خفیه و انیسنی در غایت ظهور است و نیز امعان نظر بوی از تأیید معروض احقر از کلام
 امام الاشاعره که جواب مفسرین را تضعیف کرده و خود مجیبه برمی آید و وجوه عشره که امام سنیا
 در سبب نزول این آیه ذکر کرده موای وجه عاشر که غالباً بتاخر ذکر بعرض اشعار می ضعف ان بنوده هیچک
 از وجوه تسعه صلوح سببیت نزول ندارد اما الاول یعنی قصه رجیم و قصاص مما سبق ذکره پس محس
 تامل است که هرگاه رب العزت بحکم و ان تعرض عنهم اعراض رسالت پناه را جائز داشته پس چنین
 تهدید شدید بر حکم تبلیغ یعنی چه و بارشاد قلن یضروک بشیئا و اد احکمت حکم بینهم بالقسط این مدعا
 با صرح بیان مبین شده فعلی ما زعم مضمون آن آیه تکریر بحث باشد و کلام اسد منزله علی ذلک و آنچه
 در سبق گفته که عداوت یهود با حبیب رب و دود از حکم رجیم زیاده شده در نهایت درجه سقوط چه
 عداوت یهود با جناب ناسخ شریع با قل صل اسد علیه نه بآن مشایه بود که از حکم رجیم و انهم مطابق
 کتاب منزل الی رسولهم زیاده شود بحدیکه بیشتر از ان احتیاج حفظ نباشد و بعد از ان قیام
 حفظ شد بلکه قرینه قویست که چون یهود دیده پشند که مبطوحی یزدان نبی ای که علم با فی التور
 داشته باشد حکم صحیح مطابق با فی التورته فرمودند در باطن ریل صدق دعوی نبوت انکاشته
 پشند گویند و ظاهراً سازند از دیاد و عناد با نبی و چه و اما الثانی پس ازین هم ضعیف تر است
 چه اگر آیه در باب عدم سکوت در ازای سب و هتزاز می یهود نازل میشد حکم ابتدای یهود پس
 این تهدید و وعید شدید برای چه و از فحوا می این آیت ظاهر است که حکم نازل شده و تو قی در
 تبلیغ آن بوجهی از حضرت رسالت واقع شده کما صرح فی اجض الروایات پس مراد از ان آن
 حکم ابتدای نباشد علاوه متبادر از لفظ تبلیغ رسانیدن حکمی بخلق از جانب خالق تعالی و تقدیر است
 پس اگر مقصود ازین آیه آن باشد که در مقابل سب و هتزاز می یهود و توبیح بر آنها بکار رود بابت
 قرآن مجید مقتضی آن نیست که بلفظ تبلیغ تعبیر شود بلکه ارشاد میشد لا تسکت عنهم بل و تحم علی یقولون
 و وعده عصمت در ازای توبیح یهود مستقیم نیست چه حضرت خاتم الانبیا کرام و فقیه و تکذیب آنها
 هرگز گذشته بودند و آنها که سابق از نزول این آیه بعد و جانی رسول یزدانی نبودند این وجوه

بماند چه بدید میباید و در نظر انصاف نقطه من الناس که عموم دارد و اقتضای آن دارد که عصمت بمر
محکوم بالتبلیغ خصوصیت بهود و امثالهم بدشته باشد و آن بانحن بصدد ذکره نبود مگر نصب
امیر المؤمنین بخلاف آنکه خلافت بطبع کفار و اکثر ستمانان بود اما اثبات ثلث فماتصمک علیه السلام و از
چنین عالم نحریر لودعی المعنی ایراد آن گو قول غیر شریک بیع و بعد زیر که اگر در میان حکم
باز و اج نبوی رسید کائنات بوجهی که ذکر کرده بطل و واقع شده مگر این امر منافی نیست که بتزل
عدم تبلیغ رسالت قاطبه شمرده شود و تو زنا و سلمنا غیر مسلم و انزلنا الحال منزله امکان باز موعوم
و الله اعلم من الناس که خود فخر الا شاعره در صد و اثبات وجه ضرورت عصمت افتاده است
چیت مگر تبلیغ حکم تخیر باز و اج نبوی بهیچ وجه مزید عباد احد من الناس بود آری اگر خدا کافر
بفرض محال امری منافی بطبع از و اج نبوی میبود و احتمال دشت که حضرت شیخین بهیبت نبات کمر
خود و منع شده در صد و آنچه نتوان گفت می افتادند و حافظ حقیقه بوجه عصمت من الناس تسلیم
جیب خود میفرمود و اما الرابع پس از ثالث هم سحیف ترک معاملة جناب زید رضی الله عنه و حضرت زینا
بنت جعفر و سلامنا سبب بمضمون آیت ندارد و آن ماجرا همین قدر که حضرت رسالت پناه را بخت
سوی تزویج جناب محمد وجه شده بود مگر از استیجاب زبان مبارک نیاوردند و جناب زید چنانکه از
نحوای حسنیه قضی زید منها و طراز و چنانکه با طاهر است هرگاه طلاق دادند حضرت باری تعالی خود مجرم
جیب خود با معنی ایها فرمود اینجا تبلیغ را چه گنجایش و توقف کو و حاجت حفظ و صیانت کجا
و بهر چه و آن امر کدام که عدم تبلیغ منزه عدم تبلیغ رسالت کلیه معدود شود و تشجیع پیغمبر خدا بوجه
عصمت ضرور باشد بالجمله باز عنان تا ملک از دست رفته همان کلمات حیرت بر زبان می آید
که چنین قاضی بتبیین تفسیر ذکر کند که بنا سبب با مفهوم آیه فرق رسیان از آسمان دشته باشد بخت
زید کما تر خود و طلاق نبی بودند و قبیده و عشیره هم بدشته اند که احتمال شوریدگی آنها میبود آری اگر شیخ
جیب رسالت عالین و بدین جهت انخامی رحبت را عدم تبلیغ نام نهند این حضرات هر چه گویند
خی سزا و اما الخامس پس از قبیل تا ویلات مذکور را صدر سنت نیز که سر تا سر خلافت عقل و خلقت
نفس الامر هرگاه غزوه در پیش شده و یا احتیاج بعثت سریه رود و معاذ الله که از شارع جها و صلوات
الله علیه و علی آله الامجاد و تنهایی و تقبلی واقع شده باشد بلکه بلا توقف بعمل آمده و کرامت منافقین تبلیغ
یا اندر سزا آن بود که حضرت خاتم الانبیا بسبب آن در تادیب او جب و اجبات سکوت میفرمودند و اگر
فرض محال را کار کرده شود تا با مثال این عبارت حکم میرسد که لا تسکت بل هر من المؤمنین علی الامداد
نه بلغ ما انزل الیک بالابهام تخفیف که تبلیغ این حکم در چه حساب با موریه یعنی جها و کبریات و مرات
بوقوع آمده علاوه بوجوب و است متفق علیها سوره آمده فخر القرآن نزولاً و اوقات جها و منفی شده

و ثمرات جهاد بکرم مرتب گشته باز خداوند رؤف لایعن شمی چو ایر حبیب خود چنین تهدید میفرمود و گو
ور معر که انهم عارک حضرت رسول لایعن شمی خوف کرده بودند که تشبیح حاجت ارشاد و اسد حبیبک من
الناس انقادوا و اما اسد من فهو اسقط مما ذکر زیر که هرگاه خود الاله عز مجده از سب الاله سوهوم
کفار منع فرموده و بموجب آن صاحب خلق عظیم یعنی رسول کریم زبان مبارک بکلام کشیده بشد
باز کلام عقاب را چه وجه غایتش انیکه فرمان میرسید که فقط منع سب الاله آنها نموده ام حکم سکوت
از بیان معاصب آنها نفرموده ایم علاوه حضرت بشیه و تذیر در نشر فضائل الاله کفار از ابتداء
بعثت تا یوم وفات کدام دقیقه چهل گذشته بودند که چنین تهدید صدور می یافت و کی گاهی درین
باب خوف جان فرموده بودند که حاجت تشبیح میبود و اما السابیع پس از هر شکر فقر معاذ اسد که از
جناب رسول کردگار تهاون در حقوق مسلمین واقع شده و آئینی از رسول بر حق و بنی مطلق مگر
همکان دشت و صریح فحوا می حدیث منافی این معنی است چه حضرت مبلغ رسالت از اصحاب سوال
کردند که آیا من تبلیغ رسالت کردم و آنها بالاتفاق عرض کردند که بلی یا رسول الله و درین امر که
توقف و تامل واقع شده بود و خاتمه آیت و اسد حبیبک من الناس محض بیکار بلکه مناقض چه مسلمانان
انتقین حقوق خود سرد و فرحناک میشدند و در صدور آزار رسول مختار میشدند و آیا اضرار
پیغمبر آخر الزمان از مسلمانان همکان دشت که خدای تعالی بوعده عصمت تبلیغ رسول خود فرمود
باشد غالباً اول را فقط اتحاد واده شتقاق بلغ و بلغت از جا برده و مناسبت معنوی را از
صفحه خاطرش قطع استرده و این کلام بکلام عقلانیه اند فخللا عن الفضلاء و اما اقام من پس در غرض
از تاویلات سابقه که نیست چه عسی این آیه باقیه اعرابی حلال و مطلقاً ربط ندارد و حکم تبلیغ کدام امر
قابل در تبلیغ کدام حکم و تهدید بعد تم تبلیغ رسالت کلیه یعنی چه پس این تفسیر از قبیل مطالبه شهروز
لا تقر بوا الصلوة فقط متعلق بجله و اسد حبیبک من الناس است از فرقاهال جمله مقدم و قید موخر البته
والا هو کما هو و اما التاسع فلیس جرمی ان نیطر ویلا خطیچه از فطاعت این کلام لرزه بر اندام می افتد
و از شدت بسومی اوب و سکوطن به رسول رب ذوی المنن خون در رگها خشک میشود براسه
کتمان سخن حق و اختتامی امر نفس الامری چه پیرایه میروند و خرق احتمالات و دراز کار کار بندیشو
و مطلق عذر از تعجیل نشان سید النبیین نمیکند با عیاذ بالله که بهیت کفار بنحاطر ملکوت ناظر رسول
باشمی مطلبی بدل حق بین سید المرسلین که گاهی مخالفت تلف جان و هلاک نفس بر امور و خطای خیر
نگرشته بوده باشد و انهم بشتاب که مانع تبلیغ و انزال اسد گردد و نعوذ بالله مما عاها هو و اگر بهیت کفار
تبلیغ و انزال نفرموده باشند نسبت بنصب نبوت اکبر کبار باشد و لایحوز مسلم ان منیب مثل
ذلك لایقته الی خیر البریه و هرگاه رکاکت و سناخت و جوه تسعه کبد را لدی و شمس انحراف منحل

در بحثن باشد پس روایت عاشره من تکلم بعشرة متعین خواهد بود و آنچه امام الاشارة بعد از کفر جو
عشره گفته و اعلم ان هذه الروایات وان کثرت الا ان الاوایة حمل علی انه تعالی آمنه من الیهود و ان
وامر به بالبلغ الی اخر المقال کما ظهر مما ذکر فی علی درجات السقوط و تعید ما فیہ بالاجمال که الی
بنای او گویت این شق را بر او عامی ترتیب و نظم آیات فرقانی ریخته و حالتش کما ینبی فیما سجدی مؤخر
میشود و اذا انهدم الاساس فما بنی علیه علی ذلک القیاس و ثانیاً حضرت بشیر و نذیر کی در اظهار
تبلیغ به یهود و نصاری سهاون فرموده بودند که چنین تهدیدات نازل شده نفوذ باسد من مثل کلب
الکلام و مثال هذه الاوایة و نصاری که در مدینه منوره بهیئت اجتماعی سکنی و شتند و نه زور و
قوتی و شتند کما یشهد به کتاب السیر یهود در وقت نزول آیه ستا صل شده بودند و تبلیغ بآنها تواتر
و توالی بعمل آمده پیش حاجت تأمین بودند و وقت تأمین و برین تفسیر آنچه صاحب تفسیر مدارک شبهه
ملاحظه تفکر ده حیث قال قالت الملاحدة لعنهم الله ذلک کلام لا یفید و هو کقولک لعلک کل ذلک
الطعام فان لم تأکل فاکلک اکلته زهرا و اردنیشود چه تفسیر آیت علی ما عذنا معاشر الایمیه طابقا
للوجه العاشر انیست که یا ایها الرسول بلغ ما اتزل الیک فی نصب علی علی الخلافة وان لم تفعل فما
بلغت رسالتک زیرا که تبلیغ حکم خلافت مرفوضی که زعامت کبریه و نیابت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله با موردین و دنیا و موجب کمال استقراردین ابدامویداً و اتمام نعمت سرمداً بوده است اگر واقع نمیشد
البته بمنزله عدم تبلیغ رسالت مطلقاً می بود و جوابی که مفسر مذکور از ان شبهه داده مطابق بکلام
اینست تمام است غیر از اینکه تزلزل روایت نزول آیه بحق ابن عم رسول ذکر کرده لهذا جواب اهل
و بهم فکر ده المختصر آنچه مذکور شد شیخنا اللدین و الا هر گاه این تفسیر بقول صاحب تفسیر کبیر قول ابن عباس
ویراد بن عازب و محمد بن علی الباقر علیه السلام و تبصیر علامه سیوطی اخراج ابن جریر و ابن
حاتم از ابن عباس و نیز اخراج ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی سعید خدری و اخراج ابن جریر
از ابن سعید بدون المخرج و لتضعیت کما هو دیدن هو لاد القوم من غیر سبب بل بغرض هم و
روایت ابی صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله حیث نقل صاحب مجمع البیان و قال قد اورد
نہا الخبر ابو احمق الثعلبی فی تفسیر سنادہ مرفوعاً الی ابن عباس شہد حجت ما بر اهل سنت تمام است
چه جلالت قدر صحابه روایت اصل متفق علیها خصوصاً ابن عباس رضی الله عنه که بعد حضرت قرآن تا طر
علیه السلام در علم تفسیر بحکام از صحابہ پیایه جناب مدوح نبوده است و انیسنی سلم کافه علماء اهل سنت
است از جمله ابن جریر و غیره این گفته عن مجاہد کان ابن عباس سمی البحر من کثرة علمه و انخبرت عن ابن
جریر عن عطاء قال کان ابن عباس قال البحر قال و فضل البحر اخبرنا محمد بن
عبد الله بن اسد عن سفین عن لیث عن اطووس عن اخبرنا فقیه بن عقیقه عن سفین عن ابن جریر عن طاووس

قال الرايت رجلا اعلم من ابن عباس اخر اكسيميل بن ابی مسعود عن عبد الله بن ادريس عن عبيد بن ابی طم قال قلت لطاوس بن جهم بن عبد الله بن عيسى بن عباس عن تركت الاكابر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال في رايت سبعين من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تداروا في شئ صاروا الى قول ابن عباس اخبرنا عثمان بن مسلم اخبرنا حماد بن زيد حدثنا علي بن زيد حدثنا سعيد بن جبير بن يوسف بن مهران عن ابن عباس كان نسيال عن القرآن كثيرا فيقول هو كذا وكذا سمعتم الشاعر يقول كذا وكذا اخبرنا عامر بن الفضل نا حماد بن زيد عن ابی الزمر عن عكرمة قال كان ابن عباس يعلما بالقرآن وكان على علمها بالبهات اتهمى وراويان از بن اصحاب بجم حله قبول علمای سینه و احتمال خلاق و وضع بحق آنها بحق وصی برحق غیر متطرق و قول محمد بن علی علیه السلام کوتاهی شهند کفر با اهل البیت ابصریانی البیت اگر غشاوه عصیت حاجب بصیرت نباشد از همه قبول ترجح در وثوق و صدق جناب محمد و بحکیم از علمائک سنت و جماعت را حر فی غبت و البته آنچه جناب امام خمین فرموده اند از لبا می خود معنی استماع نموده اند پس این سلسله روایت که سلسله الذنب گفتن ترک ادب مرجح بر جمیع سلاسل است علاوه این تفسیر متعاضد است تفسیر ایما اهل بیت بطریق روایت آغا عشره من اراد الاختبار فليرجع الى كتاب لکافي وغيره من کتب آثار الایة الاطهار و برگاه این تفسیر متعدد و وثوق روایت و باحتفاف القرائن المزبورة بهنا مطابقا لما فصل من مفتح الرسالة و کما شهدا البته مفید یقین است و بر چند امام الا شاعره را دل نداده که تصریح با مراد یافت سازد فقط اکتفا بر کلمه نزلت فی فضل علی کرده کمن یقلب القلوب و الا بصار حق بر نباشد کرده حیث نقلت از بیده و قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد و عاداه فلقیه عمر و قال یثنا لک یا ابن ابی طالب اصححت مولای و مولی کل مؤمن مؤمنة چه حضرات ارشاد سازند که حکم این روی تبلیغ و تاکید بر آن با نیرتبه که اگر تبلیغ نکرد می گویا که تبلیغ رسالت مطلقا نگردیده باشی و باز تشجیع بوضه و اندک همیک من الناس برای یابن مهران بود که هر کس که من ناصر او شدم علی ناصر او است و درین امر کدام فضل برای امیر المؤمنین بود بلکه صریح تحصیل حاصل و فضل غیر مختص زیرا که علی ابن ابی طالب در همه وقت ناصر کسیکه پیغمبر خدا ناصر او شهند بوده اند و هر کس که بهره از ایمان دارد ناصر کسی است که پیغمبر خدا ناصرش بوده شهند و آیا حضرت عمر که نزدشان عاقل و بلوغ بودند بر همین امر تنبیهت فرمودند مگر این امر لائق تنبیهت می شهند و کلمه اصححت که دال بر تجدید است چرا گفتند و تنبیهت این امر در جناب فاروق مخبریت بموجب و یا صاحب روضه الصفا تاریخ الفقه و معارج النبوة علی با فی البیاض حضرت رسالت پناه حمید بر آن از واج مضامین بیاکنانید و جل از واج میوه تنبیهت این منصب و چشم روشنی ادا کرد و در این تنبیهت

منصب لایت عہد میا شد یا بر آنکہ ہر کس کہ من ناصر و محب ہشتم علی ناصر و محب و ست کما اولواحدیث من
گفت مولانا و این ارشاد پیغمبر علی ناصر ہر کس کہ من ناصر و ہشتم نخواہد بود موجب سرور و جمعین بود
یا باعث طلال و کدر کہ ندای من و جل زلالت خودت ہمیشہ نمودہ و قرأت قرآن و در زبان نبوی
ان علیا مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ و اللہ اعلمک من الناس بہین معنی داشت کہ علی
ناصر مومنانست و اگر این را تبلیغ نکردی پس تبلیغ رسالت نکردی و خدا نقطہ تو بر کفشت این کلمہ از خلق
خواہ ساخت و بذراعمالایضی بہ انبسیان فضلنا عن الفحول و ذوی العقول و ازین روایا کہ تفسیفہ ثوق
بہاد و امر دیگر کا ششمی را بہ النہار منجلی شد کہ ہوا من جمیع الروایات کہ انہی علمای اہل سنت بر
انتخامی حق و جہ ماجرے فی تم عزیرہ کما یت صحابہ مجتہدین حضرت رسالتا اب از امیر المؤمنین علیہ السلام
بعی معاودت ازین نوشتہ اند مخلوق و محروق است بلکہ حکم ربانی بود و عقل ابی تمام دارد کہ صرف
برای بنیہ مردم کہ شکایت از جناب منصوصی نہ اند بلکہ ہنگام ہنگام سفر در مقامیکہ کہ صلا آبادے
بلکہ دختی سایہ دار ہم ندارد و امر و زہم بہان حال است کہ جہن و زو از شقوق انکرا را و می اند منبر از کجا و
ساختن و خلق موجودین بہ ابا جہم جمع کردن مگر کار حاکمی است فیکف من ہو سبب لخلق الارض
و السماء و العقل و العقل و سبحان اللہ من اوتی فصل الخطاب عنی حضرت رسالتا اب بن مطلب یعنی منع
شکوہ را باین عبارت کہ ہر کس کہ من ناصر و ہشتم علی ناصر و ست او افرماند مگر مانع بود کہ میفرمودند
کہ علی بجای فرزند و ابن عم و صہ نیست محبت با او محبت با من است و بالعکس بالعکس لا اقل بہین میفرمودند
کہ ہر کس ناصر نیست او را ناصر علی باید بود کہ بیان بعکس ازین عبارت میفہم کہ شکایت از علی نباید کرد
دوم بالخصوص از روایت ابن مردویہ از ابن مسعود میر بہن شد کہ تغیری و تبدیلی در فرقان مجید بعد
عہد رسول اللہ واقع شد و قرأت ان علیا مولی المؤمنین کہ موقوف کردند اگر درینجا مولی یعنی ناصر
و محب چنانکہ علمای سنت و جماعت ادعا میدارند میدہند حاجت باسقاط مذہبت و چون ماسبق
میر بہن شد کہ آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الایہ یوم غدیر خم حکم نصب جناب لایت آب نبوت
نازل شد واجب تھا کہ تالی آن بیان حدیث من گفت مولانا فعلی مولانا کردہ شود و ہا انا نبتہا جمال
بضم لتفصیل و یقطع لسان القائل و لقیل برابر باب خبرت و انتباہ ستر نیست کہ حدیث مزبور نص علی است
بر خلافت علی ولی و اگر در احادیث نبوی حدیثی متواتر بتواتر فقط است ہمین حدیث است کہ ہم
علمای سنہ روایت از حد تو از ترزا اندا کہ ہو مصرح فی کتب افریقین و ہذا ذکر کردن شیخین محدثین
سنہ اتی محمد اسمعیل بخاری و مسلم قشیری اینجیث رحمت قاطع بر حصیت مشار الیہا بہت چہ انہا شرط
کہ بر خود لازم کردہ اند صفا و ثمرہ مزبور درین حدیث یافتہ میشود پس وجہ عدم ایراد و در کتبشان
کہ موسوم بہ صحاح کردہ اند غیر ازین نیست کہ دلالت ظاہرہ بر خلافت علیہ بر حق داشت دلشان او

که ذکر کنند و ذکر نکردند که عدم ذکر اخیر است و در کتابان دلیل ضمن حدیث متواتر است چنانکه بعضی حکما
 شان مثل محقق نقی از آن بصیق خفاق مبتدا شده و در حقیقت راه تاویل یوار ویده متمسک بآن شده اند گو
 یج چیزه گفته باشند کما یجی و من رام و رک عتصا فهم علی دیدنیم فی هذا المرام فلینظر فی المقام فی کتاب
 عماد الاسلام فان مصنفه مولانا الهام سید الکملین قد کشف الظلام و لبثت یحیئیکه چون علماء
 متاخرین دیدند که جرح و صحت این حدیث بناء دعوی صحت احادیث را یکسر باب میدهند بجا آمده
 تسلیم صحتش کردند چنانکه درین باب مقال ابن حجر کثیر التخصیص بحق مخرجه کافی و بسند است و بی
 حیث قال بعد ذکر الحدیث مع مقدمه الست اوله یکم من کفهم و جواب بینه شبهه المتی ہی اقوی شیهتم
 بحاج المقدمه و بی بیان الحدیث و مخرجه و بیانه انه حدیث صحیح لا امریه فیه و قد اخرج جماعه کالتزنی
 و نهائی واحد و طرق کثیره جدا و من ثم رواه شیخه عشر صحابیا و فی روایه لاحد انه سمع النبی صلی الله علیه
 وسلم یقولون صحابیا و اشهدوا به علی لما تفرغ ایاام خلافته کما مر من صحابیاتی و کثیر من اسانید اصحاب حسان
 و لا انتفاء لمن قدح فی صحته و لا من رده یا ان علیا کان فی الیمین لثبوت رجوعه منها و ادراکه الجمع مع النبی
 صلی الله علیه وسلم و قول بعضهم ان زیاده اللهم وال من والاه الخ موضوعه مردود و قد ورد ذلک
 من طرق صحیح الدعی کثیرا منها انہی و فضل ابن روزبهان ہم معترف صحت شده و سید شوسته علیه
 الرحمة انچه تعد و طرق بیان کرده بلا اغراق آن تعد و طرق ذکر صحیح حدیث نبوی یافته نشده و ازین
 هست که فضلاء و ملوکی شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز خلیف شان باجمه عصیت و انکار اکثر روایات
 صحیح و تصحیف این حدیث پذیرفته اند و بعد ازین ما را بچشم مؤنت چه حاجت و ملک تاویل نیست
 که مولی یعنی محب ناصر است نه بمعنی متصرف فی الامور و شاه ولی الله و ملوکی که بر رکاکت این تاویل
 متفطر شده درازا له الخفا تر ایضاً سوا بمعنی محبوب گرفته چون کتب لغت و معارف عام و خاص ازین
 ابا و ارد قابل انتفات نیست چه از کلام خود کشتن اعتراف عدم همتا و این معنی بما ذکر سید است که اتحاد
 ان معنی بقرینه و مطابقت با مضامین دیگر احادیث منوط ساخته بسبحان الله از جمله معانی لفظ مشترک
 تعیین معنی تقریه میا از میان می که صلا لول ان لفظ نباشد مراد توان گرفت و کلام و پسین مطابق
 معنی این حدیث بلامنا عدت لفظ با مضامین دیگر احادیث دارد و بعد اخذ از امایک الهی و می عن
 العباس کما نقل المحب الطبرسی فی کتابه الریاض النضره حیث قال قد حکى الهی عن ابی العباس ان
 معنی الحدیث و من اجنی و یتوالت فی فلیح علیا و لیتوله و فیه عذی بعد از کان قیاسه علی هذا التقدير
 ان یقول من کان مولای فهو مولی علی و یکون المولای معنی المولی ضد العبد و فاذا کان المولای اسناد
 فی اللفظ علی العکس من ذاک بعد از اجنی و لیتوالت معناه من کنت التولاه و اجنبه علی التولاه و یحکم
 انسب بل لفظ الحدیث انہی و بمقادیرهم شظیم و خود مولف کتاب مزبور متصف بیا و مستعدا و لی

مزبور گشته و آنچه بعد ازین خود با یکبار و تقدیر عبارت در صد و اخلاق معنی شایسته این منی انقاد کسی پرسیده
و چه بر آن حدوت و تقدیر من تلقا نفس باید یا نه و چون فقیر بگویم اسد و تقدیر لائل با هر و حصر اراده من
متصرف فی الامور از لفظ مولی درین حدیث با ثبات میسرانم تعریض بکلماتش لائل طائل دیدم انقدر حکما
منهاج مرتضو که بیدم بنیان غیر موصول بین تاویل علیل که اینجایی پروخته اند من ام قلم بر حق الی ما قالو لیس فی
اسفار هم و اگر دیده انصاف بینا باشد آنچه آنقاد در بیان آیه تبلیغ بآن اشاره اجماعی رفت کاسه
و بسند است و چون اعاده در چنین مواقع غیر محذور بلکه خالی از فائده نباشد میگویم که آیا عقل سیم
عاقلی قبول میکند که رسول رب العالمین در سفر مقامی که بی سایه که امر و زجر هم حجاج و زوایا بچنان می یابند انتظار
وصول بدین مشوره که قریب بود و فرموده بکینا گاه در عین شدت قیظ خلق را جمع ساخته بتعب انداخته
و بترتیب منیر از کجا و به پیرداخته این عم خود را برابر خود ستاده و دست یار اسد را بلند نموده بحسب
نموده تقدیر کلام بارشاد است او که بکلمه نفی که بالاجمال ال تفصیل مذکور است ما بعد است فرمایند
یعنی چون مرکز بود که این عم خود را قائم مقام ذات خود و بمنصب قائمی جمله خلق سرفراز فرمایند اول
جمله که تکلیف مخاطبین ثانی الحال نماید فرمودند که آیا من از جانها می شناسم اولی هتم بانه هرگاه آنخدا
احتراف کردند و مجال انکار نماند فرمودند که هر کس که من قائمی اویم علی اقامی اوست و به قطن همین
منه بعضی متعصبین انکار این جمله کردند مگر ازین چه میکند هر که ثقات علمای ضمیمه حدیث روایت کرده اند
از جمله صاحب کتاب الریاض النضه و باز ارشاد و اینکه من مولای هر کس که بشم علی مولای اوست
و مراد این باشد که من محب و ناصر هر کسستم علی محب و ناصر اوست این تقدیر جمله بیکار و اینجمله ششم اتهام
برای امیر هبل که معلوم بود که ان بود و بچکرس انکار این درین باره خصوصیتی به هیچ فردی از افراد مومنین
نداشت و از قبیل با سمان بودن و برین فکندان توان گفت از احاد الناس و از نادان ترین ملوک
و حکام دنیوی نمی آید چه جا که سرور انبیا سلطان سلسل موید بتایید یزدانی مهبط وحی ربانی روح و
عقل محکم که منکرین نبوت آنحضرت هم مقرر کمال عقل آنحضرت هستند مگر چون علمای تنس و دیده و دست
کا تباعی میفرمایند آخر بر وایات مقبوله نشان میرسانم که معنی لفظ مولی در نصیحت ام اولی به تصرف
است نه محب و نامرگان فقیر آنست که آنچه علمای شیعه اتهام و اثبات این معنی که لفظ مولی معنی اولی
بالتصرف در کلام عرب آمده نموده اند و اهل سنت بر توان تشریف ذیل فرموده و از جانب انصاف و دفع
و از سوی نشان تطویل لائل لاجل حاجه لیس و لا یجیم ذلک نفعا زیرا که تفصیل را با لغت و تصریح
کتب این فن لفظ مولی معنی مالک آمده که فی نهایت اللغه لابن الاثیر و صاحب صراح ترجمه آن بلفظ
خداوند کرده و معنی در محاورات عرب شائع و ذائع حتی که هرگاه باین لفظ خطاب به بزرگه از
بزرگان بین و دنیا میسرانند همین معنی مراد می باشد لا غیر اما در دگر محاسن مصرع کتب لغت و

بجست با قیام از محبت و ناصر مخاطب این سخن نهایت است اسما و ادب و پر خطا برست که ولایت با تصرف از
 لوازم مالکیت و اقامت است و علی امی حال باراده انجمنی که هر کس که پیغمبر خدا مالک است و بشد علی مالک است
 سلطان مافی حاصل و یا اما انجمن عدلی اما الاول قتل کربا ذکر آقا من بیان نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک لایه اسما نزلت اولاً و بموجب مراد بعد ذلک فعل رسول ما فعل قال قال فی حق وزیر
 و خلیفه و ابن عمه ملوات سعدیه و علیه فانه دلیل کاف و اف علی ان علیاً کان موسی المؤمنین بمحب
 المتصرف فی امورهم کالبنی بعده و اما الشائعه پس این سائل عذاب اقع للکافرین پس له و افع کن
 با افراد حاجت بالغت است باختصاص حضرت امیر المؤمنین بخلافت و هم دلیل بدیهی و سست بر اینکه
 مراد پیغمبر خدا از لفظ موسی در حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه محبت ناصربود بلکه متصرف فی الامور
 بود و علی می سیند اگر زمین را با آسمان دو زند و بار کتاب عتساف ذخائر مشروبات اند و زنده در این معنی
 نمیتواند کرد و قتل جامع الیها من لا یرایهمی شکر الله سعید من تفسیر الکواشی و الثعلبی و من کتاب جوالقصد
 فی تتبع الامام العاقله و ید الشریف نور الدین سمهودی و اشافعی و من کتاب لا کفاد لایزکیم عبدالله
 الیمینی اشافعی و العیارة الشیخ سل سفیان بن عقیله عن قول ابی عز و جیل سائل عذاب واقع
 فیمن تزل فقال لقد سالت فی من یمنی من قبلک حدیثی عن ابی جعفر بن محمد عن ابائه مساکان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم یفریحهم و می للفت بر فاجتمعوا فاخذ بیده علی بن ابیطالب فقال من کنت مولاه
 فعلی مولاه فتشاع ذلک و طار فی البلاد فبلغ ذلک النضر بن الحارث بن النعمان انفسه فاقی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم علی باقه عن اخی الابطح فزل عن ناقة فاما جها و سقها ثم اتی البنی صلی الله علیه و آله و سلم
 و هو فی بلاد من اصحابه فقال یا محمد اترنا بان نشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله فقبلنا منک اترنا
 ان نصلی خمسه قبلنا منک اترنا بالزکوة قبلنا و اترنا بالحد قبلنا ثم لم تر من سبنا حتی رفعت یضیع
 ابن عکک فضلت علینا و قلت من کنت مولاه فعلی مولاه فهداشی مشکام من الله عز و جل فقال
 و الذی لا اله الا هو ان یدامن الله فوسی النضر بن الحارث بن النعمان یرید راحله و هو یقول اللهم
 انک انما یقول محمد حقاً فامطر علینا حبارة من السماء و اتنا عذاب الیم فواصل الیما حتی رماه الله بحجر
 فسقط علی امته و خرج من دبره فقتله و انزل الله عز و جل سائل عذاب اقع للکافرین پس له
 و افع کن انتهی و چون تفسیر علی باین مقام نرد و غیر موجود بود و دیده شد لفظاً بلفظ مطابق برآمد پس در صدق نقل
 از تفسیر کوشی و غیره بمشبهه تا مذکور بود بوجهی و دیانت تعلیمی بگوایی اهل میر و توفیق بهم غلط گفتیم بشهادت
 الله علی زعمهم حاجت استشهاد از تفسیر کوشی و غیره نیست مگر اینکه ازین ظاهر شد که تعلیمی درین روایت
 منفرد نیست و ذکر تفسیر کوشی علی با فی البیاض المزیو شیخ عبدالحق دهلوی در بحث روایت باری نقل
 کرده و فقیر در طول بحث قصه خودم دیدم که علامه تفتازانی استناد بان نموده و اذا وریت هذا فاعلم

انه لا یکن ان تعبری لاحد شبهة فی ما جری فی خم غدیر کان نصب علی علیه السلام علی الخلافة بامر الله
 لا غیر بیا نش که از غایت وضوح حاجت تبیین ندارد بطریق تنبیه علی البیہیات اینکه اگر از نقطه موسی
 همین با صوم و محرم میشد چنانچه حضرات سینه کار با نصاب فرموده اعدا اند و نضر بن حارث چرا این معنی
 قرین شهادت خدا و رسول صوم صلوة و حج و زکوة ارکان دین میبایست و پیرامی گفت که رفعت بن
 ابن عکک ففصلت علینا و اگر او غلط فهمیده بود نصب رسالت ضروری بود و هم شفقت نبوی بحال است
 خود ایجاب انداخت که حضرت رسالت با و میفرمودند که درین باب کدام تفصیل برای علی بن ابی طالب
 است که ترا ناگوار گزشتہ من علی را محب و ناصر شما ساخته ام و منصور و محبوب فضیلتی دارد و اگر بالفرض
 و التقدير ازین جهت فضیلتی برای علی هست تا برای شما ضرری ندارد بلکه نافع است تا آن سمدان از
 چنین عذاب محفوظ میماند و علاوه ثبوت این معنی که ماوقع کان بامر الله کافی است برای ثبوت ما نحن
 بعد اثباته کما مر و گویند حضرت خیر صادق که این امر من الله بوده است مبطل آن روایت مخلوق است
 که از بیم تحشیم مؤنت نرسکایت بعض صحابه از جانب رسول کبریا بود و الا معاذ الله خیر صادق را حاشا
 و آن لفظ که بزبان منی توانم آورد و اندو شدت نعمت ایزدی درین امر با آنکه خدای حلیم و غفور و گیر
 است و نزول عذاب باین عجلت دلیل و امر است کمی اینکه در حضرت کبریا این امر پس جلیل و از منتهیات
 و کمالاتین بود که متکثرترین عذاب باین سرعت سرعہ مبتلا شد دوم آنکه کسانی که بعد از نیم منکر این امر و عذاب
 امر منکر اند که در دنیا از عذاب محفوظ اند مگر علم الذین مجد و زیاده ازین ادب مقتضی نیست و مستر مباد
 که سفیان بن عتبہ سنی یک اعتقاد و مروج علمای سنی است نسبت خلاق با و نمیتواند کرد و او از قلند
 کید رسول مختار امام عالیقدر انصاری المصدق حضرت امام جعفر بن محمد الباقر علیه السلام روایت کرده
 و گفته بدلت ثوقا و لطیفه پس نگین با بیشیند که امام الاشاعره در تفسیر این آیه فرموده ان فیہ وجوه من
 تفسیر الاول ان النضر بن الحارث لما قال اللهم انک انک نذرنا حجارة من السماء
 او اننا بعذاب الیم فاتزل الله تعالی ثبده الآیه و معنی سائل سائل ای عا داع و صاحب تفسیر دارک خلافت
 رازی انحصار در همین وجه کرده حیث قال سائل سائل هو النضر بن الحارث قال انک انک نذرنا حجارة من السماء
 فاطر علینا حجارة من السماء و اننا بعذاب الیم و این بعینہا روایت تعلیمی است مگر این هر دو بزرگ را در آن
 معنی که بعد ذکر شار الیه نذر و بیان نزول عذاب بر نضر اب مکابره باقی خواهد ماند رخصت نداده که فکر حکایت
 ما بعد یعنی نزول حجارة سازند و بپوشانند و ما که بعونه و فضل جل ثناؤه بدکر روایت صحیح از اثبات
 او عینا فارغ شدیم لیکن اگر کسی را موسی باشد بر وایت صحیح بیان سازد که نضر بن حارث که اسلام او
 شک نیست بقول خود انک انک نذرنا حجارة من السماء و این امر سخن مراد دشت اما الثالث پس نزول آیه الیوم اکملت لکم
 دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یوم خم غدیر یعنی بعد منصوب فرمودن حضرت رسالت

جناب ولایت آب را بخلافت که علامه سیوطی تفسیر این آیه بکتابش در منشور از ابی سعید خدری روا کرده و مضمون این آیه لما نزلت بمقاربه لما جری فی خم الغدیر اجمالی است حاوی تفصیل اعتقادات ائمه و در باب مامت و ذلک بین لاسترة فيه و لاحاجة الی البیان عند المتدرب لیه مگر طریقت تمسک بقول سیوطی میشود که این روایت بسند ضعیف است پس حجج ایشان باید شنید که اولاً علامه سیوطی در نقل این روایت منفرد نیست بلکه بیشتر علما نقل کرده اند چنانچه ملا کمال الدین حسین شیرازی در کتابش سفینه النجاة گفته که ابن مغازی شافعی در کتاب مناقب بطریق متعدده و اخطب خوارزمی در کتاب مناقب بنحی دیگر از زید بن ارقم و ابی هریره و ابوالقاسم عبدالستحیکانی و ابن مردویه از ابی سعید خدری و نیز کتاب صلیه الاولیاء تألیف حافظ ابو نعیم هم از ابو سعید خدری جمله نزول آیت اکمال دین را بعد ماجری فی خم الغدیر روایت کرده اند استثنای پس سند چنین روایت کثیر الطریق را چگونه ضعیف توان گفت ثانیاً ضعیف سند درین باب بشروطی است که درین روایت شیعی ندیده معلوم است شیعی باشد و الا کما ذکر غیره آنچه در باب صحت خلافت مطلقه ائمه برهان بر روایت سنیان مقبول باشد محفوف بالقرینه و فیه یقین است بخصوص آن روایت مطابق روایت شیعه منسوب بر روایت اخروی متعارضه با آن باشد و اگر در روایت این حدیث متشیعی میبود البته سیوطی هیچیک را و اکتفا بر لفظ سند ضعیف بلکه ایراد میکرد مگر فقیر میدانم که مجادل چشم بر مبارزه دوخته توانم را بهر چند قابل قبول است قبول نیست از دکن درین باب چه خواهد کرد که از مسلمات ارباب حدیث است یعنی منقری و مخلوق را میگویند و اگر حدیث ضعیفی درست باشد بعارضه صحت دیگر احادیث مؤید مضمونش ضعفش بیدل بقوت میگرد و قرینه عقلمند خبر آحاد مفسد علم ضروری میگردد و اندرینما سخن فیه کلام مضمون آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و انکم تعلمون فابلغت رسول الله و احادیث منسبشان نزول یعنی نزول ایشان ابن عمر رسول و کاتبین سید المرسلین بحکم رب العالمین کما ذکر همین اقتضای دارد که تبلیغ آن امر مهم بمنزله تبلیغ تمام رسالت باشد و الا حکم این روایت فابلغت رسالت معاذ الله از قبیل تساوت هستند و آن امر و رای امر زعامت کبری و خلافت مطلقه تنها بهر روایت آید و هرگاه که از آیت مذکوره و احادیث منسوبه منسوب میر المؤمنین باین منصب حقیقی ثابت باشد البته امکان این و اتمام نعمت بطریق پیوسته علاوه بر سوا این تفسیر این سنت اثبات اکمال دین نمی تواند کرد چه بر عم نشان دین تقدیر ناقص بود که حاجت بقیاس عمر و وزید اقتضا و از احکام دین بودن قیاس و دل بحث بلکه مصادره علی المطلب چنانچه بموقع خود صورت اظهار می پذیرد و مطابقت این حدیث با احادیث مرویه از حضرات ائمه است علیهم السلام حتی در ادویه یا قوره یوم غدیر خبارت الحمد لله علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضا الرب الکرم و در علاوه قرآن مزبوره است و ذکر قرینه رنگین باید دید که در مجز بودن فرقان مجید فصاحت و بکلام هیچ مسکن را مجال انکار نیست و تعلیم این معنی و توسط آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و انکم تعلمون و اکمال دین درین

تحریم و تحلیل لحوم و غیره اندک غور باید کرد که هر کس که خواست مجموع و قدرت بر ادای مطلب دارد و مگر این مدعا را با این
طرز او میکند که فلان فلان گوشت بر شما حرام است و امر و زکفارا ز دین شما مایوس شدند و امر و ز من
دین شما کامل کردم و نعمت بر شما تمام نمودم و بدین سلام بر می شماراضی شدم پس هر که در خطر آن مخصوصه میده و غیره
را خواهد خورد و معذور است تکلیف خالق انسان و معلم البسیان و آنچه بیضاوی تیعلا سلفه و جبر بط جمل
مقرضه بیان کرده که تحریم لحوم بهائیم و غیره هم از اکمال دین است لهذا جمله مقرضه اجنبی نیست سبحان الله
خدا تعالی فرماید که من اکمال دین فرمودم و هیچ امر از صوم و صلوة و حج و زکوة و جهاد و ارکان عمده دین
ذکر نفرماید صرف تحریم بعضی لحوم و غیره ذکر کند و کاش این اولیایه در باب تحریم می بود که اکمال دین
در نیوقت بران اطلاق میکردند حال آنکه تحریم شیا می مزبور که مکرر پیش ازین نازل شده غایتش
آنکه تفصیل بعضی شیا محرمه درین سوره زیاده و از خدا و از نفس خود مکرر شرم نمیفرمایند که اکل میده و غیره
محرمات را که در حال خطر از خداوند رحیم جائز داشته خاصه اکمال دین قرار دیند و رضای دین سلام شد
و حیرتم میر باید که مکرر کفار را از او را که یکدیگر فلان و فلان لحم و غیره بر مسلمانان حرام است و اکل میده و غیره و حال
خطر را باینرا بشناسند و دین سلام چگونه حاصل شد و اگر گویند که ما همین امر را اکمال دین و اتمام نعمت قرار نداده ایم
از جمله امور مکمل دین گفته ایم گوئیم که اینجا با کمال دین و اتمام نعمت و رضای رب کریم و یا مین کفار از دین نبریم
شما فقط به یک میده و امتنا لهما را خدای تعالی ضم کرد پس نبریم شما عمده ارکان دین همین شد لکن الله تعالی و قدرت
شانه اجل و ارفع من ان نیز ان قرآن بکذا و بطقت نیست که کاش درین آیه تفصیل محرمات با کلمات
می بود و ما هم استیحا از قول خود نمیفرمودند و حال آنکه آیه بس مجمل و تفصیل محرمات اطلابی دارد و مگر انکه امام مالک
و تبعه شان که سواک شیا منصوصه با تحریم درین آیه جمله انعام را از خرس و قیل و شک و خار پست و موش و
گر جلال میداند می تواند گفت که البته این آیه موجب اکمال دین است که تمامه لحوم بهائیم و طیور بر با حلال شده
و سببی الاشارة الی نهانی موقود و قطع نظر عن اللیتا و اللتی این سچران میگوید که بالقرض و التقدير قول شما
طرفه از صحت داشته باشد اگر خدای توانا آیه من خطر الایه متصل آیه تحریم نازل فرموده بعد آیه اکمال دین نازل
مینمود آیا فصیح تر و مبلغ تر ازین می بود یا نه و آنچه فائده ایراد جمله مقرضه بیان میفرمایند با اتصال آیات حاصل
میشد یا نه پس کلام آهی را که معجزه فصاحت و بلاغت باشد از رتبه فصاحت و بلاغت افکندن و چنین مجمل
معتقد غیر فصیح فرود آوردن کار این حضرات است و بس اگر کدام فائده و نکته در توسیط این آیه در آیات مزبوره
نیز این حضرات باشد که بدون اعتراض حاصل نمیشود تا افاده فرمایند چه ایراد جمله مقرضه در بین کلام متصل بدین
افاده و اب عقلا نیست بلکه از نهی کلام معد و پس میریزند که ادخال جمله مقرضه بی محل بخرشده بوده است
که کار عقلا بحث نمی باشد و غرض حاجت به بیان ندارد و فقیر در بعضی سائل خودم بیان ضرورت اراده یوسف
مخصوص از آیه موصوف کرده و هرگاه طوطی بچواب آن رساله می برداند و تعرض بچواب آن مقدم میکنند

نظر در کلام شاریه کرده خواهد شد اینجا محلی که کافی و بسند است اکتفا میرود که این مفسرین ذکر معانی ایوم سوا
 یوم مخصوص گفته اند بعد آن برابر باب انصاف تنزیس و قطع نظر از استبعاد و کتب صحاح اینها مرویست
 که یهود جناب بن الخطاب عرض کردند که اگر این آیه بماند از این حدیث میگردیم نزول را عید میگرفتیم و جناب خلیفه قول
 شان را ذکر کرده فرمودند که من میدانم که در چه وقت نازل شده خود یوم عید روز جمعه یا یوم عید یوم
 و البته آن یهود از عقلا بودند و از لفظ ایوم یوم معین فهمیدند و جناب پور خطاب بر عم حضرت عقل العقلا
 جناب مردوخ هم جناب فرمودند پس چون بطلان این روایت و کراویات معنی ایوم باطل است و هرگاه
 باین روایت محقق شد که مراد از ایوم سید و جایی ایوم میل نذین کفر و ایوم کملت کلمه دینکم یوم معین
 مراد است پس لا محاله آن یوم خصوصیتی خاص داشته باشد که یاس کفار و اکمال این و اتمام نعمت بر آن متفرع
 شود و در یوم عرفه امری چنین واقع نشده پس آن خصوصیت جز نصب میرالمومنین علیه السلام نبی خلافت
 کبریه و رعاست عظمی نیست و نه ایادی به الحدیث المرویه من اسعید الخدری الذی اوردده السیوطی فی
 تفسیره و لکن قال بنده ضعیف و قد ذکر فی الاقنان ذکر لفظ اخر کما نقی المحقق اشهد الشوسترکی و حقا
 الحق و اندک عیارت علی اسد در جات قال قال الشيخ جلال الیوطی فی کتاب الاقنان و هو ایضا من کابر
 المتأخرین اخرج ابو عبیده عن محمد بن کعب قال تزلت سورة المائدة فی حجة الوداع فیما بین امة و المدينة و
 منها ایوم کملت لکم دینکم و فی الصحیح عن عمر بن الخطاب تزلت عتیة عرفة یوم الجذع عام حجة الوداع لکن اخرج ابن مردود
 عن اسعید الخدری انها تزلت یوم عذیر خم و اخرج شارح حدیث ابی هريرة انتهی و العاقل الفطن حکم من
 بهنا علی ان ما فی الصحیح مستقیم بوضع غار دامع علی علیه السلام و باخر کفینا فی ترجیح ما رویه فی فضائل علی علیه السلام
 موافقة بعض ثقات الخوادم لانه اتفق علیه من اهل الاسلام کما مر مرارا انتبت بفظها اما الرابع پس حدیثی است
 که سلامه سیوطی در تاریخ المفاخر ج ۱ سید لا و سید نقل کرده است قال قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم من کنت بنیة فعلی امیره و این حدیث در حقیقت تفسیر حدیث عذیر است که شریف الکوثر ابو جحی ربابی
 از او نقل خبیر شده و او را و این شکرین است بناصل مرتضوی زهد و فرموده اند و اگر شاد این کلام را
 از امام عذیر پس حدیث عذیر تاکید است و سابق باشد و علی کلا الشکین مطلوبان صلح حاصل
 اکنون حضرات ارشاد فرمایند که معنی انظار میرحسب است یا ناصر و اتی لهم ذلک و علی هذا اگر جناب سالت
 آتاب بنی جمیع مومنین بوده اند البته علی ابن ابی طالب هم امیر جمیع مومنین هستند و البشیر و الخیر
 شانه مومنین بوده اند پس صی غیر صلوات الله علیه و علیه امیر ایشان هم بودند پس شاری هم چگونه امیر
 خود شدند و از سفیده سحر روشن فیکر گشت که حضرت عمر که برای خود لقب امیر المومنین قرار داد مثل نصب
 خلافت بحسب لقب هم فرموده و سحر و سحر لک مرید میان و چون ازین حدیث مبرهن شد که امارت مومنین
 منصب علی ابن ابی طالب علیه السلام و مخصوص جناب ولایت آتاب بوده است پس مراد لفظ مومنین که در هر که

حذیر صادر شده ظاهر شد و نیز برین گشت که حضرات سینه که معنی موحب و ناصر برای ابطال امارت حضرت
 ولایت مآب نسبت بمومنین میکنند لایحیدرهم نقلاً اما الحاسن در کتاب یا ض نصره و غیره مرویست که جناب
 مآب صلوات الله علیه آنکه فرمودند ادعوا الی سید العرب یعنی علی بن ابی طالب جناب عیسیٰ عرض کردند که اگر
 نو سید عربیستی حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که من سید ولد آدم و تعجب جناب عائشه ازین حرف و احطلم
 بستی فهمم انکار می فرمودی هست نمیشنی که سید یعنی مالک و آقا هست و سید قوم و صفت یکی میباشد و الا
 سیادت مرتضوی را نسبت بعرب منافی سیادت نبوی نمیدانند و جناب سالت مآب بجموع سیادت
 خود نسبت بولد آدم جواب می دادند بلکه ارشاد میفرمودند ما و هو کلاهما سید العرب و هرگاه امیر المومنین سید
 عرب باشند و مومنین عرب از افراد عرب شیوخ ثلاثه و نشان از مومنین عرب و بعقیده ما از عرب پس سید
 اینها هم باشند و الحذر و لازم که امر آقا و تراوت لفظ سید بالفاظ امیر و یا لفظ مولیٰ بجنی مالک و آقا متفق
 علیه لا خلاف فیه اما السادس پس شهادت جناب پور خطاب است که مؤلف کتاب مزبور و وکران و است
 کرده اند که جارا اعرابیان خلیفان قتال عمر لعلی اقصن بنیهایا ابا الحسن نقضی علی بنیها قتال احدیها مانند نقضی
 شیا فوشب لیه عمر و اخذ بتلبیه و قال و یحک ماتری من نذاذ مولای و مولیٰ کل مومن من لم یکن یقول
 علی بن مومن و یقینی است که حضرات سینه اینجام لفظ مولیٰ را همان معنی محب و ناصر خوانند گفت لکن اگر اندک
 انصاف را کار کنند البته درمی یابند که اینجام معنی محب و ناصر درست نمی نشیند زیرا که آنکس فحسبیت قضا
 از امیر المومنین علیه السلام کرده و جناب فاروق بخبر سنی دمع شده گریانش گرفتند پس اگر مراد این باشد
 که تو جناب ایشان را لائق قضا نمیگیری و حال آنکه جناب ایشان محب و ناصر من اند کلام فاروقی از بلاغت
 که البته ادعای آن دارند خبر اصل بعید بلکه بی معنی خواهد بود چه محبت و نصرت ملزوم صلوح قضا نیست و نه خصما
 و رذات معجزات مرتضوی دارد که محب و ناصر جناب خلافت مآب بکثرت بوده اند پس مخاطب با مجال لازم
 وسیع است که من انکار صلوح قضا دارم و شما اثبات محبت و نصرت شان می کنید این نه از من ذاک
 و مکتب پس لطیف باید صفا فرمود که محبت قاطع بر بدعای ماست و آن اینکه در قول فاروقی من لم یکن یقول
 علی بن مومن اگر معنی مولیٰ همان ناصر و محب باشد پس ارشاد شود که این حکم منتهی زبان حیات مرتضویت میسر
 شوق و دل که و رای و جود است بعد بلکه اطلاق که بر عاتل غیر مستویست بکلم حدیث من کنت مولاه فلی بک
 نیز باطل است چه مولایت رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت بکلمین موقت بزمانی نیست کذا لک مولای
 علی بن ابی طالب علیه السلام لا علاج لمجا شده قائل بشوق ثانی خوانند پس با خصامی نظر از یکدیگر در حیات
 جناب ولایت مآب همیشتر مسلمانان چه کلمه جناب مهد و روح از آنها واقع نباشد میگویم که از روز اشتغال روح
 اقدس مرتضوی با علی علیه السلام تا الیوم است الاف الود مسلمانان گزشتند و هستند و اقیام یوم القیام تجدید
 که خالق آنها کسی نیست اندر پیرایستی بر می کنند و حسب معتقد اهل سنت حضرت امیر المومنین مهد علم مجال آنها

آنها ندارند فضلا عن آن که چون علیه السلام مجاور ناصرانهم پس اگر در قول فاروقی از لفظ موسی محبت ناصر مراد است
 آن چارگان ناگفته گناه موسی و سلم نباشند و ذلک باطل و بالیزم هذا الباطل فهو باطل پس معنی پاکت خداوند
 متعین خواهد بود و مقتدر اگر مجاری بگوید که معنی من لم یکن هو مولاه قلب من اینست که هر که صلواتی آن نیابد
 که علی محبت ناصر او تواند بود و من نیست گوئیم که آنستنی خلافت ظاهر است و نیست قرینه صافه هناك صلوات
 بخانه فاروقی این جمله را در مدح و منقبت مولای مومنین برای اسکات قائل که شوکاد نسبت با میر کل میر کرده
 بود و ناگواری خاطر فاروقی شده فرموده اند و مصدر بکلمات ثبوتی از تعجب اعنی و یکجمله و مادر می ساخته و مخ
 که ما و ال گفته شال جمیع افراد مومنان است یعنی هر کس که صلوات محبت و نصرت احد من المومنین من غیر ایشان
 نداشته باشد و من نخواهد بود و چه سبب سلب صلاحیت محبت و نصرت نخواهد بود مگر عدم رسوخ ایمان بر دلش
 با اعلان فسق و فجور پس تخصیص امیر المومنین کو و مدح و منقبت کجا و علی هذا البته کلام فاروقی لغوی و محمل خواهد
 بود و اگر بنا بر روق چنین میگفتند که من لم یکن مولی امیر المومنین لم یکن مومنا تا مطابق حدیث مستفیض
 در بعضی علی علامت اتفاق و حسب علی علامت ایمان است معنی موسی محبت ناصر گرفته میشود و اما آسایع بر
 در قطر انصاف قریب بحدیث مزبور است که روی مؤلف ذلک کتاب عن عمر قد نازع رجل فی سلمه
 فقال یبنی و بنیک هذا السور اشار الی علی بن ابی طالب قال الرجل هذا الالبین فنهض عمر بن جلد و اخذ
 بتلیب حتی اثناله بین الارض ثم قال اتدری من صفرت مولای و مولی کل سلم تقریب استدلال اینکه
 حاصل فحوائی کلام فاروقی اینکه تو میدانی که تخفیر کدام کس کرده که او بدین مرتبه عظیم الشانست که مولای من
 و چه سبب است پس اگر معنی مولی محبت ناصر باشد اصلا تعظیم و تخصیصی برای جناب امیر المومنین نیست و مقتضی کلام
 تفسیر و نیز است که این کلام فاروقی یعنی هو مولای و مولای کل مومنین او سلم بعینه همان کلام است که یومئذ
 در تهنیت خلافت مرآتومی گفته بودند و نیز از اینکه درین وقت زیاده تر تصریح بحد و من لم یکن مولاه طایع من
 فرمودند و هرگاه با عترت جناب بن خطاب کما شرح ثابت باشد که جناب امیر المومنین مولای مومنین یعنی
 رسید و اقامت نمود و اولویت بالتصرف از لوازم بنده غیر منکره سیادت و اقاسی است علیا سنیة اجمال کل
 احتجاجی مزبور در حدیث عذیر با وجود قرائن جلیه حالیه و مقالیه و دلالات صریحه بر بطلان قتال معنی اخراز
 معانی نقطه مولی شوکافه مزبور نه بار نخواهد بود و اما الثامن ففی ذلک الکتاب عن عیال قبل عمر انک تضمن
 بجلی شیا ما تضمنه احد من اصحاب سوال مد علی علیه و سلم قال انه مولای و وجه استدلال ظاهر و بابر است
 چه مراد سائلان تصریح این بود که آنچه مراعات ادب و تعظیم و توقیر با علی میکنی با احدی از اصحاب نبوی نمیکنی
 پس اگر در جواب گفته باشند که بحجت آج چنین میکنم که مشارا که محبت ناصر من است جواب صلا تطبیق سوال
 نخواهد داشت چه محبت و ناصر و چه تعظیم میباشد و اگر باشد در سوال سائل صریح مخرج که با احدی بدان
 گونه سلوک نمیکنی پس جواب مختص امیر المومنین با مری باشد که دیگری در آن امر شریک نباشد نه نقطه عام

که شامل كافة مسلمانان و لا اقل که اکثر آنها باشند مستتر مباد که اذل الخلق این احادیث را در بیاض بر نیامی دیده
 است دلالت آن نموده بعد از اینکه حسب اتفاق مطالعه کتاب بوارق خاطفه تصنیف نبیره علامه شهید شریعتی
 صواحق محرقه اتفاق افتاد و دیگر که فصل مدوح هم تعرض به دلالت از احادیث مزبوره فرموده اند و چون کثیر از
 خلق بر خود لازم کرده است که اگر کلام سلامت کرام ما خد کلام نیست بشود و لو بالتواتر و تصریح بان بماند عبارت
 کتاب مذکور ذکر می نماید و بی نده و قد مضی فیما سلف ان الناصب و سی انه جاء اعرابیان مختصان فاذن
 لعلي عليه السلام في القضاء بينهما فقال احدهما هذا يقضي بيننا فوثب عمر و اخذ بتلييه و قال و حكى ما تدري من هذا
 هذا مولاي و مولی كل مؤمن و من لم يكن هو مولاه فليس بمؤمن انتهى خلاصه بحال ملا احمد اناصبه ان قوله و لم
 يكن هو مولاه فليس بمؤمن دليل قاطع علی اراد بالمولی الاولی بالتصرف و الالام قیاس ان من لم يكن هو مولاه فليس بمؤمن
 لان كون الشخص كافرا بسبب عدم الايمان باحد متفرع علی الوهية او نبوته او امامته و لهذا قال النبي ص من مات
 ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية او ميتة كفر و كذا قولنا لا سراجین هذا يقضي بیننا قرينة قوية و اشارة كراهة لان
 مفهوم ظاهر هذه العبارة انها استكر اذنه بقضاء علي عليه السلام و قال لا هذا يقضي بيننا و انت تدعي الامامة فحجب
 محل قول عمر انه مولاي علی انه امامی لهذا يلزم عدم مطالقة الجواب للسؤال و هذا اوضح علی العارف بمقتضى الحال
 و ان قال ايضا فارواه اننا صبه ههنا ثانيا من انه قيل بعد انك تصنع شيئا لا يصنع باحد من اصحاب النبي ص
 فقال انه مولاي نص قاطع فی اراده الولاية بمقتضى الامامة و الا لم يكن لقوله انه مولاي فی جواب من قال له انك
 تصنع علي شيئا لا تصنع باحد من اصحاب وجه لانه اذا كان بعض المؤمنين اوليا لبعض كان الواجب عليه ان
 يصنع بكما فاتهم ما يصنع علي عليه السلام و لم يكن معنى تخصيص بعض بذلك التصنع دون بعض بفرقة فی ذلك بين اولي الامر
 و سائر المؤمنين قاطبة بانه اراد بالمولی التصرف و الولاية بذا و قد فهم هذا المعنى سائر الفصحاء و السامعين من اهل
 العربية الذين انزل القرآن علی لغتهم و كانوا يفهمون و قاطعها بطبعهم فهم حسان بن الثابت لانه قد انشد فی مدح
 مولی المؤمنين علي السلام الابيات المشهورة الصريحة فيما ذكرناه فاستحسنها النبي ص و اثني عليه بقوله لا يزال حسان مجيدا
 بروح القدس ما نقرنا بلسانك و منهم عارث بن النعمان الفهمي و ازین احادیث مقدمه دیگر که سراسر
 زو نیست مستفاد گردد و دیگر که بطیفیل ششخین وقع و قرسی برای نفس رسول در نظر خلق بان مشابه نمانده بود و دیگر که
 در حق من قال فی حق رسول صدقنا کم علی ما هذا يقضي شيئا گفته و شخص آخر بحکیت جناب مدوح کلامه تصغیر
 یعنی هذا الا بطن میگوید و لائق حکیت من شاهد و دیگر می را از مرتبت قدر آنحضرت نسبت بدگر صاحب تعجب لا حق
 میشود که وجه آن می پرسد و او یلها و اسفاه مگر عزارت علم بر تصد و صد و رضل قضا کم علی مخفی بود و سبق اسلام
 و شرکت نسبی و مصاهرت با رسول مختار و دیگر مناقب غالب کل غالب مگر قضای مرتبت مرتبه مرتضوی از ذکر
 اصحاب نبوت که سائل از وجه آن استعلام نمود و این سیلی ساطع است بر آنچه در مقدمه حماله شهادت حدیث
 است که علی و سوره الناسل حدیث اثبات آن کرده شد که قدر و مقداری برای حیدر کرار در نظر خلق باقی بود

بلكه از نظر اربابی هر چه و انس بن مالک و نظری نشان شمرده باشند قانده ملحق با گذارستوهیم نشود که از
احادیث مزبوره خصم را روی آن باشد که استدلال بر تقییم و توقیر فاروقی نسبت به علی مرتضی علیه السلام نماید و از ادیل
صفا و وفاق گردانند چه اولاً از احادیث مزبوره طریق خود اثبات امری برانمی تواند کرد و ثانیاً جای خوش و
ممانعت که این بقدریه بار کدام امر که کدام کسی عت بود و ثالثاً در مطاوی کلام بدین وجهه آنچه از خلفای
شکسته نقیص مرتبه مرتضوی بطلو پیوسته کما یثبته میرین می شود و فتن منظر او اما القاسع پس در کتاب مزبور یعنی
الریاض النضره و هم در سند احمد بن حنبل و در سند ابی ایوب مسطور است که ابویوب انصاری و بعضی دیگر نجاب
حضرت مولای مومنان آمده گفتند که السلام علیک یا مولانا جناب محمد وین فرمودند که کفایت اکنون مولایم
و اتمم عرب ابویوب یعنی اسد عذ غرض نمودند که حضرت رسالتاب فرموده اند من کنست مولاه فعلی مولاه
لهذا شما مولای ما میگردانید اکنون فقیر راجی آنست که حضرات متعصبین بچشمی ناصاف معروضه آثم اصفا فرمایند که هر چند
این حدیث نص صریحیت علی با او عیناه گرچون معلوم همگنانست که حضرات بخارا ناصاف راب حجت خواطر
در با متعاطی بار غنید منبر و رت جرف می شود که حضرت مولای مومنان که استبعاد از مولانیت خود تعلیل بخت
قائلین فرمودند که اگر اینجا هم می مونس همان محب و ناصر میفرمایند و ادعای آن میا زند که بحیثیت و نامریت
با عربیت جمع نمیتواند شد که متاخص هم اندیاشند و ذ و ذرت کار با ناصاف فرموده معترف می شوند که
البته حضرت امیر المومنین از قول ابی ایوب و غیره معنی مالک اقا فهمید فرمودند که چنان من اقامی شما با شتم
و حال آنکه شما عرب هستید ملوک کسی نیستید و آنها ادراک امیر کل امیر مسلم داشته و چه ملوکیت خود میان خشنند
و حضرت ولایت پناه کلام شما را مقبول داشتند و الا از نشان مرتضوی بزرگ شما هم جبر پس بعید است که آنها را
نیستند که مقصود نبوی ازین ارشاد آن نیست که شما فهمیده اید و چرا ابتدا از قول نشان یعنی محب ناصر
اراده نبوی بموجب مزحوم اهل سنت فهمیده سکوت فرمودند و مبارزت بارشاد کفایت اکنون مولایم فرمودند
و بر حاقل نمیدانستند که این ارشاد مرتضوی بشارت ایهیم برای اظهار حق و اسامع مردم بود که تا ایوم مردم
میشود و الا آنچه بعد عرض آنها معلوم جامع علوم شده کی معلوم حضرت بود و نه ادلیل لا یسوغ لکما برواکنان
تصدیاقی صنفه الا انکار علیه اما انکار پس در صوفی حق محقق از ابن عباس و غیره کتب معتبره مرویست که ببار
قرآن که ذکر مومنین با خطابت مومنین آمده فعلی امیر را و شریفها و علی نه با اقرات غول محدثین صی غیر المکرسلین
امیر مومنان باشند و معنی مولای المومنین و امیر المومنین فرقی ندارد و نیز از اینکه فقط مولای مشترک و معانی حدیده
دارد و فقط امیر همان یک معنی دارد و هرگاه ثابت شد که در واقع امیر المومنین امیر المومنین هستند پس شد که
که مولای المومنین به همین معنی خوانند بود و تفصیل نه الا اجمال مرغیر مره اما الحادی عشرین در سند احمد بن حنبل و غیره
کتب معتبره مسطور است که جناب امیر المومنین بتمام رجه و اثبات فضائل خود تشبها فرمودند که جناب رسالتاب
بحق من کنست مولاه فعلی مولاه فرموده اند یا نه دوازده کس گویا بی بختند و یک کس گفت که من با خدا مرام

و مولای مومنان بحق او دعای بد فرمودند که اگر دل و زبان من بگویم که نیست بشیر کتمان شهادت مبتلا گردد و چنین شد که چشمش کور و یاد او میسر نمیگشت و بروایت احمد بن حنبل کسی فدای جلیهم تمام است و عونه پس او را محل معان نظر است که جناب ولایت مآب بر اثبات فضیلت خود همین دلیل آورده بود و مذکور است که پیغمبر خدا محب و ناصر مومنین فرموده اند و این امر را لائق است شهادت تصور فرمودند درین امر که امام فضیلت خود و چنین امر ظاهر و باهر که بچکس را در آن مجال و وجه انکار نباشد که لائق است شهادت میباشد و ثانیاً از بد دعا کردن جناب امیر المومنین و ظهور اثر دعا از سفیده صبح روشن تر گشت که آنست که نه کتمان حق کرد و البته آنکه یقین امیر المومنین نبود که او عدا کتمان شهادت کرده زینهار دعای بد فرموده بودند و اگر چنین نمی بود عادل حقیقه تعالی جلال کبریا ظالم نیست که آن کس را بگناه باین بیه مبتلا مینماید و نیست مگر اینکه شخص که بعضی روایات تصریح هم انس بن مالک است مثل اکثر اشخاص منحرف از امیر کبیر بودند و نه است که جناب امامت انتساب گواهی مالکیت خود میخواهند و دشمنان خود را اگر این میدانست که گواهی محبت و ناصریت خود میخواهند و در اعتراف این امر هرگز مضایقه نمیکرد و ازین روایت فایده جلیله استغاد شد یعنی بعضی علمای سنیا عراض کرده اند که اگر معنی حدیث عزیز نیست که شیعیان او عاصی از حضرت امیر المومنین بعد مکره سقیفه چرآن هستند لال فرمودند جوایشانیکه اولاً از کجائاست شد که حضرت در آنوقت باین معنی استناد فرموده اند و ثانیاً هر وقت که باین حدیث استناد لال فرمودند ثابت گشت که جناب ولایت مآب این حدیث را دلیل فضیلت و مولانیت خود میدانند و این معنی برای ما کافی و بسند باقی ماند اینک حاجت استناد باین حدیث در بنگام مکره خلافت زیاده تر بود چرا در آنوقت اهل فرمودند جوایشان غیر من عدم استناد ظاهر است که حضرت ولایت مرتب بعلم یقین میدانستند که ارباب غرض بطبع غصب خلافت دیده و نه کتمان حق میسر از پس استناد باین امر مفید نخواهد بود چه آنها هم از ما و علی مثل تاویل سنیان عاجز بودند پس بجای آوردند که از لسان آنها قطع بسان آنها فرمودند یعنی اصحاب معلوم بر انصاریت حجت گرفته بودند که ما هم نسب پیغمبر ایم و شما اجنبی با وجود ما خلافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شما را نیست پس حضرت امیر المومنین و این هم خاتم النبیین بقولشان حجت گرفتند که اگر شما بشرکت نسب رسول مختار با وجود بعد بید و را با محقق خلافت بشیر شد که اقرب اقربای سید الانبیاء هستیم با عراف شما حق خواهیم بود و بر ظاهر است که احتجاج بقول خصم اقوامی احتجاج میباشد و حجت گرفتن امیر المومنین علیه السلام باین مقاله در روضه الاحباب و غیره ثابت است و در خطبه از خطب مندرجه پنجم ابلاغه بمهمی مصرح و بکمال فیر که مطابق نفس الامر است تا امر و بچکس از سلف و خلف جوابی مقبول ازین احتجاج نداده و معنی تواند داد و اما الشانی عشر فی کتاب مودة القرنی ان فی صلی الله علیه و آله قال فی الملاح المحفوظ تحت العرش کتوب علی بن ابی طالب امیر المومنین و الثالث مشر فی ذلک کتاب و فی الفردوس لابن شیر و به الدلی لو علم الناس معنی صلی امیر المومنین با آنکه و فضل است

امیرالمؤمنین و آدم بین الروح و الجسد و دلالت این بر دو حدیث بر مدعی شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام غیرت شریعت چه هرگاه از ازل لقب مارت مؤمنین بر این جناب مرقنوی بوده باشد از ازل مولا مؤمنین بوده اند که شرح غیر مرتبه نیز بر این گشت که قسمیکه از اربع سلطان محمد از نبوت محمد صلوات الله علیه آله نمودند شرح لقب امیرالمؤمنین هم نمودند و همچنین دیگر القاب خاصه ذات حضرت ولایت مآب و سببی زیاده بیان لهذا المرام اما الرابع عشر پس جامع بیاض بر این شکر الله تعالی از کتاب حسن السیره فی حسن السیره القادر ابن المحب الطبرسی و از کتاب موده القرطبی نقل کرده چون کتاب موده القرطبی موجود بود و آن مطابق کرده شد لفظاً باللفظ موجود بر آید و بی خبره عن النعمان خادم رسول الله صلی الله علیه و آله قال بعد کبر سنه لو احد من رفقائه لاحد ثکلت سمعت اذ ناسی و رأت صیفاً یقول رسول الله صلی الله علیه و آله قد دخل علی عائشه فقال لها ادعی لی سید العرب فبعثت الی ابی بکر فخرجت فجا حتی کان کل العربین علم ان غیره و دعی فخرج من عند حته اذا دخل علی ام سلمه رضی الله عنها و کانت من خیر من و قال دعی لی سیده العرب فبعثت الی علی فخرجت ثم قال لی یا ابی النضر انتی بانه من قریش و ثمانین من العرب و ستین من المواله و اربعین من اولاد النبی فخلا اجتماع الناس قال انتی بصیغه من ایدیم قائمه بهائتم اقامهم مثل صفت الصلوة فقال معاشر الناس لیسر الله اولی بی من نفسی یا امرئ و نیهانی مالی علی الله امر و لا نهی قالوا لی یا رسول الله قال الست اوسکم من نفسکم امرکم و انهماکم لیس کم حتی امر و لا نهی قالوا لی یا رسول الله قال الست اوسکم مولاه یا امرکم و نیهاکم ما کم علیه امر و لا نهی اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله اللهم انت شهید علی علیهم انی قد بلغت و نصحت ثم امرت قراءه بصیغه عیناً ثانیاً ثم قال من شاء ان یقید ثلثاً قلنا نعم و بمرسله ان تستقید ثلثاً ثم ادرج بصیغه و ختمها بنحو ایهیم ثم قال لی علی بن النضر ایضا لیک فمن یکت قاتل بصیغه فاکون انا خصمه ثم تلا هذه الآیه و لا تقصه الا یان یو تکید ما و قد یجتمه الله علیکم کفیلان فکونوا کفیلان بر ایل و اشد و علی انفسهم فشد و الله علیهم ثم تلا من یکت فاما ینکث علی نفسه الآیه و زیاده از تفصیل و تشبیح که در حدیث است کدام دقیقه غیر مرصه مانده که کسی چه بگوید بیان تواند کرد و مع هذا حضرت سید الکون هم اگر چه بهشت معنی مولی محب ناصر بگویند خواه معانی دیگر زبانم بسوزا و اگر بزبان آرم بر زبان آرند که کسی زبان کسی نمی تواند گرفت و اما الخامس عشر فی کتاب موده القرطبی ایضا عن شهر بن قیس قال من صام یوم الثامن عشر من ذی الحجه کان له کصیام ستین سنه و هو الیوم الذی اخذ فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله بید علی فی حذیه ثم قال صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ثم قال و عن الامام الباقی عن ابائه علیهم السلام فی کتب بل یرومی عن کثیر من اصحابه فی ما کن مختلفه بها انهم کانوا جناب مخاطب رشاد فرمایند که تو اب صوتی صحت ساله بر محسوسهم غیر بجهت این است که حضرت در این دنیا فرموده اند که هر که من محب و راه از چشم علم بهم محب و راه و راه است

و ممتاز فرمودند برای عزیز تا کید بر ظالم و خاص لعنت فرمودند و همین از مجزات نبوی است که اشعار با وقع کردند و اگر معنی حدیث همان مخترع علمای سینه باشد که کسیکه من محب و ناصر اویم علی محب و ناصر اوست جل الله
 العن من ظلمه و عصب حقه جنبی و بی ربط محض خواهد بود و این معنی از شان من اوقی فصل الخطاب تجیل لکن من
 لم یفقه تعلیل لانیفقه اکثر و ریای نفخ چنان توان داشت چه خفته را بیدار تو انگو و بیداری که خودش را بخوا
 اندازد و ابقا طش تا ممکن و همین است حال علمای سینه که بالعهد بغافل میزند و دیده و دفته کار بجای می کنند
 و الا الله رتبه علم و حقل آنجا ازین بلند تر است که این امور از چیز ادراک شان خارج باشد و چون اینجه قرع
 صانع ارباب ادراک کرده تعرضی بانی آتیه اثنا عشریه هم انساب نمود پس باید شنید که چون جانشانه بعد الغیر
 دلبوی خود را از قید اقتضای روایات سلف بر آورده اند بیشتر است که روایات موثقه مرویه از موثوق بهم
 دستخوش جرح و تضعیف میگردد و اندک گاه است که بمیالات میفرمایند که ازین حدیث مثلاً در کتب عینی ذکر
 نیست و آن در کتب معتبره بروایت معتبره موجود و لهذا و اما تاویل شان پس سبناست و اکثر نیست که
 تحریف اشکال تحسم و تقریر جواب افعال طرف مقابل بطرز جدید بالایجاد من تلقا النفس نوعی میفرمایند که با
 بداندشش ناظرین می افتد و چنان می نماید که لسان جواب مقطوع است و باندک معان و تعمق حال صنعت و
 خلاق حالی دانی و قاصی میگردد و هر کس را بهوس دراک صدق معروفه انهم باشد به نسخ مولف فاضل کامل و تحریر
 فاضل مولانا مرزا محمد کامل دلبوی و کتابهای مستطاب صوارم و حسام و مجلدات تالیفات فاضل المعنی مولانا سید
 محمد قلی بجواب تحفه اثنا عشریه رجوع کند و بعون الملک المستعان جلست قدرته درین و جیزه هم اشعاری بیا ذکر
 خواهد رفت فلینظر و لیتراضی مگر شاه صاحب اینهمه طول باع در خرق تاویل و جواب استلال شیده بویست
 عزیز حسب اعتیاد خود و هم عمل توانستند که در ایجاد مقاله جدید نیارستند نمود و مقور شان درین بحث مبتنی است +
 بر اینکه مولی یعنی محبوب است و این معنی مخلوق بعبیه مقاله شاه ولی الله و اما جدر شان در ازاله الخفاست و آن غالباً
 مانوده است از کلام فاضل بروی منقولاً عن ابی العباس که محب طبری در مولف خود ریاض فخره نقل کرده است
 قال نقل الی روی عن ابی العباس معنی الحدیث من اجنبی و یقولانی فلیجب علی بن ابی طالب و صاحب کتاب منور
 خود قائل به بعد این معنی شده که اکثر کلام و آنچه دیگری بر کلام علمای شان کلام کرده کمتر تعرض بان میفرمایند بالجمله
 فانق زختری و صحاح جوهری و قاموس فیروز آبادی و نهایتاً الله ابن اشیر جزیری و مجمع البحار کجراتی موجود و متداول
 احدی از اینها معنی مولی محبوب نگفته که اشیر الیه سابقاً ایضاً پس جمله ارشاد بنامی باطل علی الباطل و حاجت ابطال
 ندارد و نیز آنچه فقیر درین بحث عرض کرده متعین و معنی ارباب نصفت است الا تاویل صدر حدیث معنی جمله است
 اولی بکم نفسکم باین شیخ فرموده اند که شیعیان هر جا که نقطه اولی می بینند بدان معنی اولی بالتصرف میگیرند چرا اینجام
 معنی اولی بالحبیه مراد نباشد معنی مکرر من از جانها شتا تزد شتا عزیز نیست و هر گاه چنین بنهم پس هر که مجمع بگویم علی
 محبوب است و ازین ارشاد شاه صاحب دو فائده جلیل استنبط شد یکی اینکه بعضی مصححان که ضیق خناق مبتلا

گرویده و بعد تصدیق حدیث باین جمله کلام شیعہ را زیاده تر تمام دیده انکار این جمله کرده اند محض تعصب و تعنت است
کیف لا وقد ذکر مولف الاثوار البدریه فی ذلک الکتاب من سند احمد بن حنبل بسنده الی البراء بن عازب
وزید بن ارقم و ابی الطفیل و عبد الملک بن عطیة العوفی و شعبه بن ابی اسحاق و عن بریده بن عبد الحمید بنک
الطرق مصدر لبتک الجله و عن تفسیر الشعلی لک ایضا سند الی البراء بن عازب با سند متصل و اگر چه
حرفی درین جمله میبود و فاضل مدوح اولی بالا نکار بود ندیکه تسلیم کرده بتاویل می پرداختند و دوم اینکه حضرت
شامی صاحب ثابت شد که اگر معنی اولی درین جمله اولی بالتصرف باشد معنی لفظ مولی و اقول ما بعد هم اولی بالتصرف
خواهد بود و هو المقصود چه این معنی از اتمام جناب مدوح بصرف معنی اولی بالتصرف سومی اولی بالجهة و تفسیر
محبوبیت حبیب حبیب رب العالمین بران پیدا است و قد فرغنا بعون الله حسن توفیق من اثبات ان معنی
المولی فی هذا الحدیث هو الاولی بالتصرف فکیف یزاد من الاولی معنی اخر و باز قضیه را منعکس گزیدیم که چون اولی
از اولی اولی بالتصرف باشد معنی مولی هم بانصر و الابدایه اولی بالتصرف خواهد بود و سه در انفاصل لک
المبطله حیث قال مستدلا علی هذا المعنی فی تالیفه الاثوار البدریه بعد کلام له فی جواب کلام الاحقران قوله صلی الله
علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه جاء بسبب تراخ زید بن حارثه عند ابی صلی الله علیه و سلم مع علی قد
ذکر الفقیه ذلک قیس ذلک فلیتذکرنا لفظه هذا فامتنع حمل لفظ المولی علی غیر الاولی و ذلک لانه لا یجوز ان یرد من
الحکیم تقریر لفظ مقصور علی معنی مخصوص ثم یطفت علیه بلفظ نفس الامر مراده بالخصوص الذی ذکره و قرره و لو
ما عده و یزیده بیانا انه لو قال استم تعرفون واری اتی فی موضع کذا ثم وصفها و ذکرید و ما فاذا قالوا
قال لهم فاشهدوا ان واری وقف علی المساکین و کانت له دور کثیره لم یجوز ان یحمل قوله فی الدار التي فيها
الا علی انها الدار التي قریم علی معرفتها و وصفها و کذا لو قال لهم استم تعرفون عبدی طائفا النبی فاذا قالوا
بلی قال لهم فاشهدوا ان عبدی خرجوا الله تعالی و کان له عبید سواه لم یجوز ان یقال انه اراد الا اعتق من قریم
علی معرفه دون غیره من عبیده و ان اشترک جمیعهم فی اسم العبودیه و اذا کان الامر علی ما ذکرناه ثبت ان
مراد ابی صلی الله علیه و آله بقوله من کنت مولاه فعلی مولاه انه اولی به و المعنی الاول الذی قدم ذکره و قرره
بقوله الست اولی بکل مومن من نفسه و مثاله لم یجوز ان یصرف الی غیره من سایر اقسام یا یحمله انتهى ما اردنا ایراد
بفیه از عاده و تکرار معنوی حدیثا کرده یگویم که اگر معنی اولی اولی بالجهة گرفته شود فائده بجای شامی صاحب ندارد
زیرا که این خود میرین شده که محبوب زینهار از معانی لفظ مولی نیست پس شوقا اوده اولی بالجهة هم معنی مولی
بان ناصر و محب خواهند گرفت لا غیر که احتمالی و گویا اتفاق منا و من تخم متطرق نیست و علی هذا محصل حدیث چنین
خواهد بود که چون من از جانهای شما محبوب تر ام پس هر که من محب و ناصر او بشم علی محب و ناصر است و
این کلامی است که مثل آن بزرگان اوساط الناس بلکه ادانی هم نمیگزید و گویا که عارضه انتقام کلام عارض شمس
فمن الذی یطرب لایمان مثله برسول ب الارباب الذی اوتی فعمل الخطاب و بحر عن عارضه البقاء و

وهرب عن مکافحه فی مضار الفصاحت و البلاغه العرب العربا این حرث نوشتن و بیاد کمایت قرطاس و نسبت
 بمر و لو سبها بخت خجالت کشیدیم که کلام مقدوح و قول مجروح لانی باذا اصنع سوی انگار از اسلج بستند و بخت
 بقمت قرطاس و ایضا اگر معنی اولی بالحقه قبول کنیم و از قباحت معنوی که انفاذ کور شد و غنای قنطرنیم با هم بر کا
 حاصل است چه بر متبوعی و مطاعی دینی و دنیوی اگر نزد تبعه و طیعان از نگذر محبت اولی تر از جان آنها باشد
 اول کلام اولی بالتصرف بهم خواهد بود بلکه اولویت بالتصرف از آن در ذیل آن داخل اگر بفرض غیر
 واقع تسلیم کنیم که محبوب هم از معانی مولی است و از اولی اولی بالحقه مراد قد لک ایضا لانا علینا چه بعنوانی که
 در بیان آیه مودت اشاره کرده شد محبت از جان عزیز تر بودن بهم است آشتی دارد محبت کذا می با فرزند خود
 دگر و با دشمنان قسم اخرو با اقا ازینها منابر و با بادشاه از نیمه بیگانه و البته از جمله محبت کذا می با پیغمبر خدا صلوات
 الانبیاء اکمل و اتم و معبود حقیقت از همه متاخر خواهد بود پس هرگاه همان محبت خاص حضرت مصطفوی با جبار
 مرتضوی چوب باشد تفرقه در محبوبیت و متبوعیت مصطفوی نیز بخصوصیت نبوت نخواهد بود و آن نیست
 مگر محقق بنسب است و باقی آنچه جناب شامصاحب فرموده اند جواب آن صریح خواهد باشد به البغ من التفریح
 در کلام فقیر وجود است فلیتذکر و لیستدبر و آنچه علمای سینه در وجه تحشیم اتهام فی یوم العذیر میگویند که آن
 موضع موضع افراق فرق هم بود که چنین اجتماع باز دست نمیداد میگوئیم که این معنی تاویل جسمع خلق بیک
 ناگاه در وقت شدت قیظ نمیتواند شد چه ممکن نبود که بی رضعت نبوی کسی میرفت و اگر چنین متوهم می بود
 منادی ندا در میداد که از حضرت رسالت ارشاد بشما است که کسی بی ترخص نرود و بگفته باین مجلس به هنگام آمدن
 باین امر شدن قرینه جلی است بر آنکه وحی ربانی با نوقت نازل شده کما شهد به الروایات الصحیحه علاوه و چه ضروری
 منافی مقصود و نیست بلکه مسلم میداریم که آن موضع منفرق فرق هم بود و مرکز خاطر خطیر نبوی همین که در حال
 اجتماع خلق آنچه ارشاد فرمودنی است ارشاد فرمایند لکن علق بکس از ذوی القول قبول نمی کنند که آن ارشاد
 که برای آن این همه تحشیم اتهام بکار رفته این شهادت که من دوستدار و مددکار بر کس که بهشتم علی مدد کار و دوستدار
 اوست فلا مغنیث الا الواحد القهار و لا مغاث الا یوم التلاق فلما ذکره قایب ذکر با چون درین بحث بعضی
 روایات سید علی مهدنی هم ستاد نموده شد در مباحث آیه هم غالب بعضی روایات نشان مذکور شود و بعضی
 که طرف ثانی طیار و انکار و ثوق محض ایه شود و جز این چاره نمیدانستیم ما قال المولوی عبدالجمن الجانی
 فی ترجمه سید المدوح فی کتابه الموسوم بنفحات الانس قال امیر محمد علی بن شهاب بن محمد الهمدانی قدس سره
 سده جامع بوده است میان علوم ظاهری و باطنی ویرادر علوم اطن منصفات مشهوره است چون کتاب
 اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح خصوص الحکم و شرح قصیده حمزه قاریه و غیر آن و بی مریشیج شرح فی البیان
 محمود بن عبدالرزاقانی بود اما کسب طریقت پیش صاحب اسرار الاقطاب تقی الدین علی دوستی کرد و
 چون شیخ تقی الدین علی از دنیا رفت باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست که توجیه کرد

و متبوعیت از حق و نبوت

وگفت فراموش است که در اقصای بلاد عالم کبروی سده نوبت ربع سکون را سیر کرد و صحبت هزار و چهار صد و یک
را دریافت و در یک مجلس چهار صد و بیست و یک را یافت سادس ذمی الحجه سده سی و نهم و بیست و یک
بو لایت گرد سواد فوت کرد و از آنجا بجا نشن نقل کردند انتهی و بظنا بهرست که بعد گواهی مثل مولانا عبدالحق
ساجی در حقش بجامعیت علوم ظاهر و باطن و ملاقات با کیهان و چهار صد و بیست و یک را یافتن چار صد و یک را و لیا
امد و یک مجلس بحکیم راجال کلام در توفیق معرست ایست و نیز مناسب بنو که سواد خطبه کتاب بنو
هم بر داشته آیتا خایت و موضوع کتاب دریافت گرد و بی نده الحمد لله علی ما انعمت اولى النعم و البهمنی
موده جیب جامع الفضائل و اکرم الذی بعثه الله رسولا الی كافة الامم محمد بن الامی العزیز صلی الله علیه
و آله وسلم و بعد فقد قال الله تعالی قل لا اله الا الله المودة فی القربی و قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
اجوا الله ما ارسلکم من نعمة و اجبوا فی محبة الله و اجبوا الی ما یحب الله و اجبوا الی ما یحب الله و اجبوا الی ما یحب الله
امر الله تعالی لیبیة العربیة بان لا یسال عن قومه سوی المودة فی القربی و ان ذلک سبب لنبیة الیزید بن جوی
و مصلحتهم الیه و الی الله علیهم السلام کما قال علیه السلام من احب قوما شرف فی زمرتهم و ایضا قال علیه السلام من
احب نوجب علی من طلب طریق الوصول و منهج القبول محبة الرسول و مودة الی بیت الرسول و نده لاهل
الابو عرفة فضا ئله و فضائل که علیهم السلام و بی موقوفه علی معرفت او و فهم من اخباره علیه السلام و نقد جمیع
الاخبار فی فضائل العلماء و الفقراء و اربعینات کثیرة و لم یجمع فی فضائل الی بیت الاقلیلا فلذا و انا الفقیر الخ
علی بن العلوی الهمدانی اردت ان اجمع فی جواهر اخباره و لالی ثماره ما و رد فیهم مختصر اموسو ما بکتاب مودة
القربی تبرکات کلام تقدیم کما فی مامولی ان یجعل الله ذلک وسیلتی الیه و نجاتی الیه و طویته علی اربع عشر مئة
و اصد یعنی من الخط و الخلل فی القوافل و المعسل و لم یحیو تسلی الی لا ینقل بحق محمد و من تبعه من اصحاب الدول
انتهی و گر حدیثی بایستیند که نص صریحیت درین که از ابتدای اسلام امام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام
منصوب بخلاف عظمی و زعامت کبری از رومی ولایت عهد بوده و این را صاحب جمع البیان از شیعیه
و صاحب معالم التنزیل مؤلف کتاب ریاض نصر و محمد بن جریر طبری و شاه ولی الله دهلوی از ضائف و صاحب
در منشور و بروایت جامع بیاض بر بیست مؤلف مختصر اخبار البیته و سیر حلبی و نیز احمد بن حنبل در مسند خود
باختصار و الخطاب روایت کرده اند و فقیر روایت طبری و شاه ولی الله نقل میکند اما الاول قال حدیثی کربا
بن یحیی اضریر قال حدیثا عن ابن عوانه عن عثمان بن المغیره عن ابی صادق عن ربیع بن جابر
ان رجلا قال لعلی علیه السلام یا امیر المؤمنین بیعتتک دون عک قال عک ثلث مرات متتاتیا ناس
و نشر و اذ انهم ثم قال سمع رسول الله و عار رسول صلی الله علیه و سلم نبی عبد المطلب منهم ربهم کلهم باخ
الجد و الشرب الفرق فصنع لهم من طعام فاکلوا حتی شبعوا و بقی الطعام کما هو کان لم یس و لم یشر بقال
یا بنی عبد المطلب فی بعثتکم خاصة و الی اناس عامه و قدر ایتیم و انکم یا بنی علی ان کیون اخ و صبی و وارثه